

فدراسیون یهودیان ایرانی

شوفار
شوفار
SHOFAR

Iranian Jewish Federation

سال پنجم - شماره ۴۵ - ژانویه ۱۹۸۷ - بهمن ۱۳۶۵

از منظومه آرش کمانگیر
اثر: سیاوش کسرایی

سر برون آوردن گل از درون برف؛
تاب نرم رقص ماهی در بلور آب؛
بوی عطر خاک باران خورده در گهسار؛
خواب گندمزارها در چشمه مهتاب؛
آمدن، رفتن، دویدن؛
عشق ورزیدن؛
درغم انسان نشستن؛
پاپای شادمانیهای مردم پای کوبیدن

آری، آری، زندگی زیباست.
زندگی آتشگهی دیرنده پابرجاست.
گریبفروزش، رقص شعله اش در هر کران پیداست.
ورنه، خاموش است و خاموشی گناه ماست.

۱۳۶۵

ZAD

The Greatest Furniture

1012 S. ROBERTSON BLVD.
LOS ANGELES, CA 90035
TEL-PH (213) 657-2677
TELEX: 181306 ZAD LSA



**THIS IS MERONI'S JOB
GUARANTEE HAND CRAFTED
THAT'S WHY HE GETS NO. 1**



FRANCESCO MERONI
E FIGLI
Italy

U.S.A. Agent
ZAD The Greatest Furniture
1012 S. Robertson Blvd.
Los Angeles, CA 90035
(213) 657-2677 Tlx: 181306 ZAD LSA

Fabbrica Mobili e Arredamenti
I-20030 SEVESO (MI) ITALIA
Corso Garibaldi, 58/60
Phone (0362) 501663

راهنمای سال

باردیگر با همکاری نویسندگان،
محققان، متخصصین و مترجمین برجسته
زیر نظر طراحان بزرگ
با استفاده از آخرین تکنیک چاپی
انتشار دومین شماره «راهنمای سال»
آغاز گردید.

جهت درج پیام های بازرگانی و کسب اطلاعات بیشتر
با تلفن یا آدرس زیر تماس حاصل فرمائید.



P.O. BOX 2849
BEVERLY HILLS, CA 90213
(213) 659-1176

دکتر سعید همتی

متخصص جراحی عمومی

دارای بورد تخصصی جراحی از امریکا

«جراحی دستگاه گوارش، پستان و تیروئید»

مطب بولی هیلز
ساختمان پزشکی راکسان

465 N. Roxbury Dr., Suite 909
Beverly Hills, CA 90210

تلفن (213) 271-1866

مطب ولی
ساختمان پزشکی ولی سنتر

14624 Sherman Way, Suite 409
Van Nuys, CA 91405

تلفن (818) 994-1931

دکتر ژاکوب صالح

جراح متخصص زیبایی، پلاستیک و ترمیمی

فارغ التحصیل از میکولینیک

جراحی پستان، دست و ناهنجاریهای مادرزادی

متخصص جراحی میکروسکپی

ساختمان پزشکی ولی سنتر

14624 Sherman Way, Suite 409
Van Nuys, CA 91405

(818) 994-4111
(818) 772-2223

(818) 994-4111

(818) 772-2223

یادداشت ماه

اخیراً یکی از مؤسسات آمارگیری، درلوس آنجلس بامراجعه به مدارس ومؤسسات یهودی آماری ازتعداد دانشجویان یهودی بطورکلی وتعداد دانشجویان یهودی که ازکشورهای مختلف جهان در ۵ سال اخیر به لوس آنجلس آمده ودراین شهررحل اقامت گزیده اند تهیه کرده ونسخه ای از آن رابه فدراسیون یهودیان ایرانی ارسال داشته است. مطالعه ارقام وآمار مندرج دراین بررسی چه ازلحاظ جامعه یهودی مقیم لوس آنجلس بطورکلی وچه ازلحاظ جامعه یهودی ایرانی بسیارنگران کننده است. به موجب این آماروبررسی های انجام شده تعداد نوجوانان ودانشجویان یهودی ایرانی که ازتعلیم وتربیت تمام وقت یهودی برخوردارند به نسبت کل تعداد دانشجویان ما بسیارناچیزوحتی کمتر از ۵ درصداست. تعداد معینی دیگرنیز ازتعلیمات نیمه وقت و یا هفته ای یک روز برخوردارند وبقیه که اکثریت بیش از نوددرصد نوباوگان ودانشجویان مارا در برمی گیرد از دسترسی به تعلیم وتربیت یهودی محرومند. این آمارمی تواند برای همه آنها که به بقای جامعه خود علاقه مندند، برای همه پدران ومادارانی که به آینده فرزندان خود بعنوان یک عضو جداناپذیر از ملت یهود می اندیشند وبالاخره برای همه کسانی که به تاریخ پرافتخار ملت ما مباحثات می کنند تکان آور باشد.

مابارها درنشریه شوفار دراین باره بحث کرده به همه افراد ورهبران جامعه هشدار داده ایم واعلام کرده ایم که چنانچه این روش ادامه یابد وچنانچه پدران وماداران ورهبران ومسئولان جامعه هرچه زودتر چاره ای برای آشنائی فرزندان وجوانان ما باسنن وآداب یهودی نیندیشند وچنانچه کودک یهودی چه درامان خانواده وچه درمدارس ومؤسسات مخصوص یهودی ازتعلیم وتربیت یهودی برخوردار نگردد وازمیراث واندیشه وفرهنگ ملت خود آگاهی نداشته باشد به بقای یک جامعه یهودی ایرانی تاچند نسل دیگر نمی توان امیدوار بود.

مسأله این است که آیا مامایلیم یهودی باقی بمانیم وآیا می خواهیم فرزندان ونسل های آینده ما ادامه دهند و روهرو تاریخ پرافتخار ملت خویش باشند ومیراث والای یهودیت را که از نسل های گذشته به ارث گرفته اند به نسل های بعدی ببرند یا نه؟

دنيس پرگر نویسنده معروف یهود در اثر معروف خود بنام «نه سؤال در باره یهودیت» می نویسد، اشکال کار پدران وماداران یهودی که مدعی هستند همه چیز را در دسترس فرزندان خود قرار داده اند درحالی که خود از آن محروم بوده اند این است که متوجه نیستند که بزرگترین میراثی که آنها از پدران وماداران خود دریافت کرده اند آنها از فرزندان خود دریغ داشته اند وآن آموزش یهودی است.

این نوشته دنيس پرگر مصداق تمام عیار حال واحوال جامعه ما است. ماتصور می کنیم اگر تمام وسائل مادی ونیازهای روزمره کودکان خود را برآورده سازیم وظیفه خود را به عنوان یک پدر ومادریهودی انجام داده ایم درحالی که طبق آماری که در بالا ذکر شد از هر ده نفر فرزندان ما نه نفر آنها از روش وسنت های اجدادی وآموزش که جامعه ما را برای قرنهای در بین کلیه جوامع جهان متمایز ساخته است اطلاعی ندارند. مانه بر سرآیم ونه می خواهیم که افسانه کهن برگزیدگی ملت یهود را ذکر کنیم ولی یک نکته را نمی توانیم از خاطر ببریم وآن این است که جامعه یهود باقلت تعداد افراد خود بامقایسه با جمعیت کل جهان، بسیاری از نوابغ ودانشمندان ومکتشفین عالی مقام را که هر یک سهم عظیمی در پیشرفت تمدن ودانش جهان داشته اند به جامعه بشری هدیه کرده است.

دلیل این امر نه برگزیدگی نژادی است ونه هیچ چیز دیگر بلکه مهم ترین علت آن برخورداری مردم ما از آموزش والا ودانش وتربیت یهود است، به همین دلیل نیز معتقدیم اگر پدران وماداران نسل های آینده ما به آینده فرزندان خود به عنوان یک فرد شاخص وممتاز اجتماع می اندیشند باید به این مسأله اساسی نیز توجه کنند که برخورداری نوباوگان وفرزندان آنان از تعلیم وتربیت وفرهنگ یهود بتواند در رسیدن به آرزوهای آنان یک عامل مؤثر وتعیین کننده باشد. فدراسیون یهودیان ایرانی از همه علاقه مندان وهمه سازمان هائی که نگران بقای آینده جامعه خود هستند تقاضا می نماید پیشنهادات ونظریات خود را به دفتر فدراسیون اعلام دارند شاید بتوان با کمک دستجمعی همه افراد ملت ما برای جلوگیری از این امر که می تواند فاجعه نسل های بعدی باشد چاره ای اندیشد.

SHOFAR

IRANIAN JEWISH FEDERATION
6505 Wilshire Blvd., Suite 1101
Los Angeles, Ca. 90048

Tel: (213) 655-7730

(213) 655-7731

سال پنجم - شماره ۴۵

ژانویه ۱۹۸۷ - دی ۱۳۶۵

● شوفار بوسیله فدراسیون یهودیان ایرانی که سازمانی است غیر انتفاعی منتشر می شود. هدف ما اعتلای فرهنگ یهود، حفظ وبزرگداشت ارزشهای قومی و اخلاقی یهودیت وتوسعه فرهنگ ایران زمین در میان یهودیان ایرانی خارج از کشور است.

تحت نظر شورای نویسندگان:

دکتر سلیمان آقائی (مدیرمسئول)

صیون ابراهیمی

دکتر هوشنگ ابرامی

الیاس اسحقیان (مدیر داخلی)

دکتر باروخ بروخیم

گیتی بروخیم (سیمانطوب)

سام کرمانیان

دکتر نصرتی

مهندس کامران خاورانی (مشاور فنی)

وهتری

● نویسندگان وعلاقه مندانی که نوشته هایشان در این ماهنامه منتشر می شود همگی قلم خود را برایگان در اختیار شما گذاشته اند.

● مقالاتی که با ذکر نام نویسندگان و یا منبع خبری چاپ می شوند در محدوده مسئولیت خود نویسندگان وآن منبع خبری است.

● نقل واقتباس مطالب شوفار با ذکر مأخذ آزاد است.

بهای درج یک نوبت آگهی

تمام صفحه (داخل)	۲۵۰ دلار
۱/۲ صفحه	۱۵۰ دلار
۱/۴ صفحه	۱۲۰ دلار
۱/۸ صفحه	۸۵ دلار
۱/۱۶ صفحه	۵۰ دلار

مدیر امور بازرگانی موریس اسحقیان

تلفن: ۶۵۹-۱۱۷۶

For more information regarding advertising please call:

MAURICE ESHAGHIAN

(213) 659-1176



ارتباطات پنهانی ایران و امریکا

در چند ماهه آخر بر ملا شدن روابط پنهانی ایران و امریکا بُعد جدیدی از سیاست خارجی ایران را نشان داد که تا پیش از آن کمتر چیزی در باره آن شنیده بودیم. گرچه این تغییر جهت در سیاست خارجی از مدت‌ها پیش جریان داشته و تنها اختلافات داخلی و مبارزه قدرت باعث افشاء آن شد، ولی بر ملا شدن این ارتباطات که سابقاً با تکذیب کامل طرفهای ارتباط مواجه می شد به نحوی بود که این بار نه دست اندرکاران رژیم قادر به تکذیب آن بودند و نه در امریکا که وسائل ارتباط جمعی و کنگره سروصدای زیادی راه انداخته اند، مطلب قابل تکذیب بود.

آنچه که قابل بررسی است این است که باید ببینیم طرفهای این روابط پنهانی چه می گویند و بهر حال نتیجه و ادامه این روابط که حالا دیگر قابل انکار نیست در آینده نسبتاً دور چگونه خواهد بود. در اوایل انقلاب اسلامی رهبر انقلاب به مردم ایران می گفت که تمام مشکلات و مسائلی را که در طول سالهای طولانی بر ملت ایران وارد شده نتیجه ارتباط آن با کشورهای خارج بوده و اگر ممکن می شد مایل بود دیواری همچون دیوار چین بدور ایران کشیده شود تا بکسره ارتباط آن با دنیای خارج قطع شود و مردم بتوانند بدور از دردهای

ارتباطات بین المللی و دخالت های خارجیان در چهار دیوار خانه خود زندگی کنند. از آن زمان که هنوز قانون اساسی جمهوری به تصویب نرسیده بود شعار نه شرقی نه غربی ورد زبان همگان شد و امریکا که روابط پیچیده ای با ایران پیدا کرده بود بنام شیطان بزرگ نامیده شد و آنچه که طعن و دشنام بود تشارش گردید. به تدریج شیطان های کوچکی هم بر حسب اقتضای زمان شناخته شدند. شوروی و فرانسه گاه گاهی شیطان کوچک بودند و اسرائیل هم که بنظر پاره ای از رهبران رژیم بسیار خطا کار بود در ردیف شیطان های بزرگ و کوچک قرار گرفت و به

همین دلیل سهمی معادل آن شیاطین از دشنامهای روزانه نصیبش می شد.

اما مرور زمان و حوادثی که بعدها بر کشور ما گذشت نشان داد که میان واقعیت و شعارهای زندگی سیاسی فاصله بسیار است و هنگامی که مسأله اداره امور یک کشور جنگ زده و در حال انقلاب مطرح می شود شعار نمی تواند راهنمای عمل باشد. اما جمهوری اسلامی بخاطر تعدد مراکز قدرت و پیش آمدن جنگ تحمیلی و مسائلی که هر روز بر ابعاد و پیچیدگی های آن افزوده می شد آنقدر در هیاهوی شعارهای سیاسی غرق شده بود که دنیای خارج و واقعیت های آن را نمی دید و یا اگر می دید مایل بود گاه گاه آن را نادیده انگارد چرا که نیروی محرک و نگاهدارنده جمهوری یعنی همان ها که روزمره به خیابانهای ریختند و شعارها را تکرار می کردند چیز دیگری را نمی پذیرفتند و آنقدر در این راه پیش رفت شد تا به تدریج دولت تابع هوی و هوس شعار دهندگان شد و عوض آنکه مردم را بدنبال خود بکشد ناچار بدنبال مردم کوچه و بازار روان شد و این ماجرا نه تنها در سیاست داخلی تاثیر گذاشت بلکه متصدیان سیاست خارجی نیز از آثار آن درامان نماندند.

بدین ترتیب در هشت سال گذشته سیاست خارجی ایران هیچگاه دیدگاه استراتژیک بخود ندید و مسائل خارجی در حد احتیاجات روزمره بررسی می شد. با وجود سیاست نه شرقی نه غربی در تمام این مدت ایران به نحوی هم با غرب و هم با شرق در ارتباط بود و هر چند این ارتباطات از دایره روابط عادی سیاسی و تعدادی روابط بازرگانی ضروری فراتر نمی رفت ولی عملاً سیاست نه شرقی و نه غربی را مورد سؤال قرار می داد. از این جهت به منظور آنکه روابط آشکار و پنهان جمهوری با غرب و شرق زیاد توی ذوق نزنند در برقراری ارتباط با کشورهای جهان سوم خاصه کشورهای تندرو در اینجا و آنجا کوشش بسیار شد.

ایران در آفریقای سیاه حضور فعال دیپلماتیک بهم زد. در نیم کره غربی روابط سیاسی و بازرگانی توسعه یافت و روابط سیاسی گسترده ای با کشورهای نظیر کوبا و نیکاراگوئه بوجود آمد. در میان کشورهای تندرو و عرب روابط باسوریه و لیبی بسیار گرم و در عین حال پرخرج بود. برای جلب دوستی

سوریه و وصول چند میلیارد دلار مطالبات کشور بابت قیمت نفت و غیره همچنان به عهده تعویق افتاد و هر سال مقدار زیادی هم نفت بطور رایگان به این کشور داده شد تا چنانکه می گویند در تانک های سوری که به جنگ اسرائیل خواهد رفت مصرف شود. هر چند همگان می دانستند سوریه شخصاً مایل به جنگ با اسرائیل نیست و در عین حال قدرت باز پرداخت وامهای ایران را نیز ندارد.

اکنون که روابط پنهانی رژیم با آمریکا و اسرائیل از پرده بیرون افتاده با وجود تکذیب های اولیه کوشش در جلوه دادن این روابط بصورت های دیگر، از آنجا که آمریکا خود به وجود این ارتباطات اعتراف کرده و در سرهای زیادی از این بابت بوجود آمده و هنوز پایان آن معلوم نیست، در ایران دیگر نمی شود این موضوع را سرپوش نهاد و یا تکذیب کرد، منتهی در ظاهر به مردم گفته می شود که آمریکا پیش قدم شده و به اصطلاح منت ما را کشیده است که با او روابط برقرار کنیم که مورد قبول مانیست ولی البته به شرط آنکه آمریکا سلاحهای ما را بدهد، وجوه ضبط شده در فدرال رزرو را مسترد کند و شرایط دیگر شاید برقراری ارتباط را مورد بررسی قرار دهیم و باین ترتیب درها را باز مگذارند.

در کنار سرپوش هائی از این قبیل و صرف نظر از آنکه در میان جناح های مختلف و رقیب در کشور وحدت نظر در این مورد وجود ندارد واقعیت این است که جمهوری اسلامی متوجه شده است که سالهای زیادی را نمی تواند با شعارهای انقلابی بسر برد و این شعارها اگر در دوران اوج گیری انقلاب و روزهای پس از آن کارساز بوده بعداً دست و پاگیر شده و مسائل غیر قابل حلی را بوجود آورده است و اکنون پس از سالها گسجی و سرگردانی در سیاست خارجی و صحنه بین المللی به تدریج واقعیت ها لمس می شود و میوه های تلخ سیاست خارجی بر حسب اقتضانات روز و بستن درهای موجود هر روز نگران کننده تر می شود.

آنچه که در طول تاریخ یک رژیم و دولت را برسر پا نگاه داشته عواملی است که ضمن آنکه از هم جدا هستند ولی بهم پیوسته اند و بدون هر کدام از آنها چرخ اجتماع لنگ خواهد بود. در میان این عوامل، اقتصادیک کشور، ارتش آن، سیاست خارجی و ایده نولوژی حکومت از مهمترین ها هستند ولی ایران

اسلامی در میان همه این عوامل شاید در آن آخری که ایده نولوژی اسلامی است پایه محکمی دارد ولی از لحاظ اوضاع اقتصادی وضع مصیبت بارتر از آن است که یک رژیم بتواند با آن سر کند. در این هشت سال بعثت جنگ و بی تدبیری همه چیز بر باد رفته است. بگفته دست اندر کاران رژیم، بعد از انقلاب فقرا فقیرتر و ثروتمندان ثروتمندتر شده اند. تمام تعادل های موجود و لازم بهم خورده است. کشاورزی با وجود آنکه برایش کوشش زیاد می شود، چون سیاست های اقتصادی دیگر با آن ناهماهنگ است همچنان درجا می زند. دهات بسیاری از بین رفته اند و روستائیشان آن روانه شهرها شده اند. جمعیت شهرها بخصوص تهران به حد انفجار رسیده است. بحران اقتصادی موجود طرز فکر و روابط حاکم، افزایش جمعیت را به حد بی سابقه ای رسانده است. در سرشماری اخیر کشور معلوم شده که در هفت سال اول انقلاب بیش از ۱۱ میلیون نفر به جمعیت کشور افزوده شده و اکنون جمعیت کشور از ۴۸ میلیون نفر فراتر رفته است.

اصلاحات ارضی و تقسیم اراضی هر روز با قوانین جدیدی روبرو می شود و گاه مشروعیت آن مورد سؤال قرار می گیرد. صنایع اساسی کشور بعثت بمباران های عراق لطمه های جبران ناپذیر دیده و در کشور نفت خیزی مانند کشورما بنزین جیره بندی می شود و نیاز کشور باید تا حد زیادی از خارج تأمین شود. صنایع مصرفی و مونتاژ همچنان با کمبود ارز و قطعات یدکی رو برو است و هر روز خیل بیکاران جدیدی را روانه شهرها می کند. آنچه در این هشت سال توسعه پیدا کرده بوروکراسی و نهاد های انقلابی است که نه تنها چیزی را به نظم نیاورده، بلکه یک ماشین عظیم اداری بوجود آمده است که از آنچه که از رژیم قبل باقی ماند غیر مولد تر و پرخرج تر است. همه اینها که آثار آن در زندگی روزمره مردم کاملاً مشهود است و با همه سازمانها و نهاد های دولتی و انقلابی باید مردم در صفت مایحتاج اولیه روز را بسر آورند، تحلیل رفتن توازن اقتصادی کشور و کاسته شدن از درآمد نفت هیولای وحشتناکی را بوجود آورده است که رهبران رژیم آن را می بینند و دیگر نمی توانند نادیده اش بگیرند. رهبران رژیم حالا متوجه شده اند بحران اقتصادی موجود را زود نمی شود

مهار کرد و اگر هم بشود دیگر از طاقت مردم خارج شده است.

در زمینه ارتش، ما چیزی به آنچه که تابحال گفته شده اضافه نخواهیم کرد. ارتش در این هفت سال جنگ مقدار زیادی از توان خود را از دست داده و آثار سیاست خارجی موجود که عبارتست از عدم امکان تأمین احتیاجات آن وضع رابصورتی در آورده است که عراق می تواند دمار از روزگار شهرهای ما بر آورد و درکنار ارتش، سپاه پاسداران و بسیج کم و بیش همان وظایف را فعلاً عهده دار هستند و عملاً کشور ما در آن واحد دارای دو ارتش است که هماهنگ نمی شوند زیرا یکی می خواهد بصورت ارتش منظم کار کند و آن دیگری بشیوه های انقلابی و تداخل. این دوروش منجر به همان فاجعه ای شده است که عراق بر کشور ما وارد کرده است.

همراه با اوضاع اقتصادی نابسامان و ناهماهنگی در میان ارتش و سپاه پاسداران، ضعف سیاست خارجی و مشخص نبودن وضع جنگ، رقابت مراکز قدرت داخلی روز بروز اوضاع کشور را بصورت خطرناکتری در می آورد و تمامیت ارضی ایران را به خطر می افکند. شاید مجموعه این اوضاع باعث شده است که رژیم در پی چاره برآید و یکی از راه حل ها را ایجاد تعادل جدیدی در سیاست خارجی خود در جهت ارتباط با آمریکا دانسته است. این تصمیم گیری آن قدر ریشه دار و عمیق بوده که با وجود آنکه رهبران رژیم مایل هستند تماس خود را با آمریکا بدون اطلاع آیت الله خمینی قلمداد کنند ولی سوابق امر و سپس مداخله رهبر انقلاب در فرونشاندن بحرانی که پس از افشاء تماس های ایران و آمریکا بوجود آمد، نشان می دهد که این تماس ها با صوابدید آیت الله خمینی بوده والا هرگز مقاماتی مانند وزیر امور خارجه و حجت الاسلام رفسنجانی بخود اجازه نمی دادند که بدون اطلاع رهبر انقلاب با آمریکا تماس بگیرند.

و اما از نظر ابر قدرت آمریکا، آنچه که رهبر جمهوری این کشور می گوید آن است که آمریکا در خاورمیانه منافع استراتژیک دارد و ایران یک کشور مهم خاورمیانه است که آمریکا نمی تواند بخاطر نظرات پاره ای از رهبران رژیم آن را نادیده بگیرد. از طرفی خطر ابر قدرت شوروی و بوجود آوردن



سروصورتی به سیاست خارجی کشور بدهند و از آن جمله در برقراری ارتباط سیاسی مجدد با آمریکا راهی پیدا کنند.

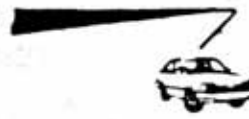
اما ایران اگر هم بخواهد راهی را که پیش گرفته ادامه دهد سالیان دراز بطول خواهد کشید تا فرصت مناسب برای ایجاد رابطه با آمریکا بدست آید. زیرا در کشوری که در تمام سالهای پس از انقلاب آمریکا شیطان بزرگ بوده و گوش مردم از مخالفت با این کشور پر شده بسیار زود است که در یک چرخش ناگهانی با آمریکا رابطه برقرار شود. این جریان مدت ها بطول خواهد کشید که اینک چندی است دیگر از مصرف شعارهای تند علیه آمریکا خودداری می شود و حتی بعضی از دست اندرکاران رژیم مانند حجت الاسلام رفسنجانی به دفاع از رئیس جمهور آمریکا برخاسته و از مخالفین ریگان که سروصدای زیادی در آمریکا برآه انداخته اند خواسته است که لاقبل احترام پیر مردی و سن و سال او را داشته باشند!

با وجود این باید منتظر بود تا تحولات آینده اوضاع را به مسیر طبیعی خود هدایت کنند.

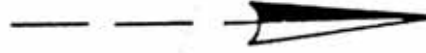
افغانستان دیگری هر قدر غیر محتمل باشد ولی انزوای سیاسی ایران و فشار مرگبار بحران اقتصادی که دامن کشور را گرفته ممکن است شورویها را تشویق کند که در ایران وضعی را بوجود آرند که منجر به تحقق آرزوهای دیرین تزارهای روسیه شود. اگر اشغال نظامی افغانستان به تدریج شکل و بنام شوروی را بخود می گیرد، ولی ایران با سوابق احزاب چپ و با داشتن منابع سرشار طبیعی می تواند برای شوروی اغوا کننده باشد، تا آنجا که در کوتاه مدت می تواند باروحانیت حاکم کنار بیاید و اگر چند قربانی هم مانند سران حزب توده لازم باشد چه باک.

ایران نیز خود از خواب و خیالهای شوروی آگاه است و از عدم سازش و پیوند با دنیایی که بنظر رهبران رژیم دنیای الحاد است بخوبی واقف بوده و به همین مناسبت در این هشت سال در ارتباط با شوروی دائماً دست خوش نوسان بوده است. بنابراین آمریکا از تماس با رژیم ایران استقبال کرده و سلاحهایی که داده شده برای باز کردن راه و احتمالاً چنانکه می گویند تقویت عناصر میانه رو است که بشود در طول زمان

Arrow



Auto Repair



AUTO REPAIR & BODY SHOP

بامدیریت ایرانی

مجهز به سیستم های کامپیوتری
و برخورداری از متخصصین ایرانی و خارجی
با بهترین کیفیت و ارزانه ترین قیمت
در خدمت شماست

کلیه تعمیرات و صافکاری
اتومبیل اروپائی، ژاپنی و امریکائی

با بهترین کیفیت و مناسبترین قیمت

کلیه امور مکانیکی انجام شده گارانتی می شود

ARROW AUTO REPAIR

5170 W. Pico Blvd.
Los Angeles, CA 90019

(213) 932-1741

مالیرانیها بانام «و یدال ساسون» بخوبی آشنا هستیم. انقلابی که اودرنحوه آرایش موی خانمها ایجاد کرد و بدعتی که درمورد تناسب مدل مو با فرم استخوان بندی چهره به وجود آورد لقب پرآوازه سلطان آرایشگران جهان را از آن اوساخته بود. مدل‌های موی ابتکاری اوسالها زینت بخش مجله‌های مشهور زنانه عالم بوده است. مشهورترین زنان عالم از دربارهای مختلف، زنان اشرافی و مشهورترین هنرپیشه‌ها برای تغییر مدل موی خود به وی مراجعه می‌کردند. و من پیش ازاین چیزی در باره وی نمی‌دانستم تا سالهای اخیر که دراین سوی دنیا ساکن شدیم. دراین چند سال بامطالعه نشریات یهودی چاپ امریکا متوجه شدم «و یدال ساسون» نه فقط یک آرایشگر هنرمند و مبتکر و یک تاجر سرشناس و بنام است بلکه یهودی است بی‌نهایت خیر که اکثر اوقات خود را به فعالیت برای جمع‌آوری اعانه برای امور مختلف خیریه می‌گذراند. در برنامه‌های تلویزیونی «جونیش تلو یژن نت ورک» مصاحبه‌های مختلفی درمورد مسائل اجتماع‌های یهودی با وی به عمل آمده است. او از اعضای فعال مؤسسات خیریه یهودی و غیر یهودی است. او رئیس سابق بخش غربی مؤسسه «دوستان امریکائی دانشگاه هیبرو یونیورسیتی» است. «و یدال ساسون» در سال ۱۹۲۸ در لندن متولد شده است اما سالها است که مقیم امریکا است و یکی از فعالیت‌های عمده اش بهبود شرایط تحصیلی اقلیت‌های سیاه‌پوست و اسپانیائی زبان در دانشگاه‌های امریکا و بهبود وضع زندگی همین اقلیتها درگتوهائی است که ساکن آن هستند. وی بنیانگذار «صندوق کمک هزینه تحصیلی و یدال ساسون به یهودیان جوان سفارادی» است. به خاطر خدمات پرارزش این مرد بشردوست به دانشگاه «هیبرو یونیورسیتی»، دانشگاه مزبور، «مرکز بین‌المللی برای مطالعه آنتی سمی تیزم (احساسات ضد یهودی)» خود را بنام او کرده است.



سلطان آرایشگران جهان و مبارزه پیگیرش با احساسات ضد یهودی

مرکز مزبور از اهمیت خاصی برخوردار است و در کمک، راهنمایی و تأمین اطلاعات لازم برای حکومتها و مؤسساتی که به مبارزه با آنتی سمی تیزم (احساسات ضد یهودی)

تهیه از: گیتی بروخیم (سیمانطوب)

عکسها از سابه فیلم «سانامونیکا»

مشغولند، از مراکز اساسی بشمار می آید. مبارزه با آنتی سمی تیزم یکی از فعالیت های پیگیر و اساسی و یدال ساسون را تشکیل می دهد.

در یکی از شب نشینی های خیره که برای جمع آوری کمک برای دانشگاه هیرو یونیورسیتی برگزار شده بود از نزدیک با این مرد سرشناس که یکی از مهره های اصلی برگزاری آن جشن بود آشنا شدم و قرار مصاحبه خصوصی گذاشتم. روز قبل از مصاحبه برای بدست آوردن اطلاعات بیشتر درباره او به کتاب «جوئیش هوز هو» مراجعه کردم و اطلاعات فراوانی کسب کردم از جمله این که او از اعضای فعال ده ها مؤسسه مختلف عالی هنری، موزه ها و سازمان های عام المنفعه است. و یدال ساسون مؤسس و رئیس کمپانی بین المللی و یدال ساسون است که به ساخت و پخش محصولات مختلف که مخصوص نظافت و حفظ زیبایی موی سراسر می پردازد. ضمناً سالن های زیبایی زنجیره ای او در شهرهای نیو یورک، بورلی هیلز، شیکاگو، سن فرانسیسکو، تورنتو، لندن، منچستر، لیدز، بیرمنگام، دوسلدورف، هامبورگ و مونیخ شعبه دارد. این مرد که سالها پیش در سازمان دفاعی پالماخ و هاگانا به خدمت مشغول بوده از دریافت کنندگان جایزه «شمشیر هاگانای دولت اسرائیل» است.

در روز مصاحبه و یدال ساسون که به عنوان یک مرد خوش پوش شهرت خاصی دارد، کت و شلوارهای خاکستری رنگ و بسیار خوش دوخت بتن دارد، با پلور مشکی و پیراهن سفید. لهجه انگلیسی بسیار غلیظی دارد و کاملاً آماده پاسخگویی به سؤال ها است. ابتداء می خواهم بدانم که چه عواملی او را برآن داشته که در نوجوانی به اسرائیل برود و به همکاری با سازمان دفاعی هاگانا بپردازد. آیا خانواده اش با این اقدام او مخالفت نکرده اند؟ و بطور کلی دوره کودکی و نوجوانی خود را در چه نوع اتمسفری گذرانده است؟

کمی در فکر فرو می رود، انگار در حال زیرورو کردن گذشته ها در مغز خود می باشد بعد چنین پاسخ می دهد: «پدر من یک یهودی سفاراد از اهالی سالونیکا بود. مادرم که امروز ۸۶ سال دارد وزنی است تجربه دیده، آگاه و بسیار جالب، انگلیسی است و از

پدر و مادری روسی الاصل متولد شده. او از اعضای فعال یکی از جنبش های کارگری صیونیست انگلستان است. به چند زبان از جمله آلمانی، اسپانیولی، یدیش و لادینو تکلم می کند. صیونیست قوی و پرانرژی است و باید بگویم که در زندگی بیش از حد تحت تاثیر افکار او بوده ام. من از دوران کودکی در تماس مستقیم با احساسات ضد یهودی بودم. در دوران کودکی در لندن یک گروه فاشیستی بسیار قوی به رهبری «سراسوالد ماسلی»^۱ به آزار و اذیت یهودیان می پرداختند. محل زندگی من و خانواده ام در شرق لندن قرار داشت. محله ای بود فقیر و یهودی نشین، تقریباً یک گتوی یهودی بود. وقتی در این محله قدم می زدی بوی غذاهای یهودی به مشام می رسید. ساکنانش توجه و محبت خاصی به یکدیگر داشتند. خلاصه هر کس با خصوصیات یک گتوی یهودی در هر کجای عالم آشنا باشد، محله یهودی نشین ماراهم در شرق لندن بخوبی می تواند مجسم کند. من نوجوان سرسخت و سردوگرم کشیده ای بودم. برای مقابله با گروه فاشیستی «سراسوالد ماسلی» به جنبش ضد فاشیستی پیوستم بنام «گروه ۴۳». می خواستم با این گروه فاشیستی که آماج اصلیش یهودیان بودند مبارزه و زود خورد جسمی کنم. چون عقیده ام بر آن بود که جوان ها رابا تعلیم صحیح می توان آگاه کرد و احساسات ضد یهودی را که در مغزشان رسوخ کرده از میان برد. اما دو گروه هستند یکی افراد نادان و دیگری افراد خود بین و کوتاه فکر که به هیچ وجه نمی توان آنها را متوجه خطای خود کرد، تنفر در جسم و روح آنها ریشه دوانده و بخوبی قادرند همین تنفر را به دیگران نیز القاء کنند. مسأله این دو گروه از راه آموزش حل نمی شود، شر چنین افرادی را فقط با مبارزه قوی و تولید وحشت می توان از سر مردم کوتاه کرد. آنها خودشان با تولید وحشت حکومت می کنند و باید طرف مقابل قوی تر باشد و آنها را دچار وحشت کند تا اثرشان کوتاه شود. با توضیحاتی که دادم شاید علت علاقه شدید من برای رفتن به اسرائیل و پیوستن به گروه پالماخ روشن شده باشد. در سال ۱۹۴۸ زمانی که بیست ساله بودم داوطلب این کار شدم. در تمام سال هائی که در انگلیس زندگی می کردم به خاطر احساسات ضد یهودی که در آن جامعه قابل

لمس بود هرگز احساس نکردم که به آن جامعه تعلق دارم».

می خواهم بدانم اقامت در اسرائیل چه احساساتی را در او برانگیخته، چه مدت در اسرائیل ماندگار شده و بقیه جریان را. می گوید: «وقتی به اسرائیل رسیدم، مدت پنج هفته تمرین مخصوص دیدم و بعد از یک مصاحبه پزشکی چون از همه نظر صالح تشخیص داده شدم به درخواست خودم به گروه پالماخ پیوستم. هنوز با بعضی هم زمان خود دوستی و معاشرت دارم. با شرحی که در مورد گذشته ام برایتان دادم بهتر می توانید مجسم کنید که در مدتی که در ارتش اسرائیل خدمت می کردم روحاً چقدر ارضاء می شدم. در تمام سال هائی که در انگلیس بودم به خاطر رفتار متفاوتی که با ما یهودیان می شد، خود را موجودی متفاوت و جدا از بافت اجتماع احساس می کردم. احساس عدم تعلق به خاکی که در آن متولد شده بودم مرا آزار می داد. آن یک سالی که در خط جلو جبهه در ارتش اسرائیل خدمت کردم باعث شد شأن و مقام انسانی خود را بیابم و خودم را بهتر بشناسم».

یک سال که از خدمت «و یدال ساسون» در ارتش اسرائیل می گذرد، مادرش تلگرافی به او خبر می دهد که پدرش سکنه قلبی کرده است و او باید هر چه زودتر به انگلستان باز گردد تا معاش خانواده را تأمین کند. خانواده ساسون وضع مالی خوبی نداشتند و از طبقه کارگر بودند، «و یدال» می بایست هر چه زودتر مشغول به کار شود. در نتیجه به عنوان یک «شامپوبوی» یعنی مسئول شستشوی موی مشتری ها در یک سلمانی مشغول بکار می شود. راستی کسی که پائین ترین شغل را در یک سلمانی عهده دار می شود، چگونه در زمینه هنر آرایش موپله های ترقی را با چنان سرعتی اعجاب آور طی می کند؟ در این باره می گوید: «من جسماً و روحاً جوان بودم، بایک دنیا انرژی هر کس کمی استعداد را با آن همه انرژی درهم بیامیزد مطمئناً موفق می شود. من برای موفق شدن از هیچ تلاشی فروگذار نمی کردم. شب ها تا ساعت ۱۱ تلاش می کردم. تصمیم داشتم هنر آرایش مورا بکلی دگرگون کنم. احساس می کردم این هنر دچار یک نواختی شده و به تغییری شدید

ودر عین حال مثبت نیازمندانست. اتمام
 ژنهای خلاق خودکمک گرفتیم، به هنر
 آرایش علاقه مند بودم چون نیاز به تنوع
 و خلاقیت داشت و از یکنواختی به دور بود.
 رمز موفقیت من این بود که در رشته انتخابی
 خودم تحقیق زیاد کردم. با آناتومی
 و استخوان بندی صورت آشنا شدم، هرگاه می
 خواستم موی تازه ای کوتاه کنم یا آرایش
 کنم، ابتداء استخوان بندی صورت صاحبش
 را به دقت بررسی می کردم و طرحی هم
 آهنگ با آن ایجاد می کردم. من می دانستم
 که در هر عصری معدودی نابغه وجود دارد،
 و اگر قرار باشد فقط نابغه ها در رشته خود موفق
 شوند، موفقیت انگشت شمار می شود، پس
 برای موفق شدن به جز نبوغ می بایست راه
 دیگری هم وجود داشته باشد. در کلیه زمینه
 هائی که به مدوآرایش مربوط بود مطالعه
 کردم، آگاهی هائی توأم کردم و موفق شدم.
 اعتراف می کنم که دقیقاً نمی دانستم هدف
 نهائیم چیست، اما عقاید خلاقه ام مرا بی
 نهایت کمک کرد. در طول ۲۷ سالی که به
 شغل آرایشگری مشغول بودم حدود ۱۵ سال
 آن را در اوج موفقیت بودم، چون مردم ایده
 های خلاقه ام را می پسندیدند و دنبال می
 کردند. تمام کوشش من بر آن بود که هنرم
 دچار عارضه یکنواختی نشود، چون معتقدم
 وسائل کارهنرمند هر چه باشد اعم از رنگ،
 چوب، برنز، گچ، سنگ و غیره... رمز
 موفقیتش در آن است که پیوسته خلاق باشد
 و ایده های نوپیاده کند تا دیگران دنباله رو
 او باشند نه او دنباله روی دیگران».

و یدال ساسون در چهارده سالگی مدرسه
 را ترک می کند، زمان جنگ است و مردم
 فقیر، باید کار کنند تا خرج اقتصاد خانواده
 بگردد. اما امروز او به عنوان یک ناطق
 زبردست شهرت دارد، اطلاعات سیاسی اش
 قابل توجه است و سخن گفتنش حکایت از
 مطالعات فراوان و تحصیلات زیاد دارد. از او
 می خواهم این معما را برای ما حل کند.
 لبخندی می زند و می گوید: «همانطور که
 اطلاع دارید جبر زمان باعث شد من حتی
 دوره دبیرستان را هم پبایان نرسانم، اما این
 کمبود همیشه باعث آزار روح من بود. مذهب
 من تعلیم و تربیت را بی نهایت ارج می نهد
 بهمین دلیل یهودی که دانش کافی ندارد
 پیش از پیروان مذاهب دیگر که امکان
 تحصیل پیدا نمی کنند، رنج می برد. برای

حل این مسأله به محض این که اوضاع
 اقتصادی رو براه شد مجدداً به تحصیل
 رو کردم. کلاس های متعدد برداشتم.
 چندین معلم خصوصی گرفتم و در زمینه های
 مختلف بخصوص علوم سیاسی به تحصیل
 پرداختم. احساس می کردم که نیاز به
 تحصیلات عالی دارم، ضمناً با کسانی معاشر
 بودم که تحصیلات عالی داشتند و می بایست
 از نظر تحصیلی در حدی باشم که بتوانم
 در بحث های آنها شرکت کنم. به این
 واقعیت پی برده بودم که فقط موفقیت شغلی
 کافی نیست و برای این که کسی بتواند
 جلب احترام کند باید بتواند افکارش را
 در قالب جملات صحیح، پخته و منطقی عرضه
 کند. دیگر این که می خواستم بدانم که در
 دنیای اطرافم چه می گذرد تا من هم بتوانم
 وارد آن جریان ها شوم و نقش مثبتی ایفاء
 کنم. برای رسیدن به این منظور از هیچ
 کوششی فروگذار نکردم، چه در لندن، چه
 در نیویورک و چه در لوس آنجلس کلاس های
 متعدد برداشتم».

سالها پس از ترک تحصیل اجباری در
 دوره نوجوانی، و یدل ساسون از دانشگاه
 «نیویورک یونیورسیتی» فارغ التحصیل می
 شود. سلطان آرایشگران جهان، امروز بیشتر
 بانی امور خیریه است، فعالیت هایش در زمینه
 های عام المنفعه و جریان های سیاسی دور
 می زند. راستی خودش کدامیک از این
 دو شخصیت را بیشتر می پسندد، در این باره
 می گوید: «آرایش موی یعنی زیبا کردن
 و خوشحال کردن مردم، خیلی سرگرم کننده
 و جالب بود. اما شخصیت امروزم برایم ارضاء
 کننده تر است. فعالیت های فعلی ام
 بخصوص سیاست مبارزه با احساسات ضد
 یهودی که مرام مرا تشکیل می دهد، جدی تر
 و پراهمیت تر است. البته هنوز وقتی برای
 جمع آوری اعانه به شهرهای مختلف سفر می
 کنم و هنگامی که با خبرنگاران جراید و رادیو
 تلویزیون ها گفتگو می کنم و بخصوص وقتی
 صحبت از تلاشم برای مبارزه با آنتی سمی
 تیزم می شود حیرت را در چشمانشان می
 خوانم. بعضی از آنها صراحتاً اعتراف می
 کنند که از یک آرایشگر انتظار آگاهی های
 سیاسی و اجتماعی راندارند. اما به اعتقاد
 من دردنیای امروز، هرکس در هر شغل و مقامی
 باید در جریان سیاست روز دنیا باشد».

نظراین مرد وارد را در مورد ریشه

احساسات ضد یهودی جو یا می شوم، پاسخ
 جالب و مفصلی در چنته دارد. می گوید:
 «یکی از زیبایی های مذهب یهود این است
 که مرام و فلسفه هایش در آهن و فولاد قالب
 گیری نشده و جبر و بحث کردن را تشریح
 و توصیه می کند. هر یهودی موظف است
 هر عقیده و مرامی را عمیقاً مورد تجزیه و تحلیل
 قرار دهد و بطور کلی زود و بدون کاوش
 کافی متقاعد نشود. مذهب یهود این خاصیت
 را در یهودی تشویق می کند، به همین جهت
 است که روشنفکران امروزی مجذوب مذهب
 یهود می شوند. حسن دیگر مذهب یهود این
 است که گرچه اولین مذهبی است که یکتا
 پرستی را به جهانیان شناسانده است و گرچه
 مرام های مذهبی، اجتماعی، فلسفی،
 قضائی... اش در نوع خود بی نهایت جالب
 و کم نظیر است و باز گرچه هر فرد علاقه مند
 به مذهب یهود را پذیرا می شود، اما برای هر
 انسانی آزادی فکری کامل قائل است و برای
 عقاید مذهبی افراد استقلال فکریشان احترام
 قائل می شود. اگر مذاهب دیگر سیاست
 های مختلف هم این آزادی عقیده و مرام را
 برای مردم جهان قائل بودند نه فقط احساسات
 ضد یهودی بلکه هیچ نوع نفاق و مبارزه
 و کشت و کشتاری بر سر داشتن مذهب،
 سیاست، نژاد، رنگ عقاید مختلف در جهان
 صورت نمی گرفت. یهودی در عین حال که
 برای مذاهب و مرام های دیگر آزادی کامل
 قائل است در معتقدات خود بی نهایت راسخ
 است و همین اعتقاد و ایمان راسخ باعث شده
 در طول قرون و اعصار مورد کینه و عداوت
 دیگران واقع شود. پیغمبران و اکثر کشیشان
 و ملایان و پادشاهان و سیاستمداران در ابتداء
 نسبت به یهودیان نظر لطف داشته اند و سعی
 کرده اند آنها را بخود نزدیک کرده و آخر الامر
 مذهب یا مرام خود را به آنها تحمیل کنند
 و همین که یهودی پیشنهاد تغییر مذهب را
 پذیرا نشده ناگهان مورد کینه و عداوت آنها
 قرار گرفته است. حضرت محمد از دوستان
 یهودیان بود و مرام هائی نزدیک به مرام
 یکتا پرستی یهودی را اشاعه داد اما وقتی
 پیروانش اطمینان حاصل کردند که یهودیان
 در ایمان خود راسخ هستند و مسلمان نمی شوند از
 یهودیان رنجیدند و همین رنجش ریشه
 اختلافات اسلام و یهود شد. مارتین لوتر یک
 مرد سیاسی و مذهبی بود. او بنیانگذار اولین
 فرقه از مذهب پروتستان است. لوتر در ابتداء

از دوستان یهودیان بود و در کتاب «مسیح یک یهودی بود» مدح یهودیان را گفت. بیست سال بعد همین مرد وقتی از پرستان کردن یهودیان ناامید شد نسبت به یهودیان کینه و عداوت پیدا کرد و کتاب دیگری نوشت کاملاً مغایر کتاب بیست سال پیش خود، تحت عنوان «یهودیان و دروغ هایشان».

تاریخ مرتباً تکرار می شود. به جز ایمان راسخ یهودیان به مذهب خود، مسائل اجتماعی و سیاسی هم کمکی بوده اند برای اشاعه احساسات ضد یهودی. هرگاه در اجتماع بیکاری، گرسنگی، رکود اقتصادی و مسائل حادی از این قبیل رواج یافته کسانی که در صدر بوده اند برای تیرنه خود و یابرای سرگرم کردن مردم آنها را دچار این وسوسه کرده اند که به خرافات و موهومات رو کنند و چه کسی بی دفاع تر از اقلیت یهودی می تواند سپر بلا شود؟ برای قرون و اعصار متمادی یهودیان مورد فوق العاده ترین اتهام تاریخ یعنی «اتهام کشتن خدا» واقع شدند. یک انسان، یک یهودی، توسط رومی ها مصلوب شد، عجیب و غریب ترین دروغ تاریخ را از آن ساختند و دروغ هر چه بزرگتر باشد راحت تر قبول می شود. تئوری هیتلر هم همین بود. دروغ او بقدری بزرگ بود که حتی روشنفکران و ۲۳ طبیب عالی مقام که در آشویتس به آزار و کشتار یهودیان مشغول بودند تصور می کردند که عملشان صحیح است. هر بار که تاریخ به این صورت در مورد یهودیان تکرار شده، اشتباه بزرگ یهودیان هم تکرار شده است. اشتباه یهودیان این است که تصور تکرار تاریخ برایشان دشوار است. یهودیان در جامعه ای که بسر می برند بطور فعال در پیشرفت های فرهنگی، اقتصادی، هنری... و ترقی و تعالی آن چنان سهم می شوند که می توان گفت اغوا می شوند. عشق به جامعه ای که در آن بسر می برند و عشق به فرهنگ وآب و خاک آن جامعه آنها را دچار این تصور می سازد که جامعه آنها باقیه جوامعی که به آزار یهودیان پرداختند تفاوت دارد و هرگز این اقلیتی را که با جان و دل در راه پیشرفت سرزمین خود تلاش کرده است مورد ظلم و ستم قرار نمی دهد. اما هر بار شاهد بوده ایم که این خوش خیالی بی پایه بوده و سران جوامع برای این که مردم از اشکال اساسی کار مسئولان غافل شوند آنها را به بهانه ای سرگرم کرده اند و چه بهانه ای بهتر از



موجود است و فقط احتیاج به جرقه ای است تا آتش مهیبی روشن شود».

هم «و یدل ساسون» وهم همه ما بخوبی می دانیم برای بیان علت احساسات ضد یهودی ساعت ها وقت لازم است. اما برای جالب است بدانم مرکز مبارزه با احساسات ضد یهودی دانشگاه هیبرو و نیورسیتی از چه روشی برای مبارزه کمک می گیرد. می گوید: «به تاثیر شدید تبلیغات اشاره کردم و این که چگونه می توان آن همه انرژی انسانی را برای کینه ورزی مصرف کرد. مرکز مبارزه با آنتی سمی تیزم سعی بر آن دارد که آنهمه انرژی را در راه تعلیم حقیقت بکار ببرد. ما با همان روش یعنی تبلیغات سعی بر آن داریم که ریشه های آنتی سمی تیزم را عریان در برابر دید مردم قرار دهیم، دروغها را عیان سازیم و واقعیت هارابه جهانیان بشناسانیم. این کار یک روز و دوز روز نیست اما به مرور زمان و با کمک مؤسسات و سیاست های صالح و بی غرض موفقیت قطعی است. زمانی بود که ۹۵ درصد مردم جوامع در جهل کامل بسر می بردند و تنها راه حکومت بر آنها از طریق اشاعه خرافات بود، امروز باید با آموزش واقعیت ها با آن جهل مبارزه شود، زیرا برخلاف تصور عده ای آن خرافات هنوز وجود دارد و هرگاه کسی بخواهد

ایجاد اتحاد بین مردم بوسیله کاشتن تخم کینه در دل آنها نسبت به یک اقلیت. کینه و خرافاتی که قرن ها است به صورت های مختلف به آنها آموزش داده شده.

در قرن یازدهم در انگلستان برای اولین بار این دروغ بزرگ که یهودیان خون بچه مسیحی را در غذای خود می ریزند و می خورند باب شد. دروغ بقدری بزرگ بود که با همه عجیب و غریب بودنش جذب شد و قرن ها در جوامع مختلف به خاطر این دروغ صدها هزار یهودی کشتار شدند. هیچ کس تصور نمی کرد ملتی با فرهنگ پیشرفته آلمانی مرتکب چنان کشتاری شود، حتی خود یهودیان علی رغم آشنائی با تاریخ یهودی چنان مجذوب فرهنگ آلمانی بودند که با وجود علائم و شواهد چنان کشتاری برایشان قابل تصور نبود. آنچه که ما یهودیان نباید فراموش کنیم این است که با تبلیغات دامنه دار، در هر زمان و مکان می توان مردم را به هر کار نادرستی واداشت بدون این که احساس کنند مرتکب کار غلطی شده اند. مردم براحتی شستشوی مغزی می شوند بطوری که خطراتین اعمال را صحیح و درست تشخیص دهند. تصور نکنید آن خرافات و موهومات دردنیای امروز ما وجود ندارد، متأسفانه آن خرافات بطور خاموش در کلیه جوامع، کم و زیاد،



اسرائیل و منابع انرژی درآینده

پایان خواهد رسید انجام خواهد گرفت و اولین آزمایش های عملی احتمالاً از تابستان سال جاری آغاز خواهد گردید. در قسمت شمالی برج ۶۱ آینه تعبیه شده که سطح هر کدام ۵۶ متر مربع می باشد و این آینه ها که از ماده هلیواستار پوشیده شده اشعه خورشید را به لابراتوار مؤسسه که در بالاترین قسمت برج قرار دارد هدایت خواهد کرد.

در حال حاضر از انرژی خورشیدی به صورت جریان مدار باز استفاده می شود ولی پرفسور و همکاران او تصمیم دارند که بتوانند از جریان جریان مدار بسته استفاده نمایند. بدین ترتیب از انرژی خورشید با استفاده از گاز متان، گازی تولید خواهد شد که قابل حمل و نگهداری بوده و ضمناً از سوخت تبدیل انرژی به گاز برای ایجاد منابع حرارتی استفاده خواهد شد.

پرفسور دستروسکی معتقد است اگر پروژه ۳۰۰۰ کیلوواتی برج خورشیدی با موفقیت روبرو گردد مؤسسه او یک برنامه تولید انرژی ۱۰ مگاواتی را در دو سال آینده آغاز خواهد نمود و پس از آزمایش های لازم از لحاظ تکنیکی و علمی و همچنین هزینه تولید کارخانه ۱۰۰۰ مگاواتی تولید انرژی مورد توجه قرار خواهد گرفت و این کار در حدود ۱۰ تا ۱۵ سال طول خواهد کشید. او می گوید فرق او به سیاستمداران آن است که آنها ۲ تا ۳ سال آینده را مورد نظر قرار می دهند در حالی که او به قیمت نفت در سال ۲۰۰۰ میلادی می اندیشد.

در حال حاضر به جز اسرائیل دو کشور آلمان غربی و اسپانیا آزمایش های جدی درباره تولید انرژی از منابع خورشیدی را شروع کرده اند و این دو کشور نیز با مؤسسه ویزمن همکاری بسیار نزدیک دارند و وزارت منابع انرژی امریکا نیز به مبالغی برای کمک به هزینه آزمایش های اسرائیل اختصاص داده است.

تمام امید اسرائیل برای تأمین منابع انرژی در قرن ۲۱ میلادی بر اساس تولید این منابع از خورشید گذاشته شده است و دانشمندان مؤسسه پژوهش عملی از منابع خورشیدی وابسته مؤسسه علمی ویزمن اطمینان دارند که درآینده نه چندان دور این آرزو صورت عمل بخود خواهد گرفت.

پرفسور اسرائیل دستروسکی رئیس مؤسسه معتقد است که درهای سایر منابع مولد انرژی حتی مولدهای اتمی با توجه به موقعیت اسرائیل بروی این کشور بسته است و بنابراین تولید انرژی به مقیاس بزرگ باید از منابع خورشیدی تأمین گردد. در شرایط حاضر سه مانع بزرگ برای رسیدن به این هدف وجود دارد که باید آنها را از بین برد.

بعلت شرایط خاص اشعه خورشید انرژی از آن نباید در نواحی دوردست مانند بیابان صورت گیرد و مهمتر آنکه این منابع قابل ذخیره کردن نیستند.

به نظر دانشمندان نامبرده اگر بتوان انرژی خورشیدی را بصورت مواد شیمیائی تغییر صورت داد اغلب موانع موجود بر طرف خواهد شد، زیرا این مواد شیمیائی قابل نگهداری و انتقال خواهد بود. پرفسور دستروسکی معتقد است که تا ۱۵ سال آینده این هدف قابل دسترسی است و می گوید توفیق در این پروژه نه تنها در اسرائیل بلکه در سطح جهانی انقلابی بوجود خواهد آورد و در این صورت هر کشور که دارای بیابانهای وسیع است منابع انرژی خورشیدی فراوانی در اختیار خواهد داشت. پرفسور دستروسکی در سخنرانی اخیر خود اظهار داشت تولید شیمیائی منابع انرژی می تواند دو سوم انرژی لازم در کشور را تأمین نماید. پروژه تبدیل امواج خورشیدی بصورت منابع شیمیائی تولید انرژی در یک ساختمان ۱۷ طبقه که بنام «برج خورشید» نام گذاری شده در آوریل سال جاری ساختمان آن به

می تواند آن خرافات را مبدل به کینه ای وحشتناک بکند. این روزها عده ای، از جمله کشیش های کلیسای کاتولیک در نطق های خود پرده از دروغ بزرگ «کشتار خدا توسط یهودیان» برداشته اند اما این کافی نیست. تعلیم و آموزش بیشتر لازم است و نوشتن کتابهای متعدد».

و یدال ساسون این نکته را هم اضافه می کند که این مرکز باید یهودیان را هم تعلیم دهد که در هیچ زمان و مکانی احساس امنیت کامل نکنند و به خاطر داشته باشند که تاریخ همیشه قابل تکرار است. از دیگر عقاید جالب این مرد یکی این که می گوید: «یهودیت کلوب خصوصی نیست و هر کسی می تواند از مرام های اخلاقی و فلسفی جالب آن برخوردار شود گرچه گرویدن به این مذهب سلسله مراتب تقریباً دشواری را داراست».

«این خداوند نبود که یهودیان را بعنوان یگانه قوم خود برگزید، بلکه این یهودیان بودند که او را در مقام یگانه پروردگار خویش برگزیدند.»



بانوی ژنرال

خانم امیرا دوتان اولین زن اسرائیلی است که در ارتش اسرائیل به مقام ژنرالی ارتقاء درجه یافته است. ژنرال دوتان از آغاز سال نو یهودی در مقام جدید خود شروع به انجام وظیفه نمود.

دکتر فرشید رهبر

متخصص در بیماریهای داخلی

فوق تخصص در بیماریهای

گوارش، کبد و مجاری صفراوی، تغذیه
و مبارزه با چاقی

منطقه بورلی هیلز

465 N. Roxbury Dr., Suite 711
Beverly Hills, CA 90210

۲۴ ساعته (213) 271-5650
1-(800) 282-2531

پذیرائی ایام هفته صبح و عصر، با تعیین وقت قبلی

قبول
تصادفات رانندگی
صدور گواهی
قبل از ازدواج
فیزیوتراپی
چکاپ
با قیمت
بسیار مناسب

کلینیک پزشکی دکتر صیون فطوره چی
استاد سابق رشته بیماری های تنفسی و بیماری های داخلی
دردانشکده پزشکی تهران
با ۲۸ سال تجربه طبابت و تدریس
بسمه های مختلف پذیرفته می شوند و برای آنهایی که بیمه ندارند تسهیلاتی در نظر
گرفته شده است
پذیرائی ۶ روز هفته با تعیین وقت قبلی
نشانی: واقع در تقاطع و بلنر بلوار ساخسانان فدرال - مقابل ساختمان «ورلد سوینگر»
با پارکینگ مجانی

West Wilshire Medical Center
11600 Wilshire Blvd., Suite 18
Los Angeles, CA 90025

تلفن ۲۴ ساعته
۲۱۲۹-۴۷۷-(۲۱۳)

متخصص
بیماری های داخلی
بیماری های تنفسی:
آسم، برنشیت،
تنگی نفس
بیماری های عمومی
• نوار قلب
• آزمایشگاه

دکتر ایرج کهن

پزشک و جراح بیماریهای گوش و حلق و بینی

با ۲۵ سال سابقه طبابت در ایران و آمریکا

436 N. Roxbury Dr., Suite 215
Beverly Hills, CA 90210

تلفن ۲۴ ساعته (213) 859-8550

16661 Ventura Blvd., Suite 415
Encino, CA 91436

(818) 784-6961

«خاکستر نشین گنج»

نوشته: ص. ابراهیمی

استر با صدای الله اکبری که از گلدسته مسجد آنسوی خانه شان می آمد، از خواب برخاست. هوا گرگ و میش بود. زیر پشه بند، توی حیاط، نزدیک راه پله ای که به پنج دری ختم میشد، کنار همسرش، داود خوابیده بود. بچه هایش نیز آنطرف تر، کنار هم خوابیده بودند. داود دهانش باز بود و خرناسه می کشید، با صدائی غیر خنجر معمولی. صدائی مثل خالی شدن باد یک توپ. استر بیش از چهل و چند سال هر شب با این صدا بخواب رفته و صبح از خواب برخاسته بود؛ اما در برخاستن صدای اذان بامدادی «علی چی» رانیز به مدد گرفته بود.

«علی چی» اسم دوران طلبگی حاج علی، آخوند مسجدی بود که با خانه شان فاصله زیادی نداشت. استر از کودکی با این صدا آشنا بود، صبح و ظهر و عصر. از آغاز و نقطه اوج اذان خیلی خوشش می آمد. «اشهد ان لا اله الا الله» راز یاد دوست نداشت چون شنیده بود بازگو کردن آن باعث تبدیل ایمان می شود. این قسمت را ناشنیده می گرفت. «حتی علی الصلوات» قشنگ بود. وقتی علی چی این قسمت از اذان را می خواند، صدایش اوج زیبایی می گرفت. نه فقط او بلکه پسر بزرگش، روبن هم از اذان خوشش می آمد. همه را از حفظ بود. صدای قشنگی هم داشت. یکبار که علی چی برای خرید پارچه چادری به مغازه نجات بزار، پدراستر رفته بود، روبن برایش اذان گفته بود و دهان علی چی از تعجب بازمانده بود و باو گفته بود:

«حیف تو که مسلمان نیستی!»
و نجات بزار با پرخاش به علی چی گفته بود:

«حاجی آقا. از قدیم گفتن، موسی بدین خود، عیسی بدین خود.»

و علی چی پاسخ داده بود:

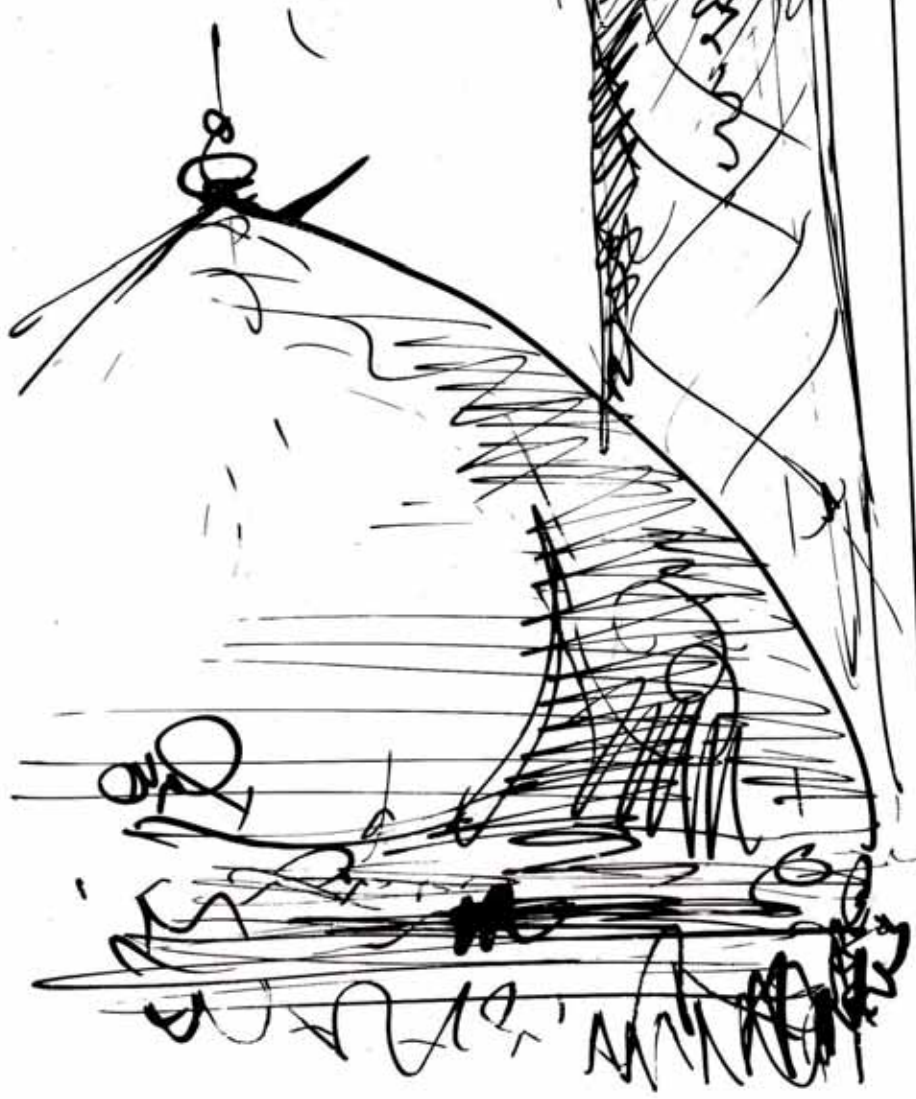
«اما قسمت سومش را نگفتی. درستش

اینه: موسی بدین خود، عیسی بدین خود، هر دو بدین ما.»

نجات بزار با عصبانیت سبیل هایش را جویده بود، هیچ نگفته بود و پارچه چادری را به دو برابر قیمت باو فروخته بود.

ooo

استر از جای خود بلند شد، خمیازه بلندی کشید. دستها را به کمر گذاشت و در حالیکه



گونی دارد خود را به جلو هل می دهد گفت:
«آخ آخ، حالا کسرم دوتا همیشه.
خدا یا بامید تو!»

منقل برنجی قلمزنی شده را پراز ذغال کرد
و به آن کبریت زد و بادزد و روشن کرد
تا ذغالها گداخته شد، به داخل سماور آب
ریخت و به تنور آن آتش انداخت. داخل
سینی برنجی که آنهم قلمزنی شده بود
را استکان نعلبکی چید و قند آن را گذاشت
وسط سینی. درست همان جایی که نقش
زنی جوان و پیرمردی حک شده بود. زن،
در حالی که کوزه ای شراب بشانه چپ
گذاشته و دست چپ خود را حمایت آن کرده
بود، با دست دیگر جامی بر لب پیرمردی زهوار
در رفته، بارش بلند و کمر خمیده گذاشته، باو
شراب می خوراند. هیچ از این تصویر خوشش
نمی آمد. انگار آئینه زندگی خودش بود.
دلش برای دخترک ساقی می سوخت،
همانطور که برای خودش. دخترک جوان بود
— مثل دسته گل. درست شکل روز هائی که
خود استر جوان بود. و میخواره پیر مثل داود که
وقتی هم که به خواستگاری او آمد بیست سال
از او بزرگتر بود. نه این که داود میخواره
باشد، ولی همان قدر که پیرمرد توی سینی
از ساقی خود توقع داشت که شراب را به حلقوم
او بریزد و حتی نمی خواست دست خود را بلند
کند و جام را خود بدست گیرد، داود هم می
خواست که همسرش همینطور به شکم
او برسد. دست به سیاه و سفید نمی زد. اهل
سپاسگزاری هم نبود.

کنار حوض بساط صبحانه پهن بود که
داود آبی بصورت خود زد و آمد نشست. استر
برایش چای ریخت و جلویش گذاشت،
باتخم مرغ نیم بند و کره و غسل. یک چای
هم برای خودش ریخت. داود چایش را نوشید
و سیگاری آتش زد. بچه هایکی بعد از دیگری
برخاستند و دور سفره صبحانه حلقه زدند.
داود به بچه ها نگاه کرد. احساسش
ملغمه ای بود از رضایت و دلخوری. راضی،
چون هر پدری که غذا خوردن فرزند
خود را می بیند و دلخور که بچه ها داشتند
ته مانده پس انداز او را غارت می کردند. باید
کاری دست و پامیکرد. مدتها بود
از کارگاههای بندبافی، بند می خرید و به
کارخانه ها می فروخت. از این بندها بصورت
تسمه برای چرخهای ماشین ها استفاده میشد.

بره؟»

ولی اغلب کارخانه هائی که مشتری
او بودند، یا ماشین آلات پیشرفته ای خریده
بودند که به بند نیاز نداشت یا خود ماشین های
بندبافی خریده بودند، و داود مانده بود بیکار.
«آقا، قربونتون برم. این زیرزمینه داره
زهوار دیوار طرف کوچه اش در میره ها!
حالا که کاری ندارید، اقلای یکی را بیارید اینا
را درست کنه.»

این را استر گفت. «آقا» صدایش میزد و
«شما» خطابش میکرد. برخلاف داود که
استرا «اوی» صدا میزد و «تو» خطابش
میکرد.

«حالا توهم هی این بیکاری مارا بزنی
توسرمون! مگه رفته ام درخونه بابات ازش
خرجی خواستم که نگرانی؟ مگه تو و بچه
هات تا بحال سرگرسنه زمین گذاشتید که
مدعی شدی؟ توی این سی چل سالی که زن
من بودی، کی شده...»

واستر درحالی که بلند میشد
و با عصبانیت بسوی آشپزخانه میرفت گفت:
«واو یلا عجب غلطی کردم ها. بحق
خدا این خونه روسرمن خراب بشه، بلکه
اینظوری آسوده بشم، شما هم از دست من
خلاص بشید.»

ooo

شب هنگام بود و کوچه ها تاریک. داود
تمام روز را برای پیدا کردن کاری به این
دروان در زده بود. رفته بود پیش حاج نحما.
در بازار حجره بزرگی داشت. حاج نحما از
وضع کار و بار پرسیده بود و داود جواب داده
بود:

«چه کاری، چه باری؟ حاجی آقا،
غریب نیستید. سه ماه آزرگاره یک وجب بند
نتونسته ام بفروشم. انگار در دنیا رابستند.
دلواپسی اینکه نکنه زن و بچه ام بی خرجی
بمونند داره دیوونه ام میکنه. دیروز پیش آقا
مردخا بودم، پدر بیامرز میگه اگه سخت
نیست بیا درد کون من و ایسا روزمزد به چیزی
بهت میدم. من! داود حنیم ابا! درسته که
من برم درد کون آقا مردخا واسم، عصر به عصر
دستمودراز کنم، صنار سه شاهی بگذاره
کف دستم؟ اونوقت مردم تف تفه ام نمی
کنند؟ به هرکی میگم، میگه کار عار نیست.
اگه به جوون بی تجربه بودم به چیزی. اما
حالا تو این سن و سال بیام برم شاگردی که
چه؟ ماثیم و این به نخود آبرو. اینم بریزیم

حاج نحما بابی حوصلگی به حرفش گوش
داده بود و فرستاده بودش پیش ربی میتر خیاط
واز آنجا به چند جای دیگر رفته بود و همه بی
نتیجه. داود، در این دیرهنگام شب، آرام آرام
و بی حوصله از کوچه پس کوچه ها می
گذشت تا بخانه برود. به پشت درخانه که
رسید، دست برد که در را بزند، اما گونی کسی
دستش را گرفت. بخود گفت: «مردی به
خونه میره که دستش خالی نباشه
واز سر و همسرش خجالت نکشه. برم توخونه
چی بگم. سه ساله آزرگاره استر دوتا لباسو
شور و آشور می پوشه و صدش درنماید. خدایا،
خودت میدونی چقدر ته دلم از روی این زن
مفلوک خجالت می کشم.» و همانجا روی
زمین، پشت درخانه نشست، قوطی سیگار
خود را باز کرد، از یکطرف آن یک ورقه کاغذ
سیگار بیرون کشید، مثل ناودان دولا کرد
کاغذ را میان دو انگشت اشاره و میانه اش
گرفت و با دست دیگر میان آن توتون ریخت،
سیگار را پیچید، با آب دهان لبه آنرا چسباند،
کبریت کشید و پک محکمی به سیگار زد.
چند تکه توتون از لبه سیگار که با دقت
نیچیده بود روی زبانش ریخت. توتون هارا
جوید و طعم تلخ آنرا مزمره کرد. با خودش
حرف میزد:

«خدایا، خداوند! مونده ام بیچاره
و مستاصل. مگه من چه عاوونی بدرگاه
تو کردم که سزاوار اینهمه گالت باشم. یادم
باشه فردا صبح بلندشم یک تقیلین بیندم، این
شبات هم برم کنیسا، بلکه خدا خودش کمک
کنه گره کارم باز بشه. خدایا بیامرز پدرم
همیشه می گفت:

«یاد خدا باشید تا خدا هم یادتون باشه.»

برخاست، سیگارش را بزمن انداخت،
با کف کفش له کرد و به در کوبیده نزدیک
نیمه شب بود. استر که از خواب پریده بود،
درحالی که چشم هایش را می مالید در را به
روی او باز کرد:

«شالوم علیکم آقا.»

داود زمزمه ای غرولند مانند کرد. جواب
سلام دادن به همسرش برایش سخت بود.
گونی آنرا کسر شأن میدانست. استر این
صدار ا بجای پاسخ به سلام پذیرفته بود، مانند
بسیاری ناهنجاریهای دیگر که بخش پذیرفته
شده ای از زندگی روزمره اش بود. پرسید:

«آقا! تا این وقت شب کجا بودید؟ منکه دلم هزار راه رفت. چیزی خوردید؟»
 «آره خوردم. قضا و بلا!»
 استر بدون اینکه حرفی بزند، به آشپزخانه دوید. در مقابل دیگ پلوعدسی که پخته بود و روی سه پایه قرار داشت زانو زد، کف دستهایش را به زمین گذاشت و باتمام نیرو به چوبهای گداخته زیردیگ که باخاکستر پوشیده شده بود، چندبار فوت کرد تا دو باره روشن شد. سپس سفره و نان و سبزی خوردن را آورد روی گلیمی که رختخواب داود قرار داشت. سفره را پهن کرد، نان را روی آن گذاشت و سبزی خوردن را کنار آن. سپس به داخل اطاق رفت، تنگ شراب را بایک استکان کمر باریک چایخوری آورد روی سفره گذاشت و به داخل آشپزخانه دوید تا شام را بیاورد. از داخل حیاط صدای داود را شنید که داشت هموسی می گفت و مرتب صدایش را بلند تر می کرد. این به این معنی بود که داود گرسنه است و تا چند لحظه دیگر اگر شام روی سفره نباشد، نعره اش به آسمان بر می خیزد.

استر سراسیمه دردیگ را باز کرد، بخار آن دستش را سوزاند. ابروهایش را درهم کشید اما صدایش درنیامد و قبل از اینکه دیر رسیدن غذا تبدیل به یک فاجعه شود، شام را جلوی همسرش گذاشت. منتظر نشست تا داود شامش را خورد، استر سفره را جمع کرد، رختخواب داود را باز کرد و خود به رختخوابش رفت.

داود طاق باز روی تشک خود دراز کشید و به آسمان چشم دوخت. شب از نیمه گذشته بود. به انتظار صدای فلوت و آواز رهگذری که هر شب، نزدیک به همین ساعت، از کوچه کنارخانه شان عبور می کرد نشست. صدای فلوتش گوئی به سقف کاشی شده آسمان می خورد و بر می گشت و همراه آوازش، ستاره ها بیشتر می درخشیدند و چشمک می زدند. چند بار بابلند شدن صدای فلوت، از جا جسته، خود را بدر خانه رسانده و کوشیده بود این رهگذر را شناسائی کند. یکبار هم در خم کوچه سایه او را دیده بود که ناپدید شده بود، اما هرگز او را ندیده بود.

استر، سرش را از زیر رختخواب بلند کرد و گفت:
 «آقا!...»



نمی گذارید آدم یک کلمه حرف بزنه. خوب میدونید یحیی چه بچه نازنین خدائیه. حالا نه اینکه من خالاش باشم این حرفا می زنم.

خودتون هم صد بار تعریفش کردید. خوب فهمیده شما بیکارید، دلواپسه. می گفت یکی دو هفته دیگه داره راه میافته بره رشت از قرار معلوم برنج اونجا خیلی ارزون و فراوونه، میخواد برنج بخره، این شهرواون شهر پخش کنه. می گفت دست تنها نمی تونه. دنبال یه شریک میگرده. می گفت کی بهتر آقا داود؟ من میگم تاته وتوی این به شاهی صناره درنیومده، بیائید...»

«بیام برم شاگرد بچه خواهر تو بشم؟ بگیر بخواب سه!»
 استر لحافش را به سر کشید. داود صدای

داود جواب نداد. هرگز بار اول پاسخ او را نمی داد. استر هم گوئی این را می دانست و برای همین بود که همیشه، با کمی مکث بعد از گفتن «آقا!» ادامه می داد:

«آقا، باشمام هان!»

«دیگه چه خبره؟»

«امروز بعد از ظهر یحیی اینجا بود. احوال شمارا پرسید...»

داود بمیان حرفش پرید که:

«توهم نگذاشتی و برنداشتی و صاف گذاشتی کف دستش که همه مون داریم از گشتنگی می میریم. البته باید هم ابرو و حیثیت منو پیش بچه خواهرت ببری!»

«نه! به جون سه تایی عزیزام نباشه - دوراز جونشون - به مرگ خودم آگه من یک کلمه چیزی گفته باشم. شما که شالومی تون

حق هق گریه اورا شنید. بلند شد توی رختخوابش نشست. به رختخواب استر نگاهی انداخت و یکبار دیگر از اینکه اورا رنجانده بود از خودش بدش آمد. برخاست. رفت بالای سر بچه ها که آنطرف تر خوابیده بودند و خوب بآنها نگاه کرد تا مطمئن شود که همه خوابیده اند. آرام بسوی رختخواب استر آمد. گوشه لحاف را بالا زد و بزیر آن خزید و اورا در آغوش کشید. استر گفت:

«وای کورشم. بچه ها حالا بلند میشن. رو پشت بوما آدم خوابیده حالا می بینند. آقا، قربونتون برم — اصلا یعنی چه؟» و بعد ساکت شد.

○○○

صبح روز بعد داود تصمیم خود را گرفته بود که بایحیی شریک شود، اما بعد از سروصدائی که شب قبل راه انداخته بود درست نبود که بلافاصله این موضوع را برملا کند. باید دست کم یک هفته صبر می کرد — اگر طی این مدت استر دوباره آنرا مطرح می کرد که چه بهتر اگر نه خودش به ترتیبی آنرا جلو می کشید. فکر کرد اگر مسافرتی در پیش باشد، بهتر است خرابی دیوار زیرزمین را هر چه زودتر ترمیم کند. به زیرزمین رفت تا میزان خرابی را بررسی کند. دیوار طرف کوچه به سمت جلو — بقول بناها — شکم داده بود. سرانگشتی پیش خود حساب کرد، دید خرج یک بنا و عمده با مصالح لازمه خیلی برایش سنگین می شود. خواست صرف نظر کند، ترسید دیوار ناگهان نشست کند و خانه اش ویران شود. این بود که تصمیم گرفت خود آستین هارا بالا زده دست بکار تعمیر شود.

ساعتی بعد، داود بایک بار الاغ مصالح و ابزار بخانه برگشت. آنچه را خریده بود وسط زیرزمین تلمبار کرد، شلوار و پیراهن کهنه ای به تن کرد و با چکش به جان قسمت پیش آمده دیوار افتاد. جوانتر که بود، بیشتر کارهای تعمیر خانه را خود میکرد و کارش هم نسبتاً بی نقص بود. آجرها را یکی یکی درآورد و گوشه ای روی هم چید. خاک پشت آنها خیس بود. داود عادت داشت حین کار با خود حرف می زد:

«بله! آب افتاده پشت دیوار. باید آروم آروم همه این گل هارا بتراشم. یک چند روزی بگذارم هوا بخوره و بعد یک شفته

آهک مفصل بریزم و آجرها را بگذارم سر جاش. دست خدادردنکنه، آخر عمری شدید عمله! خدایا شکر!»

استر برایش جای آورد. بارضایت باو نگاه کرد و پرسید:

«می خواهید پیام کمک تون؟»

داود جوابش را نداد — یعنی نه. استر رفت، داود جای رانوشید و برخاست و بادقت، از ترس اینکه مبادا دیوار ناگهان نشست کند، شروع به تراشیدن خاکهای مرطوب پشت دیوار کرد. خودش رادر شکل و شمایل استادبناها می دید. این کار را دوست داشت. زیر لب زمزمه میکرد:

«اوساعلی بنا، بگوده یاالله

خشتی بده بالا، بگوده یاالله.»

و بعد درحالیکه زهرخند میزد ادامه داد:

«خودم عمله، خودم اوسا — بروان ور، کنار اوسا!»

○○○

نزدیک ظهر بود که نک تیشه داود به جسم سختی خورد. فکر کرد به قطعه سنگی در دیوار برخورد. تیشه را زمین گذاشت و بادست خاکهای اطراف جای فرورفتگی تیشه را کنار زد. گوشه ظرفی سفالین پدیدار شد. قلب او فروریخت. آیا دعاهایش مستجاب شده بود؟ باشتاب شروع به تراشیدن خاک دیوار کرد. گوشه کناری کوچه ای به بلندی یک متر نمایان شد. داود صدای قلب خود را می شنید. نیروی دست هایش تمام شده بود. زانوهایش می لرزید. آرام آرام به عقب رفت و روی توده خاکی که وسط زیرزمین بود نشست. سیگاری پیچید و آتش زد و دود آنرا باو لعل به عمق ریه اش سرازیر کرد.

«یاربان نوبیتم، آیا راسته؟»

می خواست فریاد بزند. تا استر بیاید، اما زبانش بند آمده بود. افکارش درهم بود و بدون تداوم: «اگه همه اش طلا باشه، سکه های هخامنشی، تاهفت پشتم تأمینه. نقره هم باشه همینطور. امانه. می گفتند این ساختمونه شاه عباسیه! باشه. شاه عباسی هم باشه سیصد چهارصد سالش میشه. پولش صد کرور میشه. آقا مردخا میگه من برم در حجره اش واسم شاگردی! صد تا مثل تو مرتیکه الدنگ باید نوکری خونه منو بکنید. یحیی خان میخواد منو وردستش بکنه بیره

غریبی. عوض اینکه ما ازینها زن گرفتیم و گوشت اینها باید زیرناخون ما باشه، پسره نیم وجبی میخواد منو دنبال خودش بندازه بیره ازین شهر باون شهر. برای بچه ها یکی یکدست لباس نومی خرم. پارچه فاستونی، میدم براشون بدوزند. کفش هاشونم نومیکنم. میرم ساره بت آشردو بیست وشیش تاشمع روشن میکنم. دوسال از وقتش گذشته، هنوز روبن راز کوهن نخریده ام. یا هارون کوهن، مدیونتم. منتت را دارم. یه مجلسی بگیرم که مثل توپ صداکنه. دودست، نه سه دست مطرب میآرم. دار و دسته رحمین تاری که روی شاخشه.»

خواست برخیزد، زانوهایش یاری نمیکرد. یادش آمد وقتی خانه را می خواست بخرد و با صاحبخانه قبلی که بر سر قیمت آن چانه میزد، باو گفته بود که این خانه تا حالا سیصد چهارصد سال عمر کرده و مطمئن باش سیصد چهارصد سال دیگر هم عمر خواهد کرد و او به شوخی باو گفته بود:

«پس بفرمائید شما دارید گنج قارون میفروشید نه خانه!» و صاحبخانه پاسخ داده بود که:

«خدارا چه دیدی، قسمت ما که چیزی نشد، شاید نصیب تو باشه.»

باهرزحمتی بود روی پاهای خود ایستاد، بطرف دیوار رفت و بادقت گرداگرد کوچه را خالی کرد، آرام آنرا بغل کرد — سنگین بود. گونی زیباترین خوبرو یان را در آغوش کشیده. کوچه را بوسید و بزمین گذاشت، لبهایش خاکی شده بود. با پشت آستین آنرا پاک کرد. دهانه کوچه را با ترکیبی سخت — شاید گل و آهک، بسته بودند. سعی کرد آنرا بتراشد، نتوانست. بامیخ طویله ای که با آن دیوار را می تراشید بجان کوچه افتاد، اما محکم مهر شده بود. گونی کوچه مقاومت می کرد. بادلخوری گفت:

«اینهمه سال لای جرز خوابیده بودی نفست در نمی اومد، حالا بمن که رسیدی قلدر شدی؟»

تیشه را برداشت و محکم به پهلو کوچه کوبید. کوچه متلاشی شد و از درون آن مشتی خاکستر به زمین ریخت.

○○○

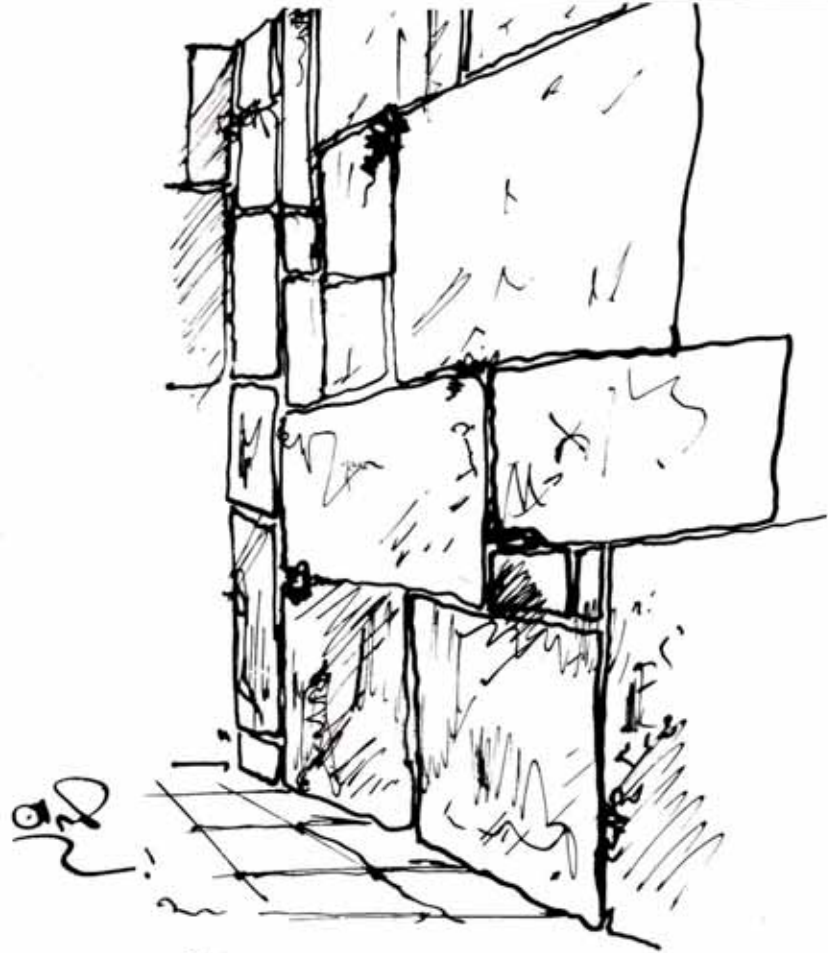
هفته بعد، داود، همراه یحیی، راهی رشت شد.

شود و امید و آرزوهایم بیاد رود.» او به خود تلقین می کرد دولت انگلیس هیچ وقت سرزمین فلسطین را ترک نخواهد کرد.

زیهاد خطیب جوان بیست و یکساله حسابدار عرب از پنجره اتاق خوابش روشنی چراغ های رنگارنگ را می دید که روی دیوارهای محله بت شعاریم می رقصند و صدای غوغا و ولوله ای که از همسایگانش بگوش می رسید را می شنید و به خود می گفت مثل این که روز فتح و فیروزی است، ولی دفعه‌تاً متوجه اشتباه خود شده و گفت «بلی آنها هستند که شاهد فتح و فیروزی را در آغوش کشیده اند نه ما.»

حازم نصیبی همان عربی که اخبار رادیو را به زبان عربی ترجمه می کرد وقتی از استودیو خارج می شد صدای کسی را که پشت سر او صحبت می کرد شنید که می گفت: «به موقع خود در روزهای آینده اعراب به تکلیفی که به عهده دارند عمل خواهند کرد.» نسبی روی خود را برگردانید تا صاحب صدا را بشناسد. این صدای یک نفر عرب بدوی بود که دم در به پاسبانی مشغول بود. او از زمره کسانی بود که جزو یک دسته از فدائیان عرب نامنویسی کرده و می بایست بعدها از یهودیانی که امشب جشن گرفته اند تاوان و غرامت سنگین مطالبه کند.

از تمام افراد عربی که شاهد برگزاری جشن و سرور یهودیان بودند هیچکس به اندازه افسرجوان سوری این غوغا را عجیب و غیر منتظره نمی پنداشت. او در لباس شخصی در میان انبوه جمعیت در خیابان های تل آو یو در حرکت بود. کاپیتان عبدالعزیز امروز صبح زود قبل از روشن شدن هوا از خواب بیدار شده و دم پنجره اتاقی که در یکی از هتل های شهر گرفته بود ایستاده و به مردمی که هنوز مشغول رقص بودند خیره شده بود و صدای هورا و زنده بادهای پی در پی مردمی که در زیر پنجره درجست و خیز بودند گوش او را می خراشید. جای تعجب است افسر سوری به چه منظوری به شهر تل آو یو آمده بود. بلی مأموریتی و ویژه کاپیتان عبدالعزیز را به تل آو یو کشانیده بود. او مأموریت داشت به پراک پایتخت چک اسلواکی رفته و اقدام به خرید ده هزار قبضه تفنگ و یک هزار مسلسل نماید. اولین محموله ای که اعراب امیدوار



ای اورشلیم بر تو چه گذشت

ترجمه و تنظیم: نعمت اله شکیب

فصل دوم

بینی می کنم. همه چیز از دست مارفت، کوچه های شهر بیت المقدس را جوی خون فرا خواهد گرفت و باز نیز گفته بود «این سرنوشتی است که اعراب باید آن را استقبال کنند. اشتباهی بود که دولت انگلیس مرتکب آن شد. دنیا بر علیه اعراب توطئه کرد و آنان را اغفال و گمراه نمود.»

عکس العمل سامی حداوی یکی دیگر از کارمندان غیر نظامی دولت قیم در فلسطین نسبت به قضیه تفکیک مانند دیگر اعراب بود. او وقتی فکر می کرد خانه تازه اش در کاتامون خراب خواهد شد، برای این که خود را از چنگ این فکر دیوانه کننده خلاص کند به خود می گفت «خیر این غیر ممکن است، این دروغ است که خانه من خراب

در محله اعراب در شهر بیت المقدس انعکاس صدای پایکوبی و جشن و سرور یهودیان در کوچه های خلوت و خالی از رفت و آمد بگوش می رسید و مانند زنگ خیر فضای تیره و تاریک شب را منقلب می نمود. این فریاد ها که از سوی مردمی همچنان زده شنیده می شد، مانند پتکی آهنین مغز اعراب را در زیر ضربات خرد کننده خود می کوفت و اتفاقات و تغییراتی که در حال تکوین بود را پیشگونی می کرد.

جبرئیل گتول یکی از صاحب منصبان اداره آموزش و پرورش دستگاه دولت انگلیس در فلسطین خطاب به همسر خود اعلام خطر کرده و گفته بود آینده ای تیره و تار را پیش

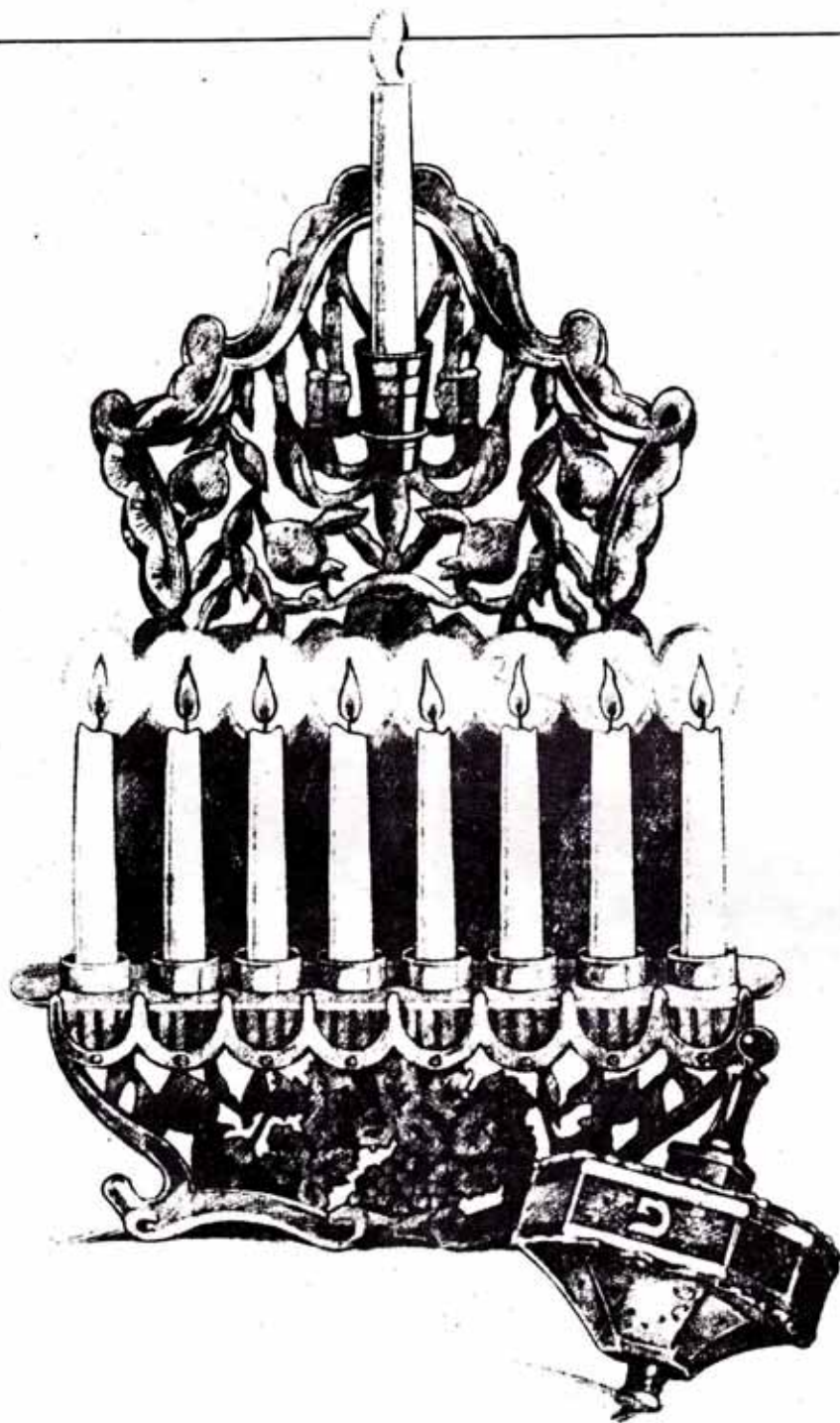
بودند بوسیله آن خوابهای طلائی اشخاصی که پای پنجره در رقص و پایکوبی بودند را نقش بر آب کند.

«آمده ام بیرسم بعد از این که ماغلبه کردیم چه خواهد شد؟» زن میان سالی که خود را در لباس خواب پیچیده و طرف مخاطب بود انگشت راروی لب گذاشته و اشاره کرد، «آهسته باش بگذار پیرمرد بخوابد.» آخر گرشون آونر جوان وظیفه شناس از طرف آژانس یهود چهل کیلومتر مسافت را از شهر اورشلیم تا بحرالمیت مرکز استخراج پتاسیم پیموده بود و مأموریت داشت مسوده اعلامیه رسمی حاوی سپاسگذاری از تصویب بینامه تاریخی سازمان ملل را که از طرف مسئولین آژانس یهود پیش نویس شده بود و در چنته داشت تحویل دهد. شخصی که در مقابل او در خواب عمیقی فرو رفته بود کسی بود که بیش از هر کس دیگر در میان همکارانش در قبال این واقعه بسیار مهم مسئولیت داشت. او کسی بود که بایک تصمیم قطعی و خلل ناپذیر و اراده ای محکم فراهم شدن کشوری یهودی را در فلسطین دنبال کرده بود و ملتش را همانند نجات دهنده و پیشوای روحانی غیرارانه نظیر مجاهدین بزرگ ملت یهود که در کتاب تورات از آنها نام برده شده رهبری کرده بود. آونر همینطور که ایستاده بود متوجه موهای سفید ژولیده مردی که در خواب بود شد. به آرامی دستش را دراز کرد و شانه مرد خفته را لمس کرد.

مزال طوب، به بن گوریون سلام کرد و گفت: «ما پیروز شدیم».

بن گوریون بالباس خواب از جا بلند شد و پشت میز کارش رفت و نشست و عینکش را به چشم گذاشت و شروع کرد اعلامیه ای را که آونر به او داده بود مرور کند. سپس قلم را بدست گرفت و شروع کرد اعلامیه ای که در یکصد و پنجاه کلمه به زبان انگلیسی نوشته شده بود را حک و اصلاح کند. پس از این که ورقه کاغذ پر از قلم خوردگی و اصلاحات لازم شد به آونر گفت لحن این اعلامیه باید تعدیل گردد، و سپس خود متن دیگری به او تکیه کرد.

پس از آن، بناگاه گروهی از کارگران کارگاه پتاسیم به اتاق او هجوم آوردند و بدور پیشوای ریزاندام و موسفید خود حلقه زده شروع به رقص و پای کوبی کردند. در این لحظه بن گوریون متفکر و اندوه گین به این صحنه



همانطور که رهبر دورانیش ملت یهود پیش بینی کرده بود تصویب بینامه سازمان ملل کافی نبود که یک کشور یهودی را بدون خونریزی و جنگ تضمین کند. فاصله میان تصویب نامه ای که در این شب ماه نوامبر بدست آمده بود تا پایان که در چند ماه بعد بسر رسید زیاد و دوره ای سخت و پرمشقت بود. هر دو طرف ذی علاقه کوشیدند به نیروی جنگی خود بیافزایند و موقعیت خود را مستحکم تر کنند تا برای جنگی که پس از تخلیه فلسطین از نیروی نظامی انگلیس صورت خواهد گرفت آماده و مهیا باشند. قبلاً در اورشلیم اولین تهیه

نظاره میکرد. او بخوبی آگاه بود بهائی که ملت یهود باید برای کشوری که سازمان ملل امشب به آنها وعده داده است بپردازد بسیار سنگین و گزاف خواهد بود. وقتی جوانان از او خواستند که درهوا کشیدن با آنها شرکت کند او فقط به تکان دادن سر خود اکتفا کرد. بعدها بن گوریون گفته بود، «متأسفانه من در آن شب نمی توانستم همراه آنان بر قسم و بخوانم چون آینده سختی که در پیش بود را پیش بینی می کردم و می دانستم که همین جوان های بشاش باید بزودی در جنگ شرکت کنند.»

وتدارک برای آینده ای که در پیش بود شروع شده بود. موقعی که اتومبیل اوستین گرشون آونرازمناطقه معادن پتاسیم در سواحل بحرالمیت برمی گشت در همان موقع اتومبیل دیگری در کوچه ای در حوال وحوش و در مغرب محله یهودی ها در حرکت بود.

این اتومبیل در کلینیک پزشکی هیستدرورت مؤسسه بهداشتی اجتماعی توقف کرد و یک نفر مرد نتواند و چاق از آن پیاده شده و با قدم های بلند شتابان به طرف در کلینیک رفته و به آرامی دق الباب کرد. از داخل یک نفر که به لباس سفید پزشکی ملبس بود در را باز کرد و هر دو نفر با همدیگر داخل سرسرای مطب شده و به اتاق عقبی رفتند و یک نفر از آنها که دارای موهای جوگندمی بود پشت میز قرار گرفت و شروع بکار کرد.

نام این شخص اسرائیل امیر و سمش فرماندهی نیروی دفاعی هگانا بود. این محل بصورت ظاهر کلینیک مرکز فرماندهی هگانا و شخصی که در را باز کرده بود یکی از سر بازان این گروه بود.

مدت یکسال بود که در این محل مرکز فرماندهی هگانا خود را از نظر مأمورین آگاهی دولت انگلیس مخفی نگاه داشته بود. امیر مشغول رسیدگی به اطلاعاتی که در طول شب بوسیله تلفن از مراکز مختلف و از مأمورین مخفی دریافت شده بود گردید. اخبار رسیده همه حاکی از این بود که در سراسر شب هیچ جا اقدام غیرعادی و عملی خلاف از جانب اعراب صورت نگرفته، با وجود این هنوز امیر از اوضاع مطمئن نبود و می دانست که اعراب در مقابل جریانات تازه ساکت نخواهند ماند. او نیز مانند همه سران نظامی دیگر مقدماتی فراهم کرده بود تا به مجردی که لازم شود بتواند در عملیات نظامی شرکت کند. اوقیلاً سه خط تلفن آماده کرده بود تا هر آن خواهد بتواند افراد زیر دستش را آماده به جنگ نگاهدارد.

جنگی که اسرائیل امیر از آن واهمه داشت قبلاً طرح ریزی شده بود. نامه رسان های عرب که هر کدام حامل نامه هائی سر بسته بامارک هلال ماه و نقش فرشته ای در کنار آن بامضای امیل غوری یکی از اعراب اعضای کمیته اعراب مسیحی فلسطین و فارغ التحصیل دانشگاه سین سیناتی امریکا و رهبر دسته ای از گردانندگان نهضت اعراب

فلسطین، در کوچه های فلسطین در رفت و آمد بودند تا نامه ها را به اشخاص منتقد مثل شیوخ، تجار، دکانداران و حتی بانوان و بیوه زنانی که شوهرانشان در بین جامعه عرب ذینفوذ بوده برسانند.

نامه های غوری شبانه بین اشخاص که در منازل خود در خواب بودند پخش و توزیع شد و در عوض حاملین نامه هارا همه به مخفی گاه هائی که در آنها اسلحه و مهمات پنهان شده و منظور نظر بود راهنمایی کردند. همه مخفی گاهها و حفره های پنهان در هر گوشه و کنار در میان دیوار در سقف و در کف اتاق های نشیمن باز و گشوده شد و در سفیده صبح موقعی که یهودیان بیت المقدس هنوز مشغول رقص و پایکوبی بودند کلیه اسلحه خانه های کمیته مرکزی اعراب که عبارت از هشتصد قبضه تفنگ بود و پس از شورش اعراب بر ضد ارتش انگلیس در سالهای ۱۹۳۶-۱۹۳۹ پنهان شده بود را جمع آوری و در اختیار گرفتند.

برای بعضی از اعراب و یهود دوره بعد از تصویبنامه سازمان ملل ناخوشایند و تأسف بار بود. نتیجه جنگی که در شرف وقوع بود برای ایشان نامعلوم و مشکوک بنظر می رسید و امیدوار بودند تا دیر نشده بتوانند جلو آنرا بگیرند. صبح روز بعد از تصویب طرح در بیمارستان دولتی دونفر دکتر یکی رجیب خلیدی و دیگری ادوارد کرک که از قدیم باهم دوست بودند هریک به نوبه وضع انفجار آمیز آینده را پیش بینی کرده و برای پذیرفتن و درمان زخمی ها تعداد زیادی تختخواب اضافی و وسائل زخم بندی تدارک دیده بودند. «آیا واقعاً ما اهالی این شهر در برابر هم صف بندی کرده و بایکدیگر جنگ و خونریزی خواهیم کرد؟» این سؤالی بود که کرک از رفیقش می کرد، و باز هم اضافه کرده گفته بود «جای بسی تأسف است.»

در خیابان کینگ ژرژ یک دندانساز عرب به نام سامی ابوسویان با این نظریه مخالف بود. ابوسویان عربی روشنفکر و یولونست ماهری بود که همیشه با اجتماع یهودیان دوست و معاشر و در رأی و عقیده خویش پارچا و معتقد بود که اعراب و یهود باید دست آخر باهم سازش نمایند. وقتی که یهودیان در کوچه و خیابان مشغول رقص و خوشگذرانی بودند ناگهان در میان مردم یکی از رفقای قدیمی خود بنام اسحق روتنبورک استاد و یولون

و شخصی که همیشه برای شخصیت متین و آرامی که داشت محترم می شمرد را دید که در دسته موزیک نیروی محافظ ملی مشغول ساز زدن است.

زهاب خطیب جوان حسابدار بیست و یکساله که شب پیش پایکوبی یهودیها را دیده بود امروز صبح افسرده و ناامید به محل کارخویش آمد و همکاران یهودیش را دید که دور هم جمع شده و ضیافتی بر پا کرده اند. در میان آنها دختر بلوند و خوشگلی از اهل رومانی بود بنام الیسا که زهاب خطیب آرزوهای زیادی برای این دختر داشت و اکنون که او را دیده بود او را به کناری کشید و مدتی باهم به گفتگو پرداختند و سپس الیسا تکه کیکی به او داد و پیشنهاد کرد با او برقصد ولی خطیب افسرده حوصله این کار را نداشت. چون حس کرده بود پیش آمد اخیر شکافی وسیع بین او و دختر مورد علاقه اش بوجود آورده است و ناچار اداره را ترک گفت. بعدها در ماه آوریل دختری را که زمانی عاشق دلپاخته اش بود دید که در پشت کیسه های شن که از طرف نیروی دفاعی هگانا در خیابان مونتنفیور چیده بودند سنگر گرفته و مشغول تیراندازی است.

در تمام کشورهای عرب موج خشم و غضب نسبت به تصویبنامه سازمان ملل بشدت جریان داشت. در پایتخت سوریه جوانان دسته های بزرگ تشکیل داده و در خیابان ها رژه رفته فریاد می کشیدند «ما باید مسلح شویم». جمیل مردان نخست وزیر پنجاه و پنج ساله به آنها توصیه کرده بود در عوض داد و فریاد بکار پردازند. او گفته بود قصد دارد اداره ای برای ثبت نام داوطلب جنگ فلسطین باز کند. با اینحال جوانان ترجیح داده بودند خود راساً وارد عمل شوند. به هر صورت ظهر آن روز اداره سازمان ملل در دمشق سفارتخانه فرانسه را غارت کردند و در جلو سفارت روسیه به تظاهر پرداختند و نسبت به رأی مثبت روسیه اعتراض کردند، و محل حزب کومونیست سوریه را سوزانیدند.

در بیروت پایتخت لبنان دسته هائی به داخل اداره شرکت نفت عربی و امریکا ریخته آنجا را خراب کردند. در عمان پایتخت اردن موقعی که نزدیک بود دونفر پرفسور امریکائی را تکه تکه کنند پلیس سر رسید و آنها را زمرگ حتمی نجات داد. در ریاض پایتخت عربستان سعودی ابن سعود اعلان

کرد، «ترجیح می دهم که در پیشاپیش سربازانم که در فلسطین خواهند جنگید کشته شوم».

برخلاف تمام پایتخت های عربی مهم ترین آنها پایتخت مصر خبرهارا باخونسردی تلقی کرده و بطور عادی قاصدی ازدفتر نخست وزیری مدارک حاوی اخبار را به کاخ ملک فاروق برد و با رشوه حاجب اتاق پادشاه را راضی کرد تا آنها را نزدیک ساعت دوازده ظهر وقتی شاه از خواب عمیقی پس از عیاشی شب نشینی شب قبل بیدار می شود به نظر شاه برساند.

محمود نقراشی پاشا نخست وزیر مصر خبرهارا با دقت بررسی کرد. استاد فلسفه پیشین مردی بود برخلاف شاه بسیار محبوب و باشرم و حیا. وی در بین مصری ها شخصی نادر و سیاستمداری کارآزموده بود که در تمام دوره عمر دشمن سرسخت انگلیسها بوده و معتقد بود آن دولت می بایست هر چه زود تر کانال سوئز را تخلیه کرده و کشور سوئدان به مصر محلق شود و دولتی نیرومند تشکیل دهند. نقراشی پاشا به هیچ وجه صلاح نمی دید ارتش مصر در جنگ فلسطین درگیر شود.

پیشامد های بعدی نخست وزیری مآل اندیش مصر را از تعقیب یک چنین سیاست صحیح و درستی دور نگاهداشت و احساسات تهییج شده و غرض ورزیهای بی معنی سیاستمداران بی تجربه که دشمنی را بر منطق صحیح ترجیح می دادند مصر و اعراب را به داخل ماجرائی کشید که عاقبت شومی در پی داشت. آن طرف خیابانی که کاخ نخست وزیر مصر قرار داشت قبلاً دو گروه دست بکاری زده بودند که نتیجه آن شوریدن مصری ها برضد نخست وزیر و کشته شدن او با شلیک یک گلوله گردید.

در کوچه ای دورافتاده نزدیک بازار قاهره خان الخلیل رئیس دانشگاه الاظهر قدیمی ترین دانشگاه اسلامی در دنیا فرمانی رامی نوشت که یادآورنده حکم جهادی بود که مردم بغداد در اثر آن دسته دسته حاضر شدند داخل صفوف سربازان جنگهای صلیبی تحت فرمان صلاح الدین ایوبی شده به میدان های جنگ تاسواحل مدیترانه پیش بروند. این فرمان مذهبی بقدری در مردم مسلمان تاثیر و نفوذ دارد که تاکنون هیچ حکم وامری به این قدرت و به این اندازه مؤثر در داخل عالم اسلام بوجود



نیامده «حکم جهاد و جنگ مقدس».

در این گوشه جدا افتاده شهر قاهره مردمانی منعصب گرددم جمع شده و حزبی بنام حزب اخوان المسلمین تشکیل داده و مردم را تحریک می کردند. این گروه پس از تصویب برنامه سازمان ملل برای تجزیه فلسطین موقع را مغتنم شمرده و برای جلب توجه مردم نسبت بخود و به قدرت رسیدن از این موقعیت استفاده می کردند.

بزودی می بایست در دیوارهای شهرهای قاهره و دمشق و بیروت و دیگر پایتخت های عربی با اعلامیه ها و نوشتجات تحریک کننده و مهیج پوشانیده شود و مردم را برای یک قیام عمومی آماده و جنگی نظیر جنگهای صلیبی براه انداخته بنام پیروی از قرآن سرنیزه و مسلسل هارا برای ریختن خون بندگان خدا بکار اندازند.

صبح زود وقتی بن گوریون وارد بیت المقدس شد و جشن و سرور مردم رامشاهده کرد از بی خیری مردم آزوده شده بکراست به محل کار خود رفت. نزدیک ظهر عده کثیری از یهودیان در محوطه جلو اداره آژانس یهود جمع شده و درخواست می کردند رهبر آنها روی بالکن عمارت ظاهر شود.



بن گوریون برای اینکه بعضی مطالب را به اطلاع مردم برساند در حالیکه پنجاه نفر از همکارانش وی را همراهی می کردند روی بالکن آژانس یهود آمد. موقعی که بن گوریون شروع به صحبت کرد یکی از همراهان به گلدان شیر تذکر داد که خوبست بن گوریون در سخنرانی خود به مردم اطلاع بدهد که امروز سه نفر یهودی در خارج شهر تل آو یوضمن یک درگیری کشته شده اند. ولی مردمی که در زیر بالکن عمارت بودند به اندازه ای ابراز شادی و سرور می کردند که بن گوریون تحت تاثیر قرار گرفت و از ابراز خیر غم انگیز خودداری کرد برعکس قیافه اش باز و متبسم شد و خدارا شکر کرد که زنده ماند تا بعد از دو هزار سال به انجام رسیدن وعده ای که خدا بقوم بنی اسرائیل داده بود را به چشم خود در اورشلیم و روی بلندیهای یهودیه ببیند.

بن گوریون پس از پایان صحبت روی خود را بسوی پرچم سفید و آبی رنگ اسرائیل که نزدیک او افراشته شده بود برگرداند و بانهایت تواضع و به آرامی آن را لمس کرد و گفت «پروردگارا ترا شکر و سپاس می گویم که بالاخره ما را ملتی آزاد و مستقل کردی».

دکتر ناصر برادران

جراح و متخصص بیماریهای زنان و زایمان و نازایی از امریکا
عضو گروه پزشکی بیمارستان سیدرساینای

CEDARS - SINAI MEDICAL
OFFICE TOWERS.

8631 W. 3rd. St., #825 E.
Los Angeles, CA 90048
(213) 659-9858

(213) 659-9858



دکتر آونر منظور

متخصص بیماریهای زنان - زایمان
و نازایی

دانشیار دانشکده پزشکی یوسی. ال. ای.

مطب: سیدرساینای - سوئیت 735E

تلفن ۷۰۷۱-۸۵۵ (۲۱۳)

بذیرائی: ۷ روز هفته - باتعین وقت قبلی



دکتر پرویز پیرنظر

جراح و متخصص بیماریهای زنان و زایمان از امریکا

عضو بیمارستان های
Saint John's,
Cedars-Sinai (Sedars-Sinai)
and Santa Monica

10921 Wilshire Blvd., Suite 1110
(Westwood Medical Plaza)
Los Angeles, CA 90024

Tel: (213) 824-0049

مؤسسه رسمی دارالترجمه

فنی شایان

شماره نیت ۷۲۴

مترجم رسمی وزارت دادگستری ایران
مترجم رسمی دادگاههای لوس آنجلس
کلیه امور ترجمه و مکاتبات تجارتي شمارا
در اسرع وقت انجام می دهد

16000 Ventura Blvd.
5th Floor
Encino, CA 91436

(213) 784-7236 محل کار:

(213) 784-7321

Res. 852-4911 منزل:

۱-۸۰۰-۶۳۱-۸۸۱۱

درفکر خرید و یا فروش خانه و یا کاندومینیوم هستید؟

می خواهید ملک تجارتي و بازمین برای ساختمان بخرید و یا بفروشید؟
در نظر دارید کسب و کاری برای خود راه بیاندازید و یا بفروشید؟

به وام ملکی احتیاج دارید؟

با کسی مشورت کنید که با تجربه و آگاهی کافی بشما کمک کند
بامشاور صدیق خود مجید حکمت جاه تماس بگیرید

The Bram Realtors
Majid Hekmatjah
Real Estate Broker

(213) 654-5451

(213) 654-5453

هم اطاقی

درفقبال سکونت بطور رایگان
یک خانم مسن یهودی جهت رفع
تنهائی و کمک در کار خانه
به خانم یهودی
بصورت هم اطاقی نیازمند است.

علاقه مندان باتلفن

۰۵۹۹-۸۵۹ تماس حاصل فرمایند.



ESHAGHIAN
INSURANCE SERVICES

داشتن بیمه در امریکا،
امری است ضروری

شرط انتخاب بیمه صحیح، برنامه درست و برخورداری
از سرویس پس از فروش است

21041 BURBANK BLVD. SUITE 200
P.O. Box 4049
WOODLAND HILLS, CA 91365-4049
(818) 704-5888

دفتر خدمات بیمه اسحقیان

مشاور و راهنمای صدیق شما

بازاری برای آبهای رودخانه اردن

اگرچه تا کنون در اسرائیل نفت بمیزان
کافی برای صادرات کشف نگردیده ولی
یک بازرگان اسرائیلی مایع گرانبهای دیگری
را برای صادرات پیدا کرده است و آن آب
رودخانه اردن است. بدین معنی که تقاضا
برای آب رودخانه اردن که در نظر بسیاری از
مسیحی ها رود مقدسی به شمار می رود
موجب ثروتمندی یک بازرگان ۴۶ ساله
اسرائیلی بنام رامی کهن گردیده است.
در سال گذشته نامبرده تعداد ۲۰۰ هزار بطری
آب اردن را به بهای هر شیشه ۴ تا ۵ دلار به
مسیحیان مؤمن در چند کشور جهان فروخت
و میزان فروش بطری های آب رودخانه اردن
در کریسمس سال جاری در حدود ۹۰۰۰۰
شیشه بوده است. پیش بینی می شود فروش
سال ۱۹۸۷ در حدود ۲۵۰۰۰۰ بطری باشد.
شیشه های آب رودخانه اردن که درجه
های خوبی زیبایی بسته بندی شده و مهر
کشیش های فرقه دومینکن رادارد تا کنون به
کشورهای امریکا، فیلیپین، کامرون و کانادا
صادر گردیده و از جمله آخرین مشتریان او
خریداران مسیحی مقیم لندن می باشند که
این شیشه هارا به بهای ۴/۹۵ پوند انگلیسی
خریداری کرده اند.

کهن می گوید: او بعنوان یک یهودی
معتقد به مقدس بودن آب اردن نیست ولی
با کمال میل آنرا برای کسانی که آب
رودخانه اردن را مقدس می دانند تهیه و ارسال
می دارد.

کهن آب رودخانه راتحت نظر کشیش
های مسیحی به محل کار خود در تل آو یو
و بت لحم حمل می نماید و پس از تصفیه به
ضمیمه گواهی نامه مخصوص آنها را برای
صادرات آماده می کند.

به علت آنکه پر کردن بطری ها تا کنون
بدرست انجام می گرفت تولید او نمی توانست
از حدود معینی تجاوز کند ولی کهن در نظر
دارد کارخانه خود را توسعه داده و مطمئن است
بازار وسیعی برای کالای او خصوصاً در امریکا
وجود دارد.

Nahid
ناهید



متخصص در رنگ، مش، فر، میزانیلی،

آرایش صورت

وکوپ بامند ویدل ساسون

آرایشگاه آنتونیو
نشانی: ۱۲۶۷ وست وود بلوار -
یک بلاک جنوب ویش

(۲۱۳) ۴۷۷-۲۲۵۵

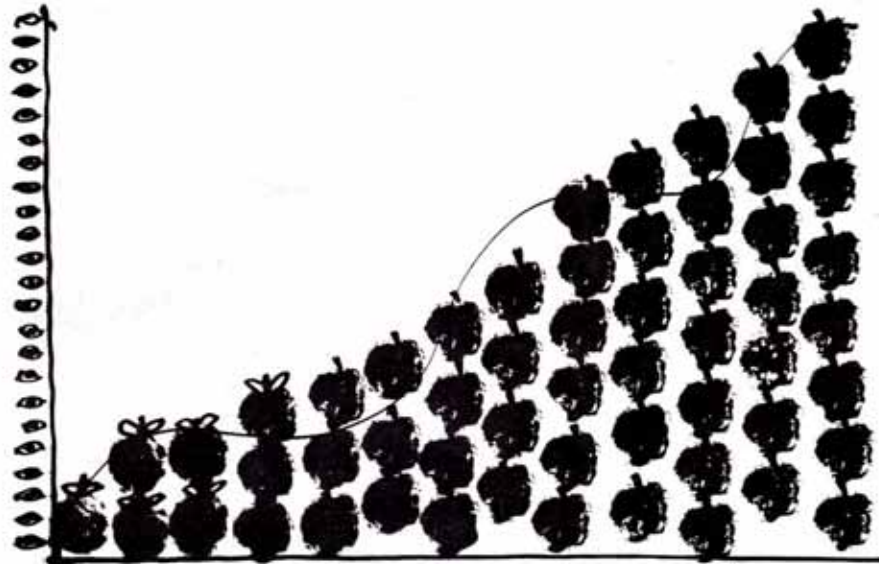
سایه فیلم در سانتامونیکا

منصور پور اتحاد
مدیر فوآ آسیا - تهران

انجام کلیه کارهای عکاسی و ویدیو

شماره ۱۵۲۳ خیابان ششم، سوئیت ۱۰ - سانتامونیکا، کالیفرنیا

تلفن: ۳۹۵-۸۶۱۶ (۲۱۳)



عاقبت دوره بازی

هوشنگ ابرامی



بحث کردین. بر دارین یه چیزی بخورین ترابخدا. این میوه شیرینی هاکه همین جوری دس نخورده مونده. ایناکه قابل شمارانداره.

مروارید خانم گفت: صاحبش قابل داره.

ملوطی خانم، استکان لب ملانی راکه ازسینی جای بر میداشت گفت: دولا نشید. سلطنت خانم. غاوون کارمان نکنید. خودمان بر میداریم. چه استکانای کمر باریک قشنگی. اینارو سلامتی از کجا خریدین.

ستاره خانم گفت: همه فروشگاههای ایرانی دارن.

سلطنت خانم سرش را برگرداند و ستاره خانم را نگاه کرد اما هیچ نگفت.

مطاووس خانم بی مقدمه گفت: شنیدین منورخانم عمرشو بشما داد.

گوهر خانم زدیشت دستش و گفت: وای برمن. تونوبخدا؟

مهتاب خانم پرسید: منورخانم کیه؟

مطاووس خانم گفت: شمادرس نمی شناسین. زن برادر احترام خانم.

ملوطی خانم پرسید: هرچه نیک باد کجا

چراهوش و حواسم رفته.

خورشید خانم پرسید: اونکه توفیلم موشه بن عبران شده بود.

مروارید خانم گفت: نه. اون... آهان. بیل کاز بی. راس میگند زنش آمه لس؟

گوهر خانم گفت: خوبه قربانتان حالا حامله بودن زن بیل کاز بی چه دردی از مادوا می کنه.

ملوطی خانم پرسید: زنش کی هست حالا.

مروارید خانم گفت: همونکه باهش بازی می کنه.

مطاووس خانم گفت: اونکه می گفتند زن یه ورزشکاره.

مروارید خانم گفت: چی چی می گین؟... چه میدونم والله. شایدم. اینها اشتهاشون زیاده. لابد دوتا شوور داره. خیال می کنین همه مثل ماند.

مطاووس خانم پرسید: حالا از کدامشان حامله اس.

ملوطی خانم گفت: خدامیدونه.

سلطنت خانم همینطور که سینی جای را جلوهمانها می گرفت گفت: خدا منومرگ بده بالاین چیز خوردنتان. شما که همه اش

همه، جز: ایران خانم و توران خانم آمده بودند. آنها هم عذرشان موجه بود. شوهر ایران خانم رابرده بودند بیمارستان برای عمل بافتنی و توران خانم هم با «تور» انجمن بانوان نیکوکار سانتامونیکا رفته بود لاس و گاس. درست معلوم نبود که گردهمائی کجاست؛ ناف بوری هیلز یاد قلب و ودلاندهیلز. هرچه بود اطاق پذیرائی مجلل بود و بزرگ. بامبل های استیل ولوستر چهل منی و شمعدان های نقره ای و تابلوهای نقاشی که هر چند یکیش مدرن مدرن بود و یکیش شیخ عیادوش رابامهوش گیسوفشان ابریق بدستی نشان می داد ولی همه گنده بودند.

مجلس گرم شده بود و زبانها در دهانها مشغول چرخش و گردش مدام. گوهر خانم با پنجه بر هوا کوفت و گفت: وش ش خوبه. تصدق سرمرده ها بگردند با آن عروسی گرفتنتان. اینا هم آمدند. خدا دستشان رابگیره قربان منوچهر من بکنه. سه ماه مانده بودیه دامادیش هی مدادو کاغذ گرفت واسم نوشت. آخرش رسیده بود به دروهمسایا.

هی می گفت مامان من نمی خوام مردم فکر کنن مادستمان بدهنمان نمیره. من نمی خوام پس فردا زنم عقده پیدا کنه و خواب حنا بندون و ابرو بردارون ببینه. همه چیز باید تکمیل باشه. گفت اینروزا بهره هاکم شده میرم از بانک پول قرض می گیرم اما نمی ذارم یکی تو عروسی مابهش بد بگذره. آخرش هم همین کار را کرد.

جواهر خانم گفت: اعراضی نخورید. توی هر عروسی دوامادی این حرفها هست خانم. خدا عاقبت همه دختر پسرای اسرائیل را بخیر کنه. دختر منم که عروسی کرد تا چند ماه هر که را می دیدی گله داشت. بچم (جواهر خانم برای یک لحظه کف دستش را روی دهانش گذاشت) هوم! لام تا کام به هیچکس هیچی نگفت. هفته پیش میلا کتون پسرش بود. مرواش به بچه های شما باشه. خدا قسمت همه پسر دخترای اسرائیل بکنه.

مروارید خانم پرسید: راستی راس میگند که زن... چی اسمش؟

آفتاب خانم گفت: ریگان!

مروارید خانم گفت: نه. اینکه توی تلو یزیون شو داره.

مهتاب خانم گفت: دای نستی؟

مروارید خانم گفت: واویلا بزنین

مردہ بیچارہ.

طاووس خانم گفت: تهران.

جواهرخانم گفت: بخت سفیدی اونم خیری از زندگیش ندید.

شوکت خانم گفت: دیگه چه خیری می خواستین ببینہ. خدا قسمت همه ما بکنہ این شالا. سیر عمری نکرد کہ کرد. عروس داماد خوب گیرش نیامد کہ آمد. ماشاء الله دوران حالا باشہ زرننگ و سرزبان دار نبود کہ بود.

طاووس خانم گفت: خاک بر اش خبیرنبرہ. پشت سرش حرف نزنین خدایا امروز! بیچارہ دوران بچہ هاش مرد. همه بچہ هاش اینجا بودند جز دختر بزرگش و شوور پیرش. بد بخت توی غربت مرد!

شوکت خانم با تعجب پرسید: چی چی! تو غربت مرد؟! مگہ نمی گین توتیرون رفت عولام؟

طاووس خانم گفت: چرا. اون تهرون و ایرون دیروز کہ تهرون و ایرون امروز نیس دیگہ. تویہ مشت خدانشناس. دوران بچہ ها وفا میل، خوب معلومه کہ آدم غریبه. غریبی کہ اینجانیس اونجاس.

سلطنت خانم کہ گویا بہ این حرفها حساسیت بیش از حد داشت مثل فشننگ ازجا پرید و با اعتراض گفت: باز کہ حرفهای سیاسی زدید. ولما ن کنید ترابخدا. آخہ یک طوری میشہ. اگر تعارفتان نکنم کہ این میوہ وآجیل و شیرینی همین جور دست نخورده میماند... یادم رفت دواز جناب نمک بیارم.

بعد بلند شد و چند نمکدان ظریف آورد و توی هر بشقاب پیشدستی کوچک یک موز، یک خیار، یک سیب، یک گلابی، یک نارنگی و یک خوشه انگور روی هم سوار کرد و جدا جدا پیش مهمانها گذاشت و مهمانها گفتند: «ترابخدا اینقدر زحمت نکشید» و «شما بفرمائید ما خودمان برمیداریم»، و «خجالتیمان ندهید» و «اینقدر دولا راست نشید» و «چشم. می خوریم». و بعضی فکر کردند چطور می شود آن خیار زیر بشقاب را بیرون کشید بدون آنکہ سبب یارتقال روی آن نیفتد و حال آنکہ بعضی دیگر از سبب و پرتقال شروع کردند تا بہ خیار برسند.

مروارید خانم گفت: نور بہ قبرش بیارہ الهی. ننه آقای من همیشه می گفت هیچ میوہ ای خوش خوراک تر و بی ضررتر از خیار نیس.

شوکت خانم گفت: چه خیارای سبز ترد



بزنند. مگہ یہ دفعہ راحتش میگذارن. تلفن پشت تلفنہ کہ...

ستاره خانم کلام جواهرخانم را قیچی کرد و گفت: چند سالش هس آقا بهمین.

جواهرخانم گفت: بیس وشیش سال.

ستاره خانم گفت: باشوما زندگی می کنہ؟

جواهرخانم گفت: آره قربونش بگردم

الهی. نمیدانم فراقش را چه کنم.

ستاره خانم پرسید: چرا تا حالا واسش زن

نسودین

جواهرخانم گفت: چه میدانم والله،

تا قسمتش کی باشہ. بختش بلند باشہ.

جلالت خانم گفت: دختر پوران خانم

را چرا بر اش نمی گیرین.

جواهرخانم پرسید: کدوم پوران خانم.

حشمت خانم گفت: خواهر توران خانم.

مروارید خانم گفت: جاری مهوش خانم

را می گین؟ اوف ف! اون دنیا سرش تمومه.

خوب میشناسمش. اسمش پریشہ. مادرش

میاد کنیسیای ما. نکنی اینکار را یہ دفعہ

جواهر خانم. آگہ می خوی اونوبرای پسر

بگیری همون بهترہ کہ بری سراغ عروس

امریکائی.

ستاره خانم پرسید: چشم مگہ بیچارہ؟

مروارید خانم گفت: دیگہ می خوانید

چش باشہ خواهر. دخترہ هر هفته پایکی

بیرون میرہ. فقط مانده با مرحوم آقا بزرگ منہ

برہ بدر! خراب خرابہ.

ستاره خانم گفت: شالمی زیاد حرف

میزنید. شوما کوجا دیدین دخترہ با کسی رفتہ

باشہ.

مروارید خانم گفت: همون مونده بود کہ

منم برم از لای در تماشا کنیم. اصلن چرانوہ

منوبر اش نمی گیری جواهر خانم. بہ ایت

دخترنگویہ تیکہ ماہ بگو. صدتا خاصہ گار

دارہ. خدامنوتصدق اون قدو بالاش کنہ.

شنبہ پیش با مامانش رفتیم کنار دریا. دہ

تاشمارہ تلفنش روخواستند. اما مادرش

همیشه میگہ یہ دختر دارم بہ کس کسوش

نمیدم. بہ همه کسوش نمیدم. تاکی باشہ

اون شوهر سفید بخت.

شہین خانم کہ جوانترین و تازه ترین عضو

مجلس بود گفت: زن و شوهرای اینروزا کہ

دیگہ سی سال و چل سال دوام نمی آرَن.

بالاخرہ چارسال شش سال نہ دہ سال بعدش

از ہم جدا میشن. اینہ کہ خیلی ام نمیشہ

خوشمزہ ای. از کجا خریدین اینارو.

ستاره خانم گفت: همه فروشگاههای ایرانی دارن.

و باز سلطنت خانم سر برگرداند و یک

لحظه اورانگاہ کرد و چیزی نگفت اما فوری

بلند شد و ظرف بزرگ گنز و سوهان را

جلو مهمانها گرفت و گفت «مال ایرانہ!

بفرمائید» و باز مهمانها همان حرفهای چند

دقیقہ قبل را تکرار کردند.

جواهر خانم پرسید: ترا خدا یہ دختر خوب

بیست وسہ چهارسالہ سراغ ندارین برای بهمین

ما. الهی کہ خدامنوکپاراش کنہ. دورش

بگردم، یہ تیکہ جواهرہ. ماشاء الله بهش.

همہ توی دانشگاه عاشقشند. چشم کف

پاش. امسال مهندسی شومی گیرہ. میترسم

بالاخرہ یکی از این دختر امریکائیا گولش

مثل قدیم ندیم سخت گرفت. شوور خودمن تانهرون بودیم معقول وآروم بود همینکه آمد اینجا و چارتا لگوری گور بگوری رادید سروگوشش جنبید وزیرسرش بلند شد و شروع کرد به بهانه گرفتن. منم دیدم اینطوره دمش راجیدم.

شوکت خانم پرسید: چی شوچیدین؟
شهین خانم گفت: بردمش پیش وکیل.
گفتم خدایک و بنده دو باید طلاق بگیریم.
شوکت خانم پرسید: گرفتین؟
شهین خانم گفت: نه حالا. سی پریتیم فعلاً.

مروارید خانم گفت: قر بوتون برم الهی. شکم شوهر. نا سیرکن توسرش هم بزنی نطقش درنمی یاد. باقیش دیگه حرف مفته. ازاینجا سب بعد یواش یواش گفتگوهای حضار به حرفها وجوکهایی کشانده شد که بقول ادبای امل قدیمی قلم از شرح آنها شرم دارد و یکی دوساعت تعریف کردنها وجوک گفتن ها رابحکم عفت قلم باید ندیده و نشنیده گرفت و برای مجلات «پلی بوی» و «پنت هاوس» فارسی که قراراست درنسل آتی انتشار یابد رزرو نگه داشت. فقط به انعکاس شلیک خنده ها که هر چند دقیقه یکبار فضای اطاق پذیرائی را می لرزاند باید اشارتکی کرد و گذشت و به آنجا رسید که طوطی خانم گفت: البدابزنند. بسه تراخدا. دلم درد گرفت از بس خندیدیم. دیگه خیلی بی ادبی شده مجلس.

مهتاب خانم گفت: راس می گین. بذار یک جوک ادب دارش رابگم. ساعت یک بعد از نصف شب اصفهونیه بارفیق کاشیش وهمدونیش سوار ماشین قور باغه اش بود از و یاشر می گذشت. توآینه نگاه کرد دید یک بنز خوشگل پشت سرش داره میاد. سر چهارراه هنوز چراغ قرمز نشده بود که پاشو گذاشت روترمزو بنز ترق از عقب بهش زد. اصفهونیه پرید پائین وامریکائیه هم پیاده شد و یه خورده بهم زل زل نگاه کردند. امریکائیه همینطور که قرقر می کرد کارت بیمه وگواهینامه اش راداشت ازجیبش درمیآورد که اصفهونیه گفت: بهمین سادگی!

امریکائیه گفت: شما هم تصدیق وکارت بیمه تون را نشون بده، شرکت های بیمه خودتون رسیدگی می کنن. اصفهونیه گفت: چی چی رسیدگی می کونن. ماشین



باید دوتا آمبولانس صدابزنیم. ببین این رفیق دیگم چنان توماشین تکون خورده که سرتاپاش آمباس کرده. می بینی که بادشو. امریکائیه دید وضع پسه. کلید بنزش راداد اصفهونیه وگفت سرجدت بجای عوض بدل کردن اطلاعات بیاماشین هامون راعوض کنیم ودست ازسرکچل من مادرمرده بردار.

گوهر خانم به رگ غیرت ملی اش برخورد وگفت: باز پشت سرهمدونیا صفحه گذاشتین. همدونی کجاش بادداره. همه دانی همه دانا!

مروارید خانم گفت: ازهمه دان باچمدان آمدیدان به مرغادان دان دادیدان!
طوطی خانم گفت: خوبه شکرخورده هر که از همدانیا بدگفته.
جلالت خانم گفت: تاباشن اینقدر ازتهرونیا بدننگن.

آفتاب خانم گفت: قریون خدابرم. اینهمه که میگند اولادموسی باهم خوبند ببین تااسم مشهدی ونهرونی واصفهونیه میاد چه جروبحثائی می کنن.

ات به ماشین من تجاوز کرده تازه یک چیزم طلبکاری. امریکائیه گفت: چه تجاوزی! اصفهونیه گفت خدایه شوهاها چشم نداس. نیگاعقب ماشین منوچه کردی. خدامیدونه اگه این ماشین شوما ایدزم داشته باشه تکلیف چی میشه. امریکائیه گفت نمی فهمم چی می گی! اصفهونیه گفت: نمی فهمی؟ می خوای پولین صدا بزمن. رفیق کاشیش تااسم پلیس راشنید گفت: «به قبرسارابت هاشر من تقصیری نداشتم» وولوشد کف خیابون غش کرد. اصفهونیه تااینرا دید به امریکائیه گفت: صدمات روحی و خسارات مالی که هیچ صدمه جانی هم بما زدی تازه نفست ازجای بگرم بیرون میاد. همدونیه که باهمه بادو بودش بزور خودش را ازماشین یک دری بیرون آورده بود دستس زدمررش و به رفیق اصفهونیش گفت: چیزی نشده. بیابریم. فقط من سخت تکان خوردم اطوی شلووارم شکست. بیابریم ببینیم به خشک شوئی پیدا می کنیم. اصفهونیه گفت: لاشون لوبارا. صداشو درنیار. حالا این نصف شبی خشک شوئی چه توام. بعده امریکائیه گفت: به!

مروارید خانم گفت: آقوزیم باشه هرکی ازتهرونی بدبگه.

مهتاب خانم گفت: حسب شالم حسب شالم من خاک کفش کسی نیسم که نظری بدم اما اینم که گفتن دختر توبه همدونی بده اما از همدونی دخترنگیر بیخود نگفتن.

گوهر خانم گفت: هیچکی چه پسر چه دختر مثل همدونی نمیشه.

شوکت خانم گفت: چی چی. حالا تهرونیآ بدشدن دیگه. چطور وقتی می خوان دخترای بادیادوشونوبه دکتر ومهندسای تهرونی بدن تهرونیآ خوبند اما همینکه خورشون از پل می گذره دیگه حاجی حاجی مکه! قربون خدا برم الهی. دختر اشرف خانمو که می شناسین. جاری شمسی خانم. با اون قیافه ملاحظه موش. دوراز جناب په زیون داره که مار رولز سولاخ در می آره. خواستند بدنش به عنایت برادرم نگرفت. رفت زن په مردیکه شد که په دخترشش ساله داشت.

سلطنت خانم گفت: نجات الله خان رو می گین. چله اون. سرچلش بزیرگل. رفته بود اول په زن گوئیم گرفته بود.

مهتاب خانم گفت: کجاش چله بیچاره. پسر عموی باجناب شوهرمنه! همینکه تهرونی شد جل شد! چه حرفا! تخته مرده شورابرنند. آفتاب خانم گفت: چرا این حرفا می زنین. کسی چیزی نگفت که.

مهتاب خانم گفت: دیگه می خواسی

چی چی بگه.

طاووس خانم گفت: خوب حالا تمومش کنین.

مروارید خانم گفت: چی روتوموش کنین. هرچی از دهننتون درمیاد می گید سلطنت خانم چنگ زد بصورتش وگفت: واویلا!

خورشید خانم گفت: واویلا برای دشمنانمان.

شوکت خانم از جایش بلند شد ومثل اینکه خواسته باشد حمله کند گفت: اصلاً باید تکلیف این تهمت وبهتان ها همین جامعلوم بشه.

گوهرخانم گفت: خوبه بنشین سرجات. یادشان رفته تا پریروز سیرابی می خوردند وآر و غ کله پاچه میزدند. حالا آمدن اینجا واسه من آدم ور... بدن.

مروارید خانم هم بلند شد ودستش رابکمرش زد وگفت: چه بخوانین چه نخوانین تهرونی تاج سرهمه شماهاست. همه اول از دهات ولایات اومدن تهرون پیش ما.

ستاره خانم که دید قضیه دارد بیخ پیدا می کند گفت: حالا شوما کوتا بیائین مروارید خانم. همه خوبیم. اوکه؟

گوهر خانم گفت: اوکه بی اوکه. نه خیرا. نوکه!

مروارید خانم سرخ شد وگفت: حالا بمن حواله هم می کنین.

آفتاب خانم پرسید: حواله چی کرد بخت

سفیدی.

مروارید خانم گفت: دیگه چی می خواستین حواله کنه. نوکه چی؟ چاقو! شمشیر! کارد! تودل همونی بخوره که حواله میده.

طوطی خانم گفت: حیا کنین خانم. این حرفا کدومه.

مروارید خانم گفت: شما دیگه بنشین سرجات.

شوکت خانم گفت: دروغ نمی گه خوب. حرف حسابی میزنه.

سلطنت خانم گفت: ترا خدا بنشینید په چیزی بخورید.

جواهر خانم گفت: شما هم حوصله دارید هان توی این هیرو پری، وای برمن برای این همه زحمانای شما.

خورشید خانم گفت: چی شد آخر.

مروارید خانم گفت: چی شد! اینقدر توطاقته باد گرفته که الان توفان می یاد.

سلطنت خانم گفت: بارک الله مروارید خانم.

وبعد مروارید بسمت سلطنت حمله ورشد وطوطی بسمت طاووس ومهتاب بسمت آفتاب وستاره بسمت خورشید وجواهر بسمت گوهر وتاشهین خانم بحکم روشنفکری آمد مدعوین راز هم جدا کند ماشین های پلیس وآمبولانس وآتش نشانی دم درایستاده بودند وهمسایه هاز پنجره هاخانه سلطنت خانم راتماشای می کردند!

داروخانه شرمین اولین داروخانه ایرانی در ولی

به مدیریت دکتر منوچهر الی

نسخه های شما از داروخانه های دیگر به این داروخانه انتقال داده می شود

ارسال دارو به ایران

تحویل مجانی

22030 Sherman Way
Canoga Park, CA 91303

(818) 710-9986

تقاطع توپنگا کنیون - جنب بانک آوامریکا - نیم بلاک غرب

توپنگا کنیون بلوار

مرگ زودرس و مرگ دیررس هر دو دردناک و جانگداز و دل را می سوزانند ولی منبع دردناکی آنها خیلی باهم فرق دارد. آن روز، روزی درگذشت یکی از جوانان ایرانی مقیم لوس آنجلس بود و پدر و مادرش روی قبر هنوز نمناک اوفتاده بیداد می کردند و ماهم در چند قدمی دستهایمان را رو بهم گذاشته دلمان می سوخت و کاری هم از دستمان بر نمی آمد. آخر به یک پدر و مادری که وطن را ترک کرده و برای نزدیک بودن به تنها پسرشان به غربت تن درمی دهند ولی طبیعت نامردی کرده او را از کنارشان میر باید به چه زبانی می شود تسلیت گفت و دلداری داد؟ ماطی عمر کوتاه خاک می خود چه بخواهیم چه نخواهیم هم تسلیت دهنده هستیم و هم تسلیت گیرنده و هیچ راه فراری هم نیست.

ساعتی بعد وقتی دستهای سرد و بدون انرژی آنها را برای خداحافظی می فشردم بالاخره جرأتی بخود داده به مادر داغدیده گفتم: «فرزندان هدیه باری تعالی هستند و صاحب اختیار او است». باچشممان بی نورش نگاهی شماتت آمیز و غمناک بصورت من انداخت و با صدای ضعیفی گفت: «ولی هدیه را که پس نمی گیرند...» فهمیدم حرف احمقانه ای زده ام و جوابی دندان شکن مرا سر جای خود نشانده باشم ساری بی اختیار صورت او را که شیار اشک های خشک شده بروی آن نقش بسته بود بوسیدم و گورم را گم کردم.

ooo

ماهه ما ن یک مرگ به طبیعت بدهکاریم و این فته طلب و سفته «شوم و سفید و امضاء شده و بدون تاریخ سر رسید» بالاخره باید دیربازود پرداخت شود (چون جان ما وثیقه آن است) ولی وقتی سرنوشت بی رحمی می کشد و در کودکی یا جوانی پرداخت آنرا می خواهد باید ایمان انسان متزلزل می شود. مرگ زودرس از غم انگیزترین مرگ ها است و من آن روز در قبرستان لوس آنجلس یکبار دیگر با آن رو برو شدم و آب در دیده



«...نوجوانی که یک یک سلول های بدنش التماس می کنند که چند صباحی بمانند و از زندگی طرفی برگیرندی رحمانه به آغوش ابدیت فراخوانده میشود ولی در خانه پیران گروهی که حافظه و زیبایی و کنترل همه اعضای حیاتی را از دست داده اند جمدان های نامرئی خودشان را بسته اند و در آخر خط زندگی در انتظارترین مرگ هستند... ولی هر چه ترن میرسد بر است و بلیط آنها را هم به جوانان ناکام فروخته اند...»

مرگ دیررس

مرگ زودرس

نوشته: نوراله خرازی («نوری»)

گرداندم.

شاید قطرات نامرئی و اسرارآمیزی که گاه حتی در روز آفتابی هنگام بخاک سپردن جوانی بروی قبر او می ریزد باران نیست و اشک فرشتگان است چون مرگ زودرس حتی ملائک راهم به گریه می اندازد و همقطار خود (ملک الموت) را نفرین می کنند.

البته مرگ همیشه تلخ است ولی وقتی جوانان درگذشت افراد مسن را می بینند جریان به نحوی قابل تحمل است. غیر قابل تحمل وقتی است که پدر و مادری شاهد مرگ فرزند جوان خود می شوند. منظره بخاک سپردن یک جوان ناکام آتش به ایمان آدمی می زند و همه امیدها را خاکستر می کند و فرد داغ دیده (موقتاً یا برای همیشه) به دستگاه آفرینش مفلون می شود.

یک ربای معروف قرن هجدهم می گوید: برای فرد با ایمان سؤالی نیست و برای بی ایمان هم جوابی نیست. البته این حرف را باید با خط زر نوشت و درون «مزوزا» گذاشت و صبح و شب آنرا به چشم گذاشت و بوسید. ولی کیست که بتواند این فلاکت و بدبختی و ظلم و بی عدالتی را ببیند و ساکت بماند؟ کیست که طاقت آنرا داشته باشد و سؤالاتی را که مثل سرب ذوب شده سراسر وجودش را می سوزاند در خود خفه کند و از هم نپاشد؟

شاید ابناء و پیغمبران و بندگان خاص خدا (که باری تعالی در یک جلسه خصوصی و محرمانه جواب همه سؤالات آنها را داده است) این ایمان را داشته باشند و بتوانند ساکت بمانند ولی برای ما معمولی ها برای ما «بسته مرده» ها که در زیر یوغ زندگی فتن روحی گرفته ایم و مرتب از طبیعت سیلی می خوریم و روزگار هم مرتب پوست خربزه زیر پایمان می اندازد این ایمان کورکورانه و این کف نفس میسر نیست. حال اگر گاهگاهی یک شیون او یلا هم نزنیم که بقول کاشی ها «آزاراندرن می گیریم»!

درست است که «ایمان به حق» هدیه ای است از حق به بندگان خودش ولی اولاً این هدیه آسمانی (ایمان به حق) به همه کس عطا نشده و در ثانی حتی برای باایمانان هم وقتی کارد به استخوان رسید شک و تردید جای ایمان را می گیرد و مثل زهری فواره می زند و برگ و ریشه انسان را آلوده و ملوث می



کند.

o o o

ساعتی بعد صحنه کاملاً عوض شد و من در خانه پیران بامرگ دیررس رو بروشدم و چهره های زرد و استخوانی و اندام نیمه عریان، نیمه فلج و نیمه مومیائی شده ساکنین آن مرا از چاه مرگ زودرس بیرون کشید و در سیاه چال مرگ دیررس انداخت.

این جبهه های نحیف و چهره های مسخ شده که هشتاد و یک سال بهار رانیده اند و در زیر بار زندگی خورد شده اند در هر یک از چین و چروک های صورتشان آه و ناله و رنج پیری موج می زند. اینها با چشمان بی نور و نیمه بسته و دهان نیمه باز و حافظه از دست رفته و جملات نیمه جویده و نامفهوم خودشان زواران دنیای آخرت و مسافرین عالم ارواح هستند که در اسکله جامانده اند و از چشم انتظاری به صورت اسکلت درآمده اند، چون سفینه ای که باید آنها را به دنیای بعدی برد بعللی دیر کرده است.

اغلب اینها دیگر نه جزء زندگان هستند و نه مردگان هنوز قبولشان دارند و این بلا تکلیفی شوم و گرفتارن بین برزخ مرگ و زندگی است که آنها را به این روزگار، و به این وضع رقت انگیز انداخته است و به صورت نبات درآورده است. اینها ما را بیاد عاقبت خودمان می اندازند و پشت سالم ها و جوان ها را می لرزانند.

مادر مملکت خودمان وقتی از ضعف پیری و کبر سن و بیماری مزمن نتوانستیم مستقلاً (بدون کمک ماشین های طبی) بانیریوی جسمی و درونی خودمان و با ضربان قلب

خودمان و امواج مغز خودمان بار زندگی را بدوش بکشیم و به حال اغماء بیفتیم ما را کم و بیش بحال خودمان می گذارند و تقریباً حواله مان را به حضرت عباس می کنند ولی در این سرزمین به این زودی ها و به این آسانی ها دست از سرب یک بیمار نیمه جان و محتر بر نمی دارند و قساوت طب جدید تماشا شای است.

اینها فردی را که از دل و جان آماده رفتن است هفته ها و ماه ها و حتی سال ها در حال اغماء نگاه می دارند و اسم آنرا زندگی می گذارند. این بی رحم ها گاه آنقدر لوله و دستگاه و ماشین آلات طبی به بدن و حفره ها و مجاری بدن یک فرد نیمه جان وصل می کنند که بیمار پیراغما می ۹۰ ساله در زیر این ماشین آلات متعدد بکلی گم می شود.

وقتی ماشین برای مانفس بکشد ماشین برای ماضربان قلب ایجاد کند و ماشین ترشحات بدنی ما را جذب کند ماهویت و حیثیت انسانی خودمان را از دست داده ایم و کفگیر به ته دیگ خورده است.

نوجوانی که یک یک سلول های بدنش التماس می کنند که چند صبحی بمانند و از زندگی طرفی برگیرند بی رحمانه به آغوش ابدیت فراخوانده می شود ولی در خانه پیران گروهی که حافظه و بینائی و کنترل همه اعضای حیاتی را از دست داده اند و حتی نمی توانند خودشان را «ضبط» کنند چمدان های نامرئی خودشان را بسته اند و در ایستگاه آخر خط زندگی در انتظار ترن مرگ هستند. برف پیری می بارد و طوفان بیداد می کند ولی هر چه ترن می رسد پراست و بلیط آنها را هم به جوانان ناکام فروخته اند.

در رو برو شدن بامرگ زودرس و مرگ دیررس است که انسان از خود می پرسد آیا چقدر از سرنوشت ما خدا ساخته است و چقدر آن خود ساخته و بنده ساخته؟ فقط سوگلی های باری تعالی که پاسخ این سؤال مخوف و این سر عظیم را دریافته اند (و بما هم نمی گویند) گویا معمای زندگی را حل کرده باشند ولی باقی مادر گرداب زندگی دست و پا می زنیم. مثل کوری مست که راه گم کرده باشد و عصا و نعلین خودش راهم

وهر بار که بیماران علاج ناپذیر و سالخوردگان (از زندگی سیر شده) را در انتظار احضاریه باریتعالی می یابیم یک نکته و یک حقیقت تلخ مثل دشته ای زهرآلود قلب ما را از هم می درد.

خالق ماموقعی ما را احضار می کند که او آماده است و نه ما...! هر کس این حقیقت دردناک را پذیرفت تحمل صلیب زندگی برایش آسان ترمی شود.

در این که باریتعالی صاحب اختیار مطلق است و می تواند بندگان خودش را امتحان کند حرفی نیست ولی چرا او موقعی ما را زیر آخیه می کشد و تحت آزمایش قرار می دهد که نه روحاً آماده ایم و نه جسماً؟ از این گذشته گاهی این امتحان کردن بصورت «دق کش» کردن در می آید و فرق معامله خیلی است. فقط شوریدگان و داغدیدگان که این صایون به نشان خورده است و از دست طبیعت «دق کش» شده اند این تفاوت دردناک را می فهمند.

سانتابارا - نوامبر ۱۹۸۶

کلا همان پس معرکه است چون ابزار لازمه را نداریم و مجبوریم حواس پنجگانه ناقص و مغز و منطق خودمان را بکار بریم و این عیناً مثل این است که ما بخواهیم باشت پای خودمان عطر گل یاس را استشمام کنیم!

گشودن این قفل های آسمانی کلیدی آسمانی می خواهد و ما هم آنرا نداریم اما از رو نمی رویم و می کوشیم با کلید هرز شده و پلاستیکی خودمان آنرا باز کنیم ولی موفق نمی شویم و یک عمر پشت در می مانیم.

کسی چه می داند شاید هم همه ما با این کلید آسمانی به دنیا می آیم و در یکی از دهلیزهای قلب مادن است ولی وجود ماراطوری کبره خودپرستی و دنیاپرستی در بر گرفته است که این کلید اسیری را نمی توان یافت و اگر هم تصادفاً آنرا پیدا کنیم زنگ زده است و بدرد نمی خورد.

هر بار که ما تسلیت می دهیم و تسلیت می گیریم، هر بار که ما شاهد مرگ جوانی ناکام یا نونهایی خردسال می شویم،

در میبکده ای غریبه جا گذاشته باشد مرتب به در و دیوار می خوریم و بچه های محل هم برایمان قله سنگ ول می کنند و فحش های بدید می دهند. از یک بابت زندگی ما بقول شاعریک مردن تدریجی است و جان کنندن تن را عمر حساب می کنیم:

زندگی کردن من مردن تدریجی بود هر چه جان کند تنم عمر حسابش کردم

برای ما خاکبایان که ادعا می کنیم باریتعالی ما را به شکل خودش آفریده است و گل سرسید کائنات و سوگلی او هستیم قدری مشکل است قبول کنیم (غیر از عده معدودی از مردان حق)، ما اصولاً وسیله مرادده با حق را نداریم. ماحتی قادر نیستیم با عزیزان از دست رفته خودمان هم تماس داشته باشیم چون آینه مرگ آینه دوطرفه است (یک طرف شیشه و یک طرف آینه) آنها ما را بخوبی از آن طرف می بینند ولی ما فقط انعکاس خودمان را می بینیم و دلمان شور می زند.

رفتگان ما که از دروازه مرگ گذشته اند از همه چیز ما خبر دارند ولی اجازه نشان دادن خودشان را ندارند. آنها مراقب و محافظ ما هستند. دلسوزی می کنند، شفاعت می کنند و نگهداری می کنند ولی حق ظاهر شدن از آنها سلب شده است.

گویا فقط در خواب و رؤیا است که رفتگان ما می کوشند با ما و اشاره و رمز با ما تماس بگیرند و پیامی تحویل دهند ولی ما آنقدر از طبیعت توسری خورده ایم و خرفت شده ایم که پیام رمز را درک نمی کنیم و خیال می کنیم سردلمان سنگین بوده است و خواب های پریشان دیده ایم.

در مرادده با حق و درک حکمت مرگ و زندگی و مسائل ماوراء الطبیعه ما همیشه

شیدای بهبهان

۲۲ داستان اثر نوراله خرازی (نوری)

چاپ دوم - قیمت ۸ دلار

محل فروش: شرکت کتاب

اطلاعیه

فدراسیون یهودیان ایرانی

سازمانی غیرانتفاعی است و

کمک های نقدی شما به

فدراسیون هزینه قابل قبول

مالیاتی تلقی می گردد.

بدیهی است توجه خواهند فرمود که اطلاعات واصله محرمانه تلقی شده و سازمان بررسی کنند و فدراسیون هیچ گونه تعهدی را بر عهده نخواهند داشت.

نام و نشانی:

شماره تلفن:

آشنائی به زبان انگلیسی

تحصیلات

عهده انجام چه کاری را دارند؟

یک سازمان امریکائی در نظر دارد به منظور اطلاع و آگاهی از تعداد همکیشان ایرانی که جوای کار در یکی از رشته های فعالیت های بازرگانی - صنعتی و استخدامی می باشند بررسی هائی را آغاز نماید. بدین مناسبت از همه افراد جوای کار تقاضا می شود پرسش نامه زیرین را پر نموده و به دفتر فدراسیون ارسال دارند.

دکتر جهانگیر جانفزا متخصص در کایروپراکتیک

معالجه دردهای عصبی، سردرد، گردن درد، کمردرد بدون
نجویز دارو
استاد سابق کلیولند کایروپراکتیک کالج
متخصص در امور تصادفات اتومبیل و صدمات شخصی
در محل کار و غیره

مطب بوری هیلز
9301 Wilshire Blvd., Suite 610
Beverly Hills, CA 90210
(213) 859-8494

مطب ولی
15301 Ventura Blvd., Suite 300
Sherman Oaks, CA 91403
(818) 907-8566

پارس مدیکال کلینیک به سرپرستی

دکتر پرویز نظر پزشک خانواده
با همکاری پزشکان متخصص

مجهاز به آزمایشگاه - فیزیوتراپی - نوار قلب - رادیولوژی

- قبول کلیه بیمه ها و تصادف رانندگی
- گواهی آزمایشهای قبل از ازدواج
- چک آپ کامل با قیمت مناسب

18445 Vanowen St.,
Reseda, CA 91335
(818) 708-8484

نپش رسیدا و ون اون



سازمان مرکزی سرشماری اسرائیل اعلام
نمود که جمعیت اسرائیل در پایان سال ۱۹۸۶
بالغ بر ۴,۳۳۰,۰۰۰ نفر می باشد. از این رقم
۳,۵۶۰,۰۰۰ نفر (۸۲/۲ درصد) یهودی،
۶۰۰,۰۰۰ نفر مسلمان (۱۳/۸ درصد) و
۱۰۰,۰۰۰ نفر (۲/۱ درصد) مسیحی و
۷۴,۰۰۰ نفر دیگر یا دروزی و یا سایر فرقه
های مسلمان می باشد.

رشد جمعیت نسبت به سال ۱۹۸۵
نزدیک به ۱/۵ درصد بوده و درصد تولد نوزادان
از ۳/۱ درصد به ۳ درصد کاهش یافته که این
امر در اثر آموزش های دولت اسرائیل به زنان
عرب در مورد کنترل زایمان بوده است. نسبت
مزبور نزد یهودیان اسرائیل نسبت به سال قبل
هیچگونه تغییری نداشته و ۲/۸ درصد باقی
مانده است.

میزان مهاجران در سال ۱۹۸۶ به اسرائیل
۹۳,۰۰۰ نفر بوده در حالی که رقم مشابه سال
قبل ۱۰۶,۰۰۰ نفر می باشد. دلیل این امر
بظور عمده جلوگیری مقامات شوروی از خروج
یهودیان از آن کشور می باشد.

WEST L.A.

وست ال - ا

عرضه کننده تازه ترین، سالم ترین و مطمئن ترین

گوشت کلات کاشر

دارای پروانه رسمی کثروت از انجمن ربای های کالیفرنیا معروف به (آر.سی.سی.)

مواد غذایی مورد نیاز شما با قیمت های استثنائی

WEST L.A.

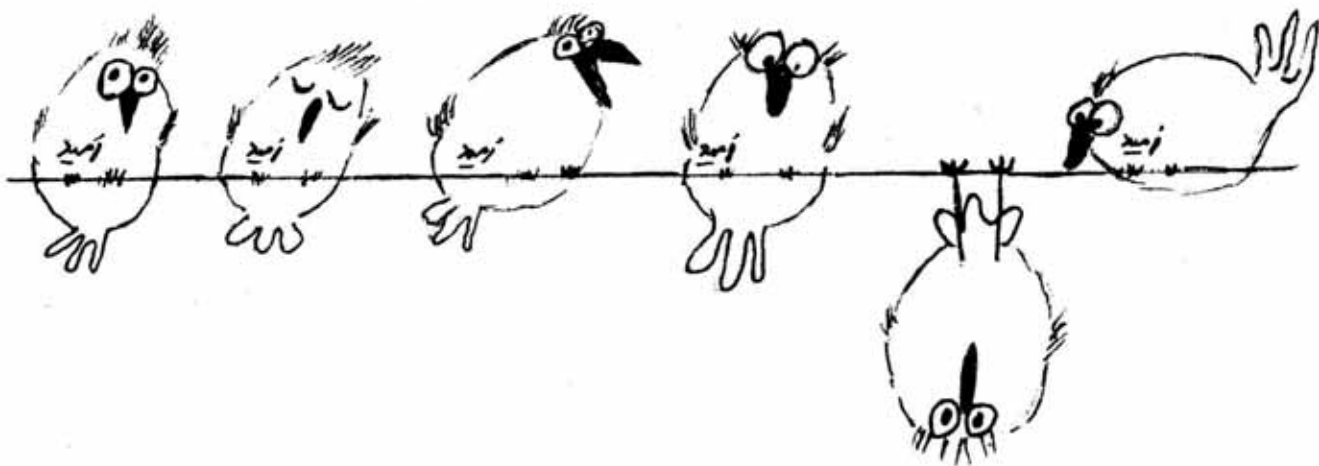
10608 W. Pico Blvd.
Los Angeles, CA 90035

(213) 837-6688

بامدیریت: صیون عزیزی

«پلی میان کویر و باغ»

نوشته و طرح هااز: فرزانه طالعی



جز گوشه ای از آن که پدرم سالهای قبل درخت هلوئی در آنجا کاشته بود. چقدر آن حیاط زردرنگ که خوابش را زیاد می بینم برای من بزرگ بود، هر گوشه اش دریچه یک دنیای بزرگ بود.

از خواب بعد از ظهر که بیدار می شدم، مادرم می گفت بنشین روی تخت می خواهم برایت کاهوسکنجبین بیاورم. آن تخت چوبی که قالی کوچک قرمز رنگی هم رویش بود، در آن واحد می شد تمام دنیای رؤیائی من. دنیای من محدود می شد به جداره های مستطیلی دورقالی وهمه صفای کودکی ام در همان جا زیر آن درخت هلو و روی آن تخت چوبی خلاصه می شد. غرق

ای از آن اتفاقی افتاده بود و خاطره ای که در ذهنم حک شده بود و فراموش نمی شد، مانند نقاشی که با قلم زدن بر هر کناره ای از بوم نقاشی اش، تکه ای از وجود و لحظه ای از زندگی اش را بر آن بجای می گذارد.

کاشی ها برایش شناخته شده بودند، آنهایی که ترک داشتند؛ آنها که لب پر شده بودند، آنها که ردیف آشنیخته بودند، آنها که ردیف آب انبار بودند و بالاخره آنها که کنار حوض آبی رنگ بودند و از همه سالمتر. حوض گرد کوچکی در مرکز حیاط بود، کف حوض آبی رنگ بود و اطرافش را گلدان های کوچک شمعدانی گذاشته بودیم. دیوارهای حیاط پوشیده بود از درختهای کوچک مو، به

دنیا بسیار جوان تر از اینها بود. به ماه نرفته بودیم. ماه هنوز سمبل زیبایی ها بود و آبهای اقیانوس ها رو به گرمی نرفته بود. آن زمان ها که دود تنها یادآور تنور نانوا و قلیان پدر بزرگ بود و آن زمان که هنوز صدای مادر لرزان و شکننده نبود و پاهایش ضعیف و کم قدرت، و آن زمان که تمام تماس من با دنیاهای دیگر تماشا کردن به شهر فرنگی بود، من و مادر بعد از ظهرهای هرتابستان رادرحیاط خانه پدری ام با هم بسر می کردیم. مادر عادت داشت سنگ فرشهای زرد رنگ کف حیاط را هر بعد از ظهر آب پاشی کند. تمام سنگ فرشها دانه به دانه برایش معنی خاصی داشتند. در هر قسمتی و هر گوشه

شادی بودم تمامادر من را در خوردن کاهو سکنجبین وگفتن داستان های شیرین اش شریک خود کند. با سینی بزرگی از آشپزخانه که در انتهای حیاط بود می آمد. من واوباهم می نشستیم و به یک بعد از ظهر تابستان نگاه می کردیم. آنقدر ها وقت به وفور داشتیم و آنقدر در حوصله من ومادر بود که رشد دانه به دانه هرانگور رابه چشم می دیدیم وطعمش را می چشیدیم. می گفت پاهایت رادر این آفتاب که دارد غروب می کند دراز کن. فردا باز خواهد آمد اما امروز پیغام دگری دارد. تنها امروز است که من وتو در کنار هم می توانیم بی دغدغه بنشینیم، وگرمای آفتاب را بر روی پوستمان احساس کنیم. تنها امروز است که قول همیشه را می دهد. فردا دیگر باخداست. شاید فردا وقتی برای نشستن وآرام بودن نداشته باشیم، هر صبح که بیدار می شوی به یاد خودت بیاور که امروز روزی است که هرگز نیامده بود وهرگز نخواهد آمد. زیباترین جامه رابر تن کن، شانه برمواهایت بزنی و باگردن برافراشته وقدم هاستوار به آینده نگاه کن.

مرا به روی زانوهایش می نشاند وموهایم راباصبوری به سه قسمت می کرد ومی بافت وآنها را تزئین می داد. می گفت دلم می خواهد دستهایم را تا بی انتها بالا ببرم، تمام ستاره ها ونورهای خدا رابه موهای بلندت ببافم. زمانی که پای درکفش های پاشنه بلندش می کردم ولپاس هایش را به تنم، بالبخند به سراغم می آمد وبازقصه سرمی داد که عجله ای نیست دختر جان کمی صبر داشته باش، تو من می شوی، من تونمی شوم.

دست به روی نقش های قالی می کشید ومی گفت، تمام گلهای این قالی زمانی که بعنوان جهیزیه به خانه پدرت آوردم، تلالو بیشتری داشتند، این نقش ها هم مانند من کهنه ونخ نما شده اند. بیرنگ هستند، آهن هم زنگ می زند چه رسد به من. چرخهای یک گاری هم به این شکل کنونی نبوده اند، آنقدر در نتیجه برخورد بازمین سائیده شدند تا به شکل اصلی خود رسیدند.

دراقتاب که راه می رفتیم می گفت به عقب نگاه کن وسایه خودت را ببین، لحظه به لحظه بدنالت می آید باتمام شکل وشمایلی که داری ترا دنبال می کند، اما نا لحظاتی دیگر به سادگی تودنبال سایه ات خواهی

رفت. راه زندگی هر شخص هم، چنان به سادگی وبه سرعت به یکباره عوض می شود که گوئی انسان دگری متولد شده است. فاصله میان تاریکی وروشنائی، خوبی وبدی، نیک بختی وشور بختی، یک نقطه است. می گویند گهی پشت به زمین وگهی زمین به پشت.

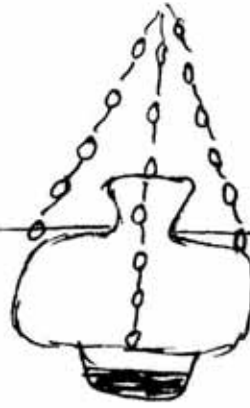
هیچگاه آرامش وجود مادر را فراموش نمی کنم. اغلب مانند سنگهای سخت، خاموش ومقاوم بود وچه روح بزرگی داشت ومانند باران بخشنده بود. باتمام آن همه مهربانی، من همیشه سعی می کردم در تاریکی شب زیر پای گرد پله ها پنهان شوم وناگهان به او که بی خبر از پله ها پائین می آمد حمله کنم واز حلقوم سهمگین ترین صدا راببرون بیاورم واوبالقلب کهنه اش همیشه بمن می گفت، دختر جان مرا که ترساندی مواظب خودت باش نیفتی. مادر بمن لبخند یاد داد. مادر قصه بچه گر به وخرگوش رابمن یاد داد وگفت که گر به یک نقطه دارد وگریه هرگز نیامد.

او همیشه داستان ها فراوان داشت برای گفتن، روزی گفتم مادر از زندگی خودت برابم داستانی بگو، آهی کشید وجواب داد، من زندگی نکرده ام که داستانی داشته باشد. ومن حال می فهمم او چه گفت واین خود چه داستانی بود. از گذشته هایش همیشه گله مند بود اما به جلوه که نگاه می کرد در چشم هایش برق وشعف می دیدی، به نقطه های دور آنچنان نگاه می کرد که فکر می کردی دارد لمسش می کند. زندگی اش رادر آینده می جست زیرا در آنچه که گذشته بود نوری نمی دید.

صبحی بیدار شدم به مادر گفتم، دیشب خواب آب دیده ام. گفت خیر است، آب روشنائی است. گفتم آخر امدادشتم در آب غرق می شدم، گفت چه خوب پس تلاش می کردی. صبح دیگری گفتم، مادر خواب بدی دیدم، خواب دیدم که مانند برگ های زرد پائیزی از تنه درخت جدا شدم وبه زمین ریخته شدم وباد همه اعضا مرا باخودش برد. باآرامش نگاهم کرد وگفت، آنها که باد باخود برد غمهای تو بودند، آنچه از تنه درخت جدا گشت تونبودی، تو خود تنه درخت بودی که برجای ماندی. دلواپس نباش فردا شب باز خوابهای خوبتر خواهی دید، من قول می دهم.

آن وقت ها که کوچک بودیم، گاه اتفاق می افتاد بزرگتری محبتی می کرد وسرخن را با کودکی آغاز می کرد، از او می پرسید بچه جان بزرگ که شدی می خواهی چه کاره شوی؟ وکودک بی گناه به ناچار همان تفاله های جویده شده توسط پدر ومادر واطرافیان راپس می داد ودر پی این سؤال بی ربط جواب بی ربطی هم می داد ومی گفت: دکتر، مهندس، معلم. انواع واقسام شغل های دهن پرکن، که نه فقط آن کودک معصوم بلکه بسیاری از نوجوانان عاقل وبالغ هم نمی دانند که چه کاره خواهند شد واگر بخواهند هم معلوم نیست تاچه احد امکان انجامش را داشته باشند. کما اینکه دوست زمان تحصیل می ام که به اصرار پدر رسته حسابداری را می خواند، پس از گذراندن دوره چهارساله حسابداری وگرفتن لیسانس اجباری، ورقه افتخار رابه سینه پدر چسباند وخود راهی کشوری دگر شد تا در آنجا بتواند رشته ای را که از آغاز به آن عشق می داشت دنبال کند. دوست من به اجبار هم حسابدار نشد، رفت تاسینما بخواند.

لیکن مادر به جای طرح سؤال بیهوده وهجو، داستانی بامعنی جاودانی برابم می گفت که تاسالیان سال از خاطر من نمی رفت. روزی بمن گفت دخترم اگر از یک تاصد رابرایم بشماری پنج قرانت می دهم. من باالشتیاق تمام شروع به شمردن اعداد کردم. به عدد بیست که رسیدم گویا تمام سواد من به انتها رسیده باشد، توقفی کردم وشرمگین برچشم های منتظر مادر نگاه کردم. انتظار داشتم سرش راتکانی بدهد وسرزشم کند ومن موفق به گرفتن پنج ریال نشوم. اما او به جای هرگونه شماتت وسرزشم بامحبت گفت، اگر از یک تابیت را پنج بار برایم بشماری صد خواهی داشت ومن پنج قرانت رابخوادم داد. من باز شروع به شمردن یک تابیت کردم برای پنج بار وپنج قرانم را گرفتم. بی گمان کسانی هستند که کمتر از بیست رادارند وبه صد هم خواهند رسید. اینجا بود که مادر بدون آنکه دل شکسته ودلگیرم کند بمن آموخت که چگونه به صد که هدقم بود برسیم. چه راه زیبایی بود، به صد که می اندیشیدم غرق شوق می شدم. من توانسته بودم باکوچکترین امکاناتی که داشتم اما با کمک مادر به بزرگترین هدف



رسید و به خانه جدید رفتیم و دوره دگری را شروع کردم. دختری بزرگ شده بودم. به دبیرستان می رفتم و بقول بزرگترها زمان ازدواج زودرسم سررسیده بود. دوستان و آشنایان برایم دعای خیر ازدواج و مادرشدن را داشتند و من باتمام درسهایی که از مادر گرفته بودم و همه را قنداق کرده در سینه به همراه خود می بردم، باز ترس از آینده من رابه زمین میخکوب می کرد. ترس غریبی داشتم نه از زندگی اشتراکی با دگری، از بدنی آوردن موجودی دیگر که ادامه نسل من باشد. مادر را می دیدم که با آن همه عظمت روح در اثر مرگ پدر، روز به روز پژمرده تر و افتاده تر می



شود و من که دختر او بودم بخود جرأت مادرشدن را نمی دادم. تا آنکه روزی پس از روزها سکوت، مادر دوباره دهان باز کرده، آن قطره آب را در خاک من پاشید و در کنارم نشست و گفت، پدر از میان مانرفته است. من و توروزی موجودی رادر کنارمان داشتیم که امروز او را از دست داده ایم، من و تو همیشه وجودش را، خاطره هایش را و لبخندهایش را در میان خود خواهیم داشت. مرگ جسمی پدر را باور کن و همینطور تاریکی را، اما دست خالی به سفر نرویم، کمی امید را چاشنی آن کنیم و بیاد داشته باشیم که همیشه هستی بهتر از نیستی است و بودن بهتر از نبودن. ای دل غافل قصه هستی را مادر بسیار برایم گفته بود. بسیار شنیده و بسیار لمس کرده بودم. پرورش غوره ها را در روی ساقه

هر آنچه شنیده و هر آنچه دیده بودم متولد شدن هابود و روئیدنها و به یکباره با مرگ او تلخی را نیز چشیدم. برای مدتی از شنیدن قصه های مادر محروم شدم. مادر سکوت داشت و هیچ نمی گفت و من مانند گیاهان مریض محتاج، شاخه هایم لمبیده بودند و در بدر بدنبال دستهای مادر می گشتم تا دوباره باریختن قطره ای آب در خاک من، جان بگیرم و برویم. مابه ناچار از آن خانه که یادگار روزهای بی خبری و سرمستی و خنده های کودکانه بود، به محل دیگر و خانه دیگری رفتم. با ترک کردن خانه ای که آجر فرشهای زرد و حوض آبی رنگ داشت و همچنین با مرگ پدر و پیری مادر، دوره ای از زندگی من بسر

برسم. هر صبح که پدر از خواب بیدار می شد، پس از آنکه سماور را روشن می کرد و چائی را بجوش می آورد، به باغچه حیاط می رفت و به گلها و سبزیها سر میکشید. روزی دمه های صبح، با صدای شبون و فریاد مادر همه از خواب پریدیم و سراسیمه به حیاط رفتیم. پدر را دیدیم که مانند کیوته های سفید با بالهای خونین، مجاله در باغچه افتاده است. پایان زندگی پدر چه نابه هنگام آمده بود، او را با خود برد و ماراتنها گذاشت. روزهای زشتی را من و مادر گذراندم، انگار خون را با سرنج از بدن مادر بیرون کشیده باشند، رنگ بر صورت نداشت و گرده اش روز به روز خمیده تر می شد. با مرگ پدر چهره مرگ را دیدم و باور کردم که زشتی نیز وجود دارد. تابیدن جا

های تکیده مودیده بودم که چگونه انگور می شوند، چه ترش بودند و چه شیرین شدند. مادر گفته بود که پنج سال بطول می انجامد تا درخت پسته بارور شود اما بعد از آنکه بارور شد تا سالهای سال بارها خواهد داشت و پسته ها خواهد داد. گفته بود اگر در زمستان تخم گل در زمین بکاریم در بهاران گلهای سرخ خواهیم داشت و امان فراموش شده بود.

از آن روز به بعد خوابهای خوب می دیدم به زنده ماندن فکر می کردم و به این که اگر زندگی قماری هم باشد به باختن اش می ارزد. مانند آن بود که انگار در تابستان داغ و سوزان از پی ساعت ها تشنگی و خشکی به دستت یک کاسه آب خنک داده باشند. یک دگر دیسی کامل در من انجام شده بود. همه جارا سبز می دیدم و دلم می خواست حتی یقه هرابر عابری را در آسمان بچسبم و یک قطره باران بگیرم. چه کسی راه الحفظه به لحظه بروی من بسته بود؟ نمی توانستم شخص بخصوصی را پیدا کنم و فریاد بزنم تو، تو نمی گذاشتی من را هم رابایم. بیرون باغ در انتظار من بود و میگفت بعد از پائیز زمستان است ممکن است یخبندان شود و گلها را نبینی.

می دانید، من ایمان دارم که جهان حتی یک روز قبل از انهدام و قبل از بمب های اتمی و قبل از روز آخر، به کمال و شکوه رؤیائی خود خواهد رسید و همه رنج ها به همین یک روز کوتاه می ارزد. درست است که در آن طرف دنیا مردم عکس جهت ما می ایستند ولی من باور دارم اگر یک رنگین کمان کامل بچرخم، باد همیشه از روبرو می آید و بوی نارنج و بید مشک را به بوی خاک آبخورده پیوند خواهد داد. باد غروب را با خود خواهد برد و من آفتاب را از پس ابرهای تیره خواهم دید. من با همین زندگی کوچک بسیار قصه های خوب شنیده ام، تجربه کرده ام و باور دارم که هسته ها میوه دارند. روزی هسته های سخت رادخاک نرم نشانیدیم، اینک ای دوست ببین از پس سالهای سال چه درختی روئیده است و فردها میوه ها چه هسته ها خواهند داشت، و برگها چه سایه ها که من و تودر پناهنش آرام خواهیم گرفت.

خیلی زمان های دور، چندین سیاره در کهکشان ها برهم برخورد کردند و متلاشی شدند. سیاره هائی از میان رفت و اما از خرده های آنان، سیاره دگری بنام زمین زاده شد.

یکی رفت و دیگری آمد. زمینی آمد تا من و تو در خاک خویش گندم بکاریم. پس چه بسا روزی هم خدای ناکرده خورشید مانند سیاره های دگر که خرد شدند و از میان رفتند، جذب سیاره دگری شود و من و تو از گرمایش بی نصیب بمانیم. بیاز تولد خود مغرور باشیم و بخود ببالیم. همه نطفه ها من و تو نمی شوند. در میان هزاران نطفه سرگردان، یکی من می شوم و یکی تو. من و تو مسابقه را بردیم، برنده شدیم و به این میهمانی بزرگ رسیدیم. از سرایشی با افتخار در زمان جاری شدیم و به مکان رسیدیم. مارا بر کالسکه ای سوار کردند و خودمان را بدست خودمان سپردند و گفتند هر چه کنید مدیون خویش هستید و نه شریک دیگری. این کالسکه باید از سر بالائی ها و سرازیری های بسیار گذر کند، اگر چرخهای محکمی برای دویدن نداشته باشد بی شک به دره پرتاب خواهد شد. مانند شخصی که شنا کردن را نمی داند در آب غرق می شود و یادو چرخه سواری که پا زدن را فراموش کند به زمین خواهد افتاد. اگر در آب تلاش کنی بر روی آب می ایستی و اگر بر زمین دو چرخه نشسته و پا زنی به زمین خواهی افتاد. در مزارع خیلی از خوشه ها می گندند، خیلی از خوشه ها از تنه جدا می شوند، زیرا تنها خوشه بودن کافی نیست. می توانیم تنه های ستر درخت باشیم، برای مارا کامل شدن باز است این جام رابه یک نفر نداده اند، نوشنده لازم است.

زمانی می شود که مثبت و منفی بهم برخورد می کنند و تولید انرژی می شود و تمام جریانات درونی یک انسان به فوران می آید. علت برخورد این دو قطب می تواند یک انگیزه باشد که نوع و مقدار این انگیزه در هر شخص متفاوت است و این تفاوت انگیزه هاست که باعث رفتارها و کردارهای متفاوت در میان ما می شود. این انگیزه ها هستند که جریان زندگی را مشخص می کنند. اگر روزی این انگیزه ها در کسی تقلیل پیدا کند، آنچه که مسلم است جریان هر چیز دور کوتاهتری پیدا خواهد کرد. نانوانش را خواهد پخت اما کم میوه تر. باغبان گندمش را خواهد کاشت اما کم تخم تر، گاوشیر خواهد داد اما رقیق تر. همیشه می توانیم به جای العاس از شیشه کمک بگیریم، به جای آب لجن بنوشیم، اما ترجیح دهیم که اصل باشیم و اهل باشیم، اهل زندگی و اهل بودن.

زمانی که خواب هستیم هم نفس میکشیم، اما زندگی نمی کنیم.

فاصله میان هستی و نیستی یک نقطه است، بسیار فاصله کمی است. ماقور باغه نیستیم که هم در آب باشیم و هم در خشکی. ما بسیار از یک قور باغه بزرگتر و باشعورتر هستیم اما بی گمان قدرت دوزیستی قور باغه را من و شما نداریم. بسیار انسان های پر قدرت و تنومندی هستند که در اثر نیش یک گزنده نحیف بسیار کوچک به غش و ضعف افتاده اند و یا بسیار کسانی هستند که با تغییر کمی در تولید ید بوسیله غده تیروئیدشان دچار دگرگونی هائی شده اند. قصه هستی قصه غریبی است. می آئی بدون آنکه بخواهی، میروی بدون آنکه بخواهی، اما میتوانی چگونه بدنت را خودت بی آرائی وزینت کنی. می گویند هر آن گاه که ماهی را از آب بگیرد تازه است، ولیکن کسی نمی گوید که این ماهی آن ماهی سابق نیست و من هم آن من سابق نیستم. همیشه ماهی های دگر از دست رفت دیگر نخواهد آمد. باز به یاد مادر می افتم که می گفت، امروز روزی است که هرگز نیامده است و هرگز نخواهد آمد.

و من در اینجا به ناگاه یافتم که معاشق جویبارهای شفاف و چشمه های خلوت بودیم اما از نتوانستن بود که به کنار هیچ چشمه ای ننشستیم. ما عاشق کلاف های سردرگم جنگلها و کوههای برهنه و بناهای مخروبه قدیمی و صدای آبهای مست رودخانه بودیم، ما آهنگ گلها را دوست داشتیم و عاشق فغان پرنده ها و عاشق خواستن پرندگان در آسمان آزاد بودیم، اما از خواستن نبود که گوش به آواز پرنده ندادیم و چشم بسته از کنار گلها گذشتیم. مایه راستی قصه روزگار خود بودیم و حال ناگزیر قصه پرداز آن شدیم. ما اگر امید را رهان کردیم، بدان سبب بود که خود امید بودیم و خواستیم چه بی صبرانه آن رابه دست دیگری بسپاریم تا او خود امید باشد. ما خواستیم پلی باشیم میان سفید و سیاه، میان شیشه و العاس، میان گندم و زمین، میان آهنگر و آهن، میان کویر و باغ، به این امید که عابران خسته از دشت سوخته به باغ بیابند و دستهای از خود گذشته شان رابه سوی نقطه های روشن دراز کنند. چه فاصله کمی است.

او یک انسان راستین بود که وظیفه کمک به مردم را برتر از همه چیز می دانست و در انجام آن از صرف همه گونه وقت و رحمت شخصی خود دریغ نمی نمود. لقمان میکائیل در عین حال کمک به درماندگان و مستمندان، نگهبانی و سرپرستی مکانی را برعهده گرفته بود که ماگرانیهاترین و دایع خود را به آنجا سیرده بودیم، مکانی که عزیزان ما که به ابدیت پیوسته اند در آنجا آرمیده اند. برای همه آنها که در هیاهوی دنیای مادپرگزی زندگی می کنند تصور این امر بسیار مشکل است که مردی چگونه همیشه و در هر لحظه از روز و شب در بحرانی ترین و مصیبت بارترین لحظات زندگی انسانها یعنی در لحظاتی که شخص یا خانواده عزیزی را زردست داده است آماده کمک باشد تا بتواند لااقل تسکین و تسلائی برای خاطر مصیبت زدگان و داغدیدگان باشد، مقایسه آنچه لقمان میکائیل بدون هیچ گونه پاداش و چشمداشتی برای جامعه خود انجام می داد. و آنچه که در این دیار می گذرد و هرکاری برمدار اجر و دریافت پاداش مادی می گذرد بهتر می تواند مارابه عظمت روح و علو مقام معنوی لقمان میکائیل راهنمایی کند و این کار فقط از عهده انسان هائی بر می آید که روحی به عظمت کوهها دارند و گذشتی به پهنای همه سرزمینها. لقمان میکائیل از آن جمله انسان هائی است که بدون توجه به آنکه در کالبد خاکی خود بسر می برند پانه همیشه زنده است و همیشه زنده خواهد ماند. روانش شاد و یادش گرامی باد.



درگذشت لقمان میکائیل

لقمان میکائیل که با کمال تأسف از خبر درگذشت او چند هفته قبل در تهران باخبر شدیم از آن گونه مردان انگشت شماری بود که جامعه ما هرگز یاد آنها را فراموش نخواهد کرد. او در سراسر عمر بدون تظاهر و ریا یکدم از انجام وظیفه ای که در خدمت به خلق به عهده گرفته بود سر باز نزد. وظیفه اجتماعی که لقمان میکائیل برعهده گرفته بود شاید از مشکل ترین و برای بسیاری ناخوشایندترین خدمات اجتماعی است که فقط عده معدودی دلباخته به خدمت خلق حاضرند این وظیفه انسانی و اندوهبار را برعهده بگیرند.

خدمات بیمه ای بهروز میمند

مشاور و راهنمای شما در کلیه امور بیمه

Tel: (213) 657-7227

Behrooz Meimand Insurance Services

8909 West Olympic Blvd., Suite 204
Beverly Hills, CA 90211

گل باغ شناسی

نیایشی برای همگان

سراینده: نعومی شیر (شاعر معاصر یهودی)

ترجمه: راو داوید شوفط

گل کو

از: احمد شاملو

شب ندارد سرخواب

می دود در درگ باغ

باد، با آتش تیزابش، فریاد کشان.

پنجه می ساید بر شیشه در

شاخ یک پیچک خشک

ازهراسی که ز جایش نر باید توفان.

من ندارم سر یأس

با امیدی که مرا حوصله داد

باد بگذار پیچد باشب

بید بگذار بر قصد با باد

گل کو می آید

گل کو می آید خنده بلب.

ای پرورد گار، ای همه خوبی ها

همانسان که ناکامی از کامیابی،

وتلخی از شیرینی، جدا می ماند

دخترکان خرد را از آسیب دور دار.

اخگر فروزان را پایا،

آب پاک را افزون

و رهنوردی که عزم کاشانه دارد را

در پناه گیر.

اینان همه را! اینان همه را!

ای پرورد گار، ای همه خوبی ها

در پناه گیر و از آسیب دور دار

همانسان که ناکامی از کامیابی،

وتلخی از شیرینی، جدا میماند

بگذار تا

نهالی ریشه کن نگردد

و به سراپرده امیدها، نومیدی را راهی نباشد،

تا مرا بدان سرزمین خوب رهنمون باشی.

خداوندا، بدوردار

هراس از شیخون

به این کلبه، این باغچه و این حصار

که دستاوردهائی دارد، هر چند اندک،

از نور و خرد بچگان و میوه های نارس.

اینان همه را! اینان همه را!

نک لرزش برگها در باد،

سقوط ستاره ای در دوردست،

و التماسهای صادقانه ما، در شبهای ساکت و تاریک.

اینان همه را در پناه گیر.

و نیز در پناه گیر:

گرامی یاران دلندرا

سکوت را

اشک پنهان را...

این سرود را.

از: مولانا جلال الدین رومی

دوش چه خورده ای، دلا؟ راست بگو، نهن مکن

چون خمشان بی گنه روی بر آسمان مکن

باده خاص خورده ای، نقل خلاص خورده ای

بوی شراب میزند، خربزه در دهان مکن

دوش شراب ریختی و ز بر ما گریختی

باردگر گرفتمت، باردگر چنان مکن

من همگی تراستم، مست می و فاستم

بانو چون تیر راستم، تیر مرا کمان مکن

شیر چشید موسی از مادر خویش ناشتا

گفت که: مادرت منم، میل به دایگان مکن

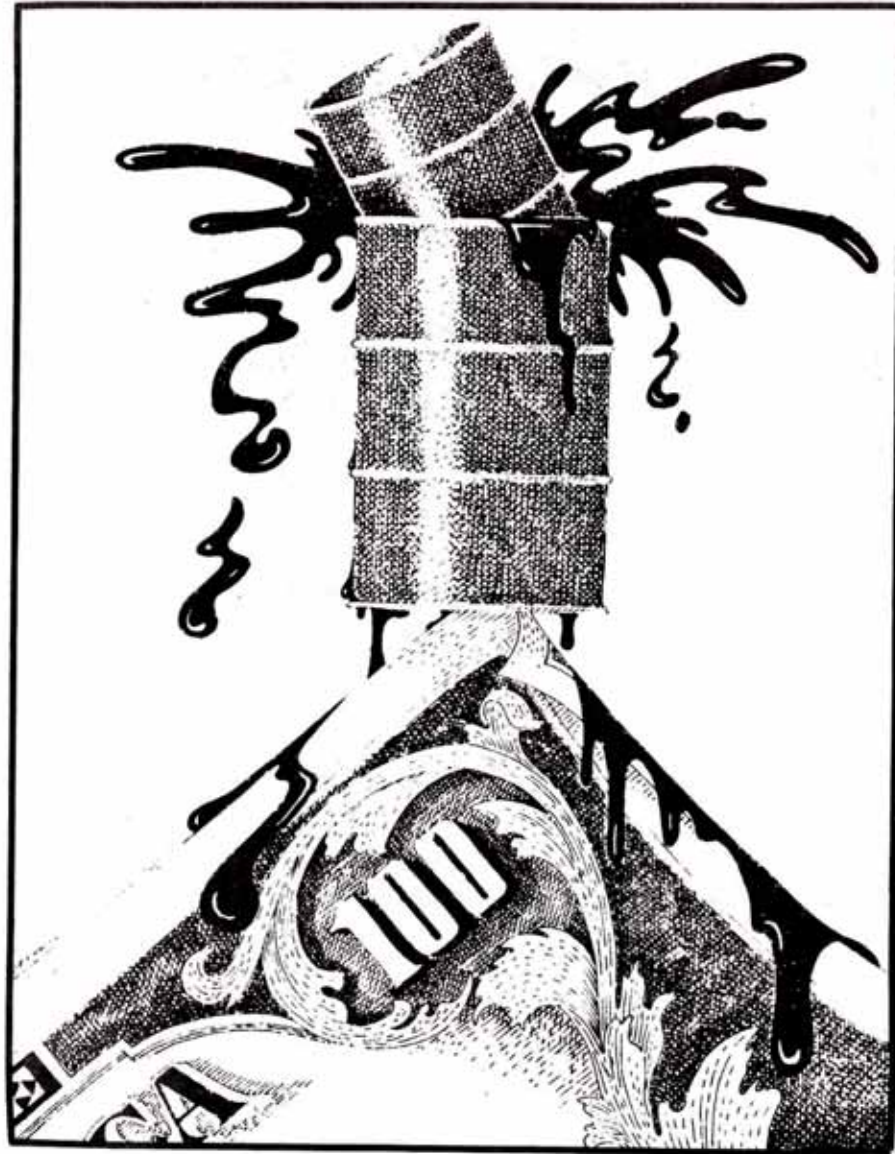
از تبریز، شمس دین می رسدم چوماه نو

چشم سوی چراغ کن، سوی چراغدان مکن

فصل چهارم آموزشهای خسته کننده

درآستانه آغاز برنامه پنجم عمرانی سعودی که میزان سرمایه گذاری آن به مبلغ ۱۴۲ میلیارد دلار پیش بینی شده بود، عربستان پنج تن از مأموران عالیرتبه خود را در مارس ۱۹۷۵ به امریکا اعزام نمود. این پنج نفر که اعضای یک هیأت اقتصادی را تشکیل می دادند سراسر امریکا را زیر پا نهادند و ظرف سه ماه از ۹۰ شهر بازدید و با بیش از بیست هزار نفر از مدیران و رهبران اقتصادی و تجاری این کشور ملاقات کردند. تعداد زیادی از سرمایه گذاران، بانکداران، صاحبان صنایع، مقاطعه کاران، دلالان گندم و غلات و مدیران اجرایی غالب رشته های صنعتی و تجاری امریکا آماده شده بودند تا به سخنان هیأت اقتصادی سعودی گوش فرا دهند.

در این ملاقاتها هیأت سعودی غالباً به امکانات بازار جدیدی که برای صادرات در عربستان بوجود آمده بود اشاره می کردند و موضوع معافیت های مالیاتی قابل توجهی را که برای شرکت های امریکا که مایل به ایجاد شعبات خود در آن کشور بودند منظور شده بود مطرح می کردند. علاوه بر این یک دوره ۵ ساله معافیت مالیاتی از سود حاصله از فعالیت های اقتصادی شرکت های امریکائی و نیز زمینی مجانی و وام های بدون بهره که ظرف پانزده سال باز پرداخت می شد به بازرگانان امریکائی پیشنهاد شد. با توجه به امتیازات و معافیت هایی که هیأت سعودی پیشنهاد می کرد، گروه بی شماری از امریکائیان که مایل بودند از فرصتی که پیش آمده است استفاده نمایند هیأت سعودی را احاطه کرده بودند. در سمینارهای هیأت جمعیت بحدی جمع می شد که جا برای نشستن عده زیادی وجود نداشت و آنان ایستاده به مطالب سمینار گوش می کردند. اعضای هیأت در تمام شبانه روز مشغول پاسخ دادن به سؤال های تلفنی متقاضیان بودند. رئیس هیأت سعودی بنام عبدالرحمن الزامل که از اعضای عالیرتبه وزارت فرهنگ سعودی بود و بعدها سمت مهمی در کابینه آن کشور بدست آورد به خبرنگار نیویورک تایمز گفته بود که از شدت استقبال امریکائیان نسبت به کوشش هایی که در دفعات قبل بعمل آمده بود متعجب شده است. برخلاف آخرین سفر او



قسمت هفتم

بقلم: استیون امرسون

ترجمه: پیروز

خانواده امریکائی سعود

داستانی از قدرت مالی اعراب در امریکا

در سال ۱۹۷۳، این بار سیل ملاقات کنندگان امریکائی بسوی اوسرازیر شده بود تا اطلاعاتی در باره کشورش از او دریافت کنند.

هیأت سعودی در همه جابه مشتاقان امریکائی خود تأکید می کرد که تجارت و سیاست در آن کشور بهم پیوسته است. تحریم اقتصادی اتحادیه عرب علیه اسرائیل که از سال ۱۹۴۸ آغاز شده بود تا آن تاریخ برای امریکائیان چندان شناخته نبود. در سمینارها و ملاقاتهایی که با امریکائیان دست می داد آقای الزامل تحریم اسرائیل بوسیله اعراب را در ردیف تحریم کو با از جانب امریکا می شناخت.

برای اکثر شرکت های امریکائی که کار تجارت خارجی این کشور را در دست داشتند و سابقاً سروکاری با دنیای عرب نداشتند - به استثنای معدودی شرکت های چند ملیتی - رابطه بین تجارت و سیاست روشن نبود و این دو همیشه از هم جدا بودند. هنگامی که ماشین آلات کشاورزی به روسها فروخته می شد روابط نفرت انگیز بین چین کمونیست و اتحاد شوروی مطرح نبود و هند نیز هیچگاه دشمن سیاسی و همسایه رقیب خود پاکستان را بایکوت نکرد.

حتی هنگامی که کشورهای خارجی در معرض تحریم ملل دیگر قرار می گرفتند از طرفهای سوم تجارتی خود نمی خواستند که در تحریم آنها علیه دیگران شرکت کنند. کشورهای افریقائی از کشورهای دیگر نمی خواستند که در تحریم آنها علیه کشور پرتقال و با سیاست جدائی نژادی افریقائی جنوبی شرکت نمایند. تایوان از طرفهای بازرگانی خود خواستار تحریم بلوک شوروی و چین نمی شد. دهها هزار بازرگانان امریکائی بزودی متوجه شدند که برای دریافت دلارهای نفتی تفاوت زیادی بین این پول و روبل، روپیه و فرانک وجود دارد.

در سمینار پایانی هیأت اقتصادی سعودی که در تاریخ ۲۷ ماه می ۱۹۷۵ در هتل سنت رجییز نیویورک تشکیل شده بود و ۲۵۰ نفر از بازرگانان و مدیران شرکت های امریکائی در آن حضور داشتند آقای الزامل که در سال ۱۹۷۲ پایان نامه دکتری خود را در دانشگاه کالیفرنیا تکمیل کرده بود، نه تنها نارسائی روابط عمومی اعراب را در امریکا بر شمرد بلکه از تحریم اسرائیل از جانب اعراب دفاع نمود و تهدید کرد که مسئولیت تحریم نفتی آینده



شرکت های امریکائی فرستاده بود که ضمن آن بخوانندگان توجه می داد که عربستان سعودی در سال ۱۹۷۵ از لحاظ ذخائر پولی از امریکا پیشی خواهد گرفت و ظرف شش سال آینده کشورهای خاورمیانه سه چهارم از ذخائر پولی جهان را کنترل خواهند کرد و اکنون بازار برای مهارت و تکنولوژی امریکائی آماده شده است.

آژانس مطبوعاتی اعراب تصمیم گرفته بود که به منظور انجام مذاکرات صریح و بی پرده و نیز بواسطه حساس بودن پاره ای از مذاکرات از استفاده از هر نوع ضبط صوت و مشارکت نمایندگان و سائل ارتباط جمعی جلوگیری شود. هیأت اقتصادی مورد بحث که به ریاست فاروق الخداری یکی از مشاوران سازمان برنامه عربستان به امریکا آمده بود سراسر کشور را زیر پانهاد و در هر شهر فرصت های سرمایه گذاری را برای بازرگانان و مدیران امریکائی تشریح می کرد و از هر کدام از شرکت کنندگان در سمینارهای هیأت ۱۸۵ دلار بعنوان هزینه ثبت نام دریافت می شد.

اعراب علیه غرب بعهد امریکا است و چنان تحریمی تنها عکس العمل اعراب نسبت به رفتار امریکا خواهد بود. زیرا ما می دانیم که اسرائیل بدون حمایت امریکا وارد جنگ نخواهد شد. اگر شرکت کنندگان در سمینار قبلاً اطلاعاتی در مورد عقاید سیاسی رایج در خاورمیانه نداشتند مسلماً در پایان سمینار این را می دانستند که در آینده همکاری با سیاست های اعراب جزء جدائی ناپذیر فعالیت های اقتصادی آنان خواهد بود.

همزمان با هیأت اقتصادی آقای الزامل، هیأت دیگری شهرهای مختلف امریکا را زیر پا می گذارد و در هر شهر به جامعه مدیران مؤسسات اقتصادی آن درسهای دیگری می داد. فعالیت های تبلیغاتی زیادی در زمینه فرصت های سرمایه گذاری اعراب از محل درآمد نفت از طریق آژانس مطبوعاتی اعراب که در بیروت فعالیت داشت انجام می گرفت. از جمله این آژانس یک آگهی در روزنامه وال استریت جورنال منتشر کرده و نامه مخصوصی را برای هزاران نفر از مدیران

ما و شما



• پستوانه ما، مقالات، مطالب و نظریاتی است که صاحبان قلم و اندیشه برای نشر در شوفار می فرستند.

• در این صفحه تنها به نظرات و نامه هائی اشاره می شود که نام نویسنده (و یا گوینده نظر)، آدرس و شماره تلفن آن ذکر شده باشد. از چاپ نامه های بدون امضاء و پاپاسخ به تلفن های بی نام خودداری می شود. در صورت تمایل نام شما نزد ما محفوظ خواهد ماند.

• مقالات و مطالبی که به دفتر شوفار نویسندگان می رسد متعلق به شوفار بوده و در صورت لزوم تصحیح و تلخیص می شود. از چاپ مطالبی که با خط مشی نشریه مغایرت داشته باشد معذوریم.

• تلفن شوفار ۶۵۵-۷۷۳۰ (۲۱۳) و آدرس ما پشت مجله چاپ شده است □

جشن حنوکا روز شنبه ۲۷ دسامبر ۱۹۸۶ در سالن هتل بوناونچورا با حضور بیش از هزار و دو یست نفر از همکیشان ما برگزار گردید. نظریات شرکت کنندگان در این جشن که یا از طریق نامه و یا تلفن و تماس شخصی با ما در میان گذاشته شده و از قبلاً باشما خوانندگان عزیز در میان می گذاریم:

• ... این گردهمایی دارای چند وجه مشخص بود که بسیار امیدوارکننده است. اول: برگزاری مراسم دعای حنوکا که برآستی جالب بود و دوم نسبت بسیار زیاد جوانان شرکت کننده. اکنون زمان آن رسیده که مسئولان فدراسیون یهودیان ایرانی - پاتوجه به استقبال جوانان - ترتیبی دهند که این گونه گردهمایی ها بصورت مرتب و پیاپی برگزار گردد.

یعقوب مزراحی

• ... نمی دانم شما دقت کردید تانه. همه مردان جوان در مقابل دیوار کناری سالن به خط می ایستند و مادران یا خواهران خود را می فرستند تا ترتیب آشنائی آنها را با دخترخانم

هائی که مورد پسندشان است بدهند. (من بعنوان یک دختر دم بخت اقدام فدراسیون یهودیان ایرانی را در مورد برگزاری این گونه مهمانی ها تأیید می کنم و هر چند این گونه شیوه آشنائی را نمی پسندم ولی قبول دارم که یک رویه سنتی است و عوض کردن آن مستلزم زمان بیشتر است). اما طرف سخن ما آقایان دم بخت هستند و سؤال این که چرا خودشان مستقیماً سعی نمی کنند با دختران مورد نظرشان تماس بگیرند؟

پ. ا. (امضاء محفوظ)

• ... عده ای آمده بودند و میزها را برای دوستان خود «احتکار» کرده بودند. به مردم بگوئید این رو به پسندیده ای نیست. اگر می خواهید با دوستان خود باشید در خانه بمانید، چرا به مهمانی های اجتماعی می آئید؟ این گونه مهمانی ها برای ایجاد رابطه و انس و الفت بین افراد جامعه است و زیباترین کار این است که بر سر میز بنشینید که هیچ کس را نمی شناسید. خودتان را معرفی کنید و با سایرین آشنا شوید.

پروانه ابراهیم زاده

• ... بالاخره روزی فرا خواهد رسید که نوازندگان و خوانندگان مجلسی ما می آموزند که بلند کردن صدای دستگاه های صوتی جز آزدن سیستم شوائی و ایجاد تشنج اعصاب کاری نمی کنند. به خاطر چنین روزی باید جشنی جداگانه گرفت!

حمید سینائی

• چرا محلی بزرگتر برای برگزاری چنین جشن هائی در نظر نمی گیرید؟ در سالن جای سوزن انداختن نبود و این در شرایطی است که در مورد این جشن حداقل تبلیغ بعمل آمده. چنانچه این جشن به آگاهی همه اهل جماعت رسیده بود، شاید چند برابر این جمعیت داشت.

ناصر پوراتیان

• آیا تاکنون از میزبان ازدواج های همکیشان ما که آغاز آشنائی آن در مهمانی های فدراسیون بوده آماری تهیه شده است؟ من و همسرم در یکی از مهمانی ها با هم آشنا شدیم و هر بار که به مناسبتی فدراسیون یهودیان ایرانی یک مهمانی بر پا میکند، باز هم در آن شرکت می کنیم چون می خواهیم که خاطره اولین شب آشنائی مان رازنده نگهداریم.

سیما م. (امضاء محفوظ)

• آقای دکتر موسی برال مطلب مبسوط و جالبی زیر عنوان «پیری» نوشته و برای ما فرستاده اند.

• آقای سهام مرتضی طی نامه ای نویسندگان و دست اندرکاران شوفار را مورد محبت قرار داده نوشته اند: «شوفار ستاره درخشانی است که در سخن ماه گرفته تاسطر آخر کلیه مقالات و مطالب آموزنده آن را من، همسرم و فرزندم می خوانیم. دوستان یهودی ما همیشه در هر شرائطی موجب سربلندی، افتخار و اعتلای کشور عزیزمان ایران بوده اند و ما صمیمانه بوجود آنان افتخار کرده ایم.»

• آقای سعید فروزان رونوشت نشریه ای بنام «نسی تورا» چاپ تهران را برای ما ارسال داشته اند که از سوی گروهی از همکیشان هموطن مادر تهران با همت آقایان راب نتن الی و شفیان شهری منتشر می شود. توفیق هر چه بیشتر این خدمتگزاران جامعه را آرزو مندیم.

• آقای میرزا آقارهبان در مورد حقوق اقلیت های دینی می نویسد: عنوان اقلیت دادن به مردم یک کشور را موجب تفرقه و نفاق می پندارم، زیرا تفاوت گذاردن بین طبقات اهالی یک کشور و برابر نشناختن آنان در مقابل قانون اثرات سوئی به جای خواهد گذاشت. زمانی که یک ملت تحت یک پرچم درآمد و از حقوق و مزایایی آن برخوردار شد و برای حفظ حدود و ثغور آن کشور سر باز داد و مالیات پرداخت نام اقلیت و اکثریت نمی توان بر آن نهاد. واضح و مبرهن است که در یک کشور آزاد و دموکرات هر فرد محق است آزادانه فکر کند بهر مسلک و آئینی و ایدئولوژی تا آنجائی که مضر با سیاست میهن او نباشد روی آورد. حفظ سنن مذهبی مربوط به دنیای دیگر است حق و ناحق بودن این عقاید، تشخیص آن در اختیار مانیست و نظامنامه حقوق بشر نیز که بتصویب سازمان ملل رسیده است اجازه نمی دهد کسی را مجبور کرد از عقاید دینی خود دست بردارد و هم چنین این موضوع نمی تواند در تابعیت مردم یک مملکت خللی وارد سازد. نظر به این دلایل شایسته نیست این کلام اقلیت که



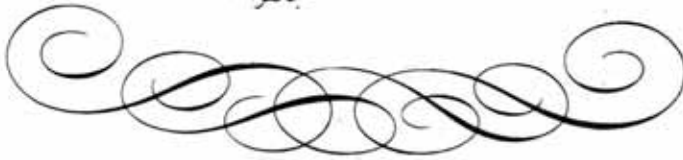
جشن های ازدواج

پیوندهای ازدواج راتبریک می گوئیم



حمید مقوم بادوشیزه دالیا سعادت مند
جمشید نهروای با دوشیزه آزیتا پا کروان
آلبرت تابان بادوشیزه آزیتا فالو
هنری اسحاقیان با دوشیزه مهناز الیاس
زاده
بهزاد یوسف زاده بادوشیزه روزیتا پورنیا
بنیامین دیان بادوشیزه فلورا کهن
ژوبین اسحاقیان بادوشیزه سوزان
گریبانگی
دوشیزه شهره حنا سبب با آقای دکتر ریموند
جانفرا

دکتر بهرام صافانی با دوشیزه فرزانه
باروخیان
بیژن حکاکیان با دوشیزه لئورا حکاکیان
دکتر حمید همتی با دوشیزه آزیتا
اورشلیمی
مهران شوشنی با دوشیزه شراره صدقی
یوسف اسحق زاده بادوشیزه میترا باباجونی
یوسف سومخ با دوشیزه مژگان احدوت
داوید جلیل مند بادوشیزه ژانت کاهنیا



شهرام تربنی
سام کوتال

آقای سامان سیم نگار
شهباز ربیع زاده
دانیال قیام

بر میتصوا

از آن تولید اختلاف و تضاد استشمام می
شود عنوان کرد. قرن های متمادی این
سیاست از طرف دول استعمارگر احمال
می شد و شعار آنها این بود: اختلاف پندار
و حکومت شما، تردیدی نیست ملتی که
اتحاد و اتفاق را از دست داد و کلمه میهن
پرستی از قاموس آن محو شد برده و استثمار
کردن آن بنیاد سهل است. لکن وقتی
وحدت و یگانگی و کوشش در جهت ترقی
و تعالی مملکت و نفع جامعه او را
در بر گرفت هیچ قدرتی قادر نیست او را
بزانودر آورد حتی چراغهای قرمز یاتیر
برایش ارزش واقعی ندارد بنابراین کلیه
ملت ایران اعم از ترک و لر و بلوچ
و ترکمن، کلیمی و ارمنی، زرتشتی و غیره
که در زیر پرچم ایران گرد آمده اند لازم
است در مقابل قانون اساسی دارای حقوق
مساوی و برابر و یکسان باشند تا با علاقه
و دل بستگی در راه مام وطن دین خود را ادا
نمایند.

* در مورد نامه سرگشاده شوفاریه
جامعه روشنفکران یهودی ایران نامه های
متعددی بدست ما رسیده که گوشه هائی
از این نامه ها ذیلاً منعکس می گردد:
— دست مریزاد! شما حرفی را که
همه مردم مادر ایران می خواهند بزنند
و از ترس اتهامات بی جای افراد این گروه
لب فرو بسته اند، گفته اید. بجای اینکه
این گروه احساسات ضد یهودی را بگیرد،
خود به اشاعه آن دامن می زند.
تافرو نشانیدن عطش مردم آزادی و خود آزاری
این دسته غیر مسئول، مبارزه خود را بخاطر
ما ادامه دهید.

تهران: ف.ج. (امضاء محفوظ)
— من وقتی در تهران بودم، کرا را به
گردانندگان این گروه تذکر دادم که اگر
می خواهید میان مردم پایگاهی داشته
باشید، دست از رفتار خصمانه خود
بایهودیان بردارید. اما کجاست گوش
شنا؟

پرویز بیبا
— چرا پرده از سابقه گردانندگان این
گروهک بر نمی دارید. شما اجازه بدهید
من کارنامه سراسر رسوائی یکایک آقایان
را بنویسم و برایتان ارسال دارم.
الیاس د. (امضاء محفوظ)

تعدادی داوطلب بطور نیمه وقت (فقط
چند ساعت در هفته) جهت ترجمه
و رسیدگی به امور بیماران ایرانی
در یکی از بیمارستان های لوس
آنجلس مورد احتیاج فدراسیون یهودی
ایرانی می باشد.

دعوت به همکاری

۷۷۳۰-۶۵۵ (۲۱۳)



سوگواریها

به خانواده هائی که عزیزان خود را بشرح زیر از دست داده اند تسلیت می گوئیم:

شکراله فرشادی	لقمان میکائیل
خانم فلورا ربانی	یوسف بلور
خانم بزرگ آقائی (الیاهوکاتی)	دکتر باروخ باروخیان
خانم ایران کهنیم	مورس گبای

انجمن هاوسازمانها



JEWISH VOCATIONAL SERVICE
of LOS ANGELES

L.A. 655-8910

S.F.V. 907-5506

کمک دندانپزشک، نسرین ک:
باتجربه در بهداشت و تمیز کردن دندان
دایران جوای کار تمام وقت پانیمه وقت می
باشد. آشنا به زبان انگلیسی.

نقشه کش ساختمان، هوشنگ د: باهوش
و باتجربه مایل به کار کردن در کارخانه
و یا انباری می باشد.

خرده فروش اداری، لادن ک: دانشجو
در رشته طبیعی. انگلیسی کامل، مایل به
کار کردن در محیط سانامونیکا و یا وست لوس
آنجلس می باشد.

حمل و نقل و بسته بندی، بابک ک:
جوان قوی و با استعداد آماده به کار کردن
در کارخانه و یا انبار به صورت نیمه وقت می
باشد.

کارهای اداری، ژیل: تجربه در تایپ و
«کی پانچ». جوان با استعداد حاضر به
کار کردن به صورت نیمه وقت می باشد.

مونس و همدم، توران س: دوست داشتنی
و با محبت، آشنای کامل به زبان فارسی
و عبری آماده برای همدمی و رفاقت برای
شخص تنها می باشد.

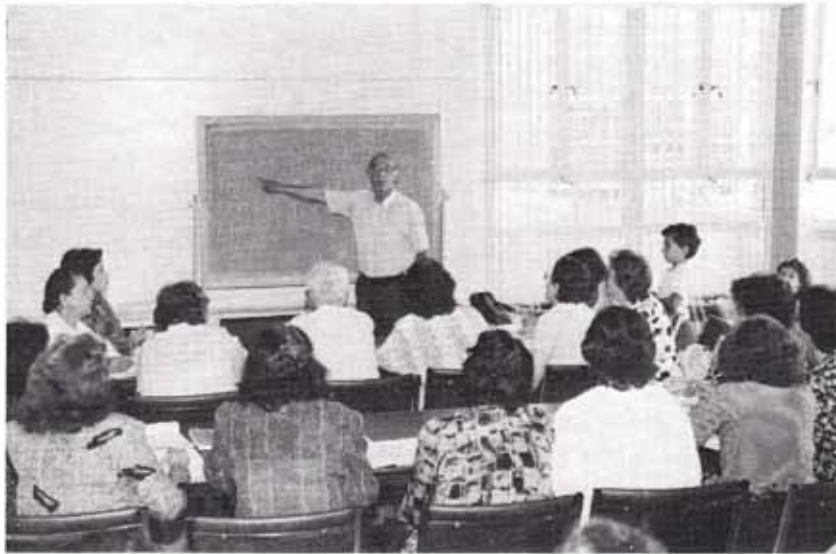
صندوقدار، زینت ا: باتجربه بسیار
در صندوقداری مایل به کار نیمه وقت می
باشد. صادق و مهربان، آشنای کامل به زبان
عبری و فارسی.

کمک معلم، شهلا ای: خانم مهربان
و دوست داشتنی که از کار کردن با بچه ها
لذت می برد آماده به کار کردن تمام مدت
پانیمه وقت می باشد.

منشی دکتر، لیدا ل: باتجربه عالی
و آشنای کامل به زبان انگلیسی آماده به کار
می باشد.

حسابداری، ک ک: تجربه بسیار عالی
در تمام موارد حسابداری و دفتر داری آماده به
کاری می باشد.

کمک معلم، لیدا: باتجربه بسیار عالی
در مهد کودک و علاقه بسیار به کودکان



باشگاه بزرگسالان فدراسیون یهودیان ایرانی

کلاس های زبان انگلیسی فدراسیون یهودیان ایرانی نخست زیر نظر دکتر باروخ بروخیم در سالن وست ساید جوئیش کامیونیتی سنتر بطور رایگان دایر گردیده است. داوطلبان می توانند برای شرکت در کلاس های مبتدی از ساعت ۹/۳۰ الی ۱۱ و کلاس های پیشرفته از ساعت ۱۱ الی ۱۲/۳۰ روزهای دوشنبه، سه شنبه، چهارشنبه و پنج شنبه هر هفته در محل مزبور واقع در ۸۵۷۰ المپیک بلوار مراجعه فرمایند. در ضمن کلاس های مکالمه زبان عبری هفته ای یکروز برقرار می باشد. در صورت تقاضای علاقه مندان ترتیب جلسات بیشتری داده خواهد شد. داوطلبان لطفاً با دفتر فدراسیون تلفن های شماره: ۶۵۵-۷۷۳۰ و ۶۰۵-۷۷۳۱ (۲۱۳) مراجعه فرمایند.

سازمان نص

یکشنبه ۲۵ ژانویه سخنرانی ریای تاو درباره شادی از دیدگاه قباله، در ضمن هر دوشنبه شب از ساعت ۷/۳۰ جناب حاخام نتن الی و هر سه شنبه جناب ریای زرگری در محل ۱۴۹۰ رابرتسون بولوار سخنرانی خواهد داشت. ورودیه برای عموم آزاد است.

سازمان بانوان ارت

پیرو برنامه موفقیت آمیز ناهاری که در ۱۸ دسامبر به مناسبت خنوکا در منزل خانم استر پاکروان و با همکاری اعضاء هیئت مدیره سازمان برگزار گردید، سازمان بانوان در نظر دارد در ماه مارس ۱۹۸۷ مهمانی ناهار دیگری ترتیب دهد. جزئیات برنامه بعداً به اطلاع خواهد رسید.

همچنین یک گروه گردهمایی از طرف دوستان فارغ التحصیل ارت در ۲۳ ژانویه در کافه کلاب برگزار گردید.

کمیته جوانان

دومین گردهمایی جوانان و فارغ التحصیلان ایرانی یهودی در ساعت ۸/۳۰ بعد از ظهر روز شنبه ۳۱ ژانویه در سالن وست ساید جوئیش سنتر واقع در ۸۵۷۰ المپیک بلوار غربی تشکیل می گردد.

ورودیه ۵ دلار - پذیرائی کوکتل و موسیقی. کارت ورودی را می توانید در گیشه ورودی سالن تهیه فرمائید.



مرکز کاربایی یهودیان

وابسته به فدراسیون یهودیان امریکایی
درلوس آنجلس بزرگ

• همانطور که در شماره قبل بنظرتان رساندیم بخش مخصوص خدمت به یهودیان ایرانی وابسته به مرکز کاربایی یهودیان امریکایی کماکان درصدد کمک به افراد جوای کار و معرفی آنان به بازار کار است. این ماه نیز تعداد دیگری ازدوستان ایرانی جوای کار در مجله شوفار به صاحبان مشاغل معرفی می شوند تا در صورت لزوم از این گروه متخصصان استفاده کنند.

چندین مشاور در دو مرکز لوس آنجلس و سن فرناندو ولی نام و نشانی و تخصص افراد جوای کار را در دست دارند که از طریق مجلات مختلف بنظر امریکایی های صاحب شغل می رسانند. نشریه شوفار ضمن تجلیل از این خدمت ارزنده هر هفته صفحه ای در اختیار این مرکز غیرانتفاعی می گذارد تا به معرفی افراد جوای کار بپردازد. در ستون مقابل به ترتیب تخصص هر شخص، نام او (از ذکر نام خانوادگی خودداری می شود) سابقه کار و مهارت های او درج شده است. در داخل پرانتز حروف اول اسم مشاور که شخص جوای کار را برای او معرفی کرده است. در مقابل برخی از اسامی مشاوران سه حرف (اس.اف.وی.) نیز چاپ شده است که محل کار آن مشاور را که در منطقه سن فرناندو ولی است مشخص می کند. بدین ترتیب صاحبان مشاغل می توانند که فرمودنیاز خود را در میان گروه معرفی شده می یابند می توانند با دفتر لوس آنجلس تلفن ۶۵۵-۸۹۱۰ و در صورتی که سه حرف (اس.اف.وی.) در مقابل حروف اول نام مشاور نوشته شده باشد با دفتر ولی تلفن ۹۰۷-۵۵۰۶ تماس بگیرند.

امیدواری ما اینست که دوستان عزیز ایرانی با مرکز کاربایی و همچنین نشریه شوفار در این زمینه همگامی و همراهی مثبت بکنند تا به آن تعداد از دوستان نیازمند کار خدمت ارزنده ای شود ■

انتخاب مادر نمونه سال

سازمان بانوان یهود ایرانی مقیم جنوب کالیفرنیا برای انتخاب مادر نمونه وزن سال ۱۹۸۶ از کلیه دوستان و صاحب نظران تقاضا می کند برای پیشنهاد کاندیدا با تلفن های شماره ۲۶۳۲-۴۷۵ (۲۱۳) یا ۷۹۴۲-۶۵۰ (۲۱۳) تماس حاصل فرمایند.

هفتمین سال انتشار

در این هفته شوفار چاپ نیویورک هفتمین سال انتشار خود را آغاز کرد. شوفار که به همت آقای یوسف شاهی و دوستانش در نیویورک منتشر می گردد دارای علاقه مندان فراوان است. هفتمین سالگرد انتشار شوفار نیویورک را به آقای شاهی و سایر قلمزنان نشریه تبریک می گوئیم.

مجتمع فرهنگی یهودیان ایرانی

بایشرفت کارهای ساختمانی مجتمع فرهنگی یهودیان ایرانی و نزدیک شدن تاریخ افتتاح این مرکز فرهنگی - مذهبی - اجتماعی، مجتمع درصدد استخدام خانم یا آقای جهت مدیریت امور داخلی مرکز می باشد. شخص متقاضی باید به زبان های انگلیسی، فارسی و عبری تسلط کامل داشته و دارای حداقل پنج سال تجربه در زمینه مدیریت یک مرکز اجتماعی باشد.

داوطلبین می توانند تقاضای کتبی خود را، با ذکر شماره تلفن و نشانی کامل، و همراه با شرح حال و خلاصه ای از تجربه خود، به آدرس زیر ارسال فرمایند:

P.O. Box 5973-217
Sherman Oaks, CA 91413

دوستاناران آلیانس ایزرائیلیت اونیورسل

از کلیه افراد علاقه مند به گسترش و تحکیم مبانی یهودیت و فرهنگ و دوستاناران مؤسسه فرهنگی و جهانی آلیانس ایزرائیلیت اونیورسل تقاضا می شود، به نشانه حق شناسی نسبت به مؤسسه مذکور که متجاوز از یک قرن است صدها هزار دختر و پسر یهودی و غیر یهودی را در سراسر جهان و بویژه ایران از نعمت سواد و فرهنگ بهره مند نموده و هنوز هم با وجود مشکلات فراوان، با کوششی خستگی ناپذیر به این رسالت انسانی خود ادامه می دهد، با ارسال حد اقل ۲۶ دلار به نشانی زیر به عنوان کمک سالانه خود به آلیانس، در خدمات بی دریغی این مؤسسه فرهنگی سهمی داشته باشند. وجوه پرداختی مشمول مقررات معافیت مالیاتی می باشد.

American Friends of A.I.U.
10654 Le Conte Ave.
Los Angeles, CA 90024

تجلیل از ویدال ساسون

سفارادیک هیبرو آکادمی: به منظور تجلیل از خدمات ویدال ساسون شخصیت برجسته یهودی مجلس جشن باشکوهی از طرف سفارادیک هیبرو آکادمی در تاریخ سه شنبه سوم فوریه ۱۹۸۷ در بورلی هیلتن هتل برگزار می گردد. درآمد این جشن به مصرف هزینه تحصیل دانشجویان آکادمی خواهد رسید. در حال حاضر تعداد زیادی از دانشجویان ایرانی در این آکادمی به تحصیل اشتغال دارند که هزینه تحصیل تعدادی از آنها از طرف آکادمی تأمین می گردد.

شوفار از علاقه مندان به توسعه و پیشرفت تعلیم و تربیت یهودی انتظار دارد با شرکت مؤثر خود در این جشن ضمن سپاسگزاری از فعالیتها و اقدامات مردمی ویدال ساسون در تأمین هزینه تحصیل بسیاری از دختران و پسران خود سهم و شریک باشند.



عذرخواهی اسقف اعظم کلیسای کاتولیک نیویورک از اسرائیل

های رسمی هم در این شهر یعنی اورشلیم انجام می گیرد ولا غیر.»

بالاخره کاردینال اوکانر که خود را از دوستان صمیمی اسرائیل و مردم آن می داند موافقت نمود که با رئیس جمهور اسرائیل در محل اقامت نامبرده که ضمناً محل کار او نیز در همان ساختمان می باشد و باشمئون وزیر امور خارجه در منزل شخصی اش در اورشلیم ملاقات نماید.

و بدین ترتیب به ماجرائی که می رفت سروصدائی زیاد پیا کند خاتمه داده شد.

«روش واتیکان دزموورد بازدید اوکانر باعث خشم مردم ماشده است. ریشه های این حساسیت به سالها قبل از تشکیل دولت اسرائیل برمی گردد. به زمانی که یهودیان از سوی مسیحیان بطور اعم و کاتولیک های مسیحی بطور اخص قتل عام می شدند.»
به قرار اطلاع اوکانر پیشنهاد کرده بود که در محلی غیر از اورشلیم بدیدار نخست وزیر و وزیر امور خارجه اسرائیل برود ولی این پیشنهاد از طرف شامبر و پرس رد شد. سخنگوی شامبر اظهار داشته بود که «اسرائیل تنها یک پایتخت دارد و ملاقات

کاردینال جان اوکانر اسقف اعظم کلیسای کاتولیک نیویورک که بنا به دعوت دولت اسرائیل بنا بود به این کشور مسافرت نموده و با اسحق شامبر، نخست وزیر و شیمون پرز وزیر امور خارجه ملاقات کند، بنا به دستور پاپ از انجام این ملاقات صرف نظر نمود.

دولت اسرائیل پس از بازپس گرفتن اورشلیم، پایتخت تاریخی قوم یهود و در سال ۱۹۶۷، این شهر را پایتخت اسرائیل اعلام داشت. علاوه بر مخالفت هائی که از سوی اعراب بطور دائم در این زمینه بعمل آمده می آید، موضع واتیکان نیز در این مورد مخالف دولت اسرائیل است؛ بدین معنی که رهبری کاتولیک معتقد به بین المللی اعلام کردن این شهر است و علت اصلی عدم شناسائی دولت اسرائیل از سوی واتیکان نیز همین امر اعلام شده است.

رفتار توهمین آمیز پاپ نسبت به یهودیان باعث ایجاد خشم و عکس العمل های شدید در میان یهودیان و دولت اسرائیل گردید. یهودیان اروپائی که طی قرون متمادی زیر سلطه آمیخته به تعقیب و تبعیض واتیکان بسر برده اند، عکس العمل پاپ را چنین تعبیر می کنند که واتیکان در بطن از احساسات ضد یهودی خود دست بردار نیست. چندین سال قبل، در مقابل فشار افکار عمومی و با توجه به مستندات و واقعیت های تاریخی، واتیکان اعلام داشت که عیسی بدست یهودیان مصلوب نشده است و این آغاز بهبود روابط بین یهودیان و مسیحیان کاتولیک بود. دیدار اخیر پاپ از یک کنیسا در رم نیز نشانه دیگری از این گرایش بود، لیکن عکس العمل خصمانه و ناگهانی او در مورد تعلق ملاقات کاردینال اوکانر با مقامات دولت اسرائیل از سوی یهودیان چنین تعبیر شده که تمام زست های دوستی از سوی واتیکان تا کنون ظاهری بوده است. این شیوه فکر بیشتر در میان یهودیان بازمانده از کشتارهای هیتلری در اروپا شایع است که می گویند در زمانی که هیتلر دست به یهودی کشی زده بود، واتیکان در این باب هیچگونه عکس العملی نشان نداد. یکی از این بازماندگان چنین می گوید:

جاوید کهن

مترجم رسمی وزارت دادگستری ایران

وداد گاه عالی کالیفرنیا

بایش از ۳۰ سال سابقه در امور ترجمه

ترجمه های رسمی - فنی - قضائی - بازرگانی و دادگاهی

شمارا در اسرع وقت و بانازلترین نرخ انجام می دهد

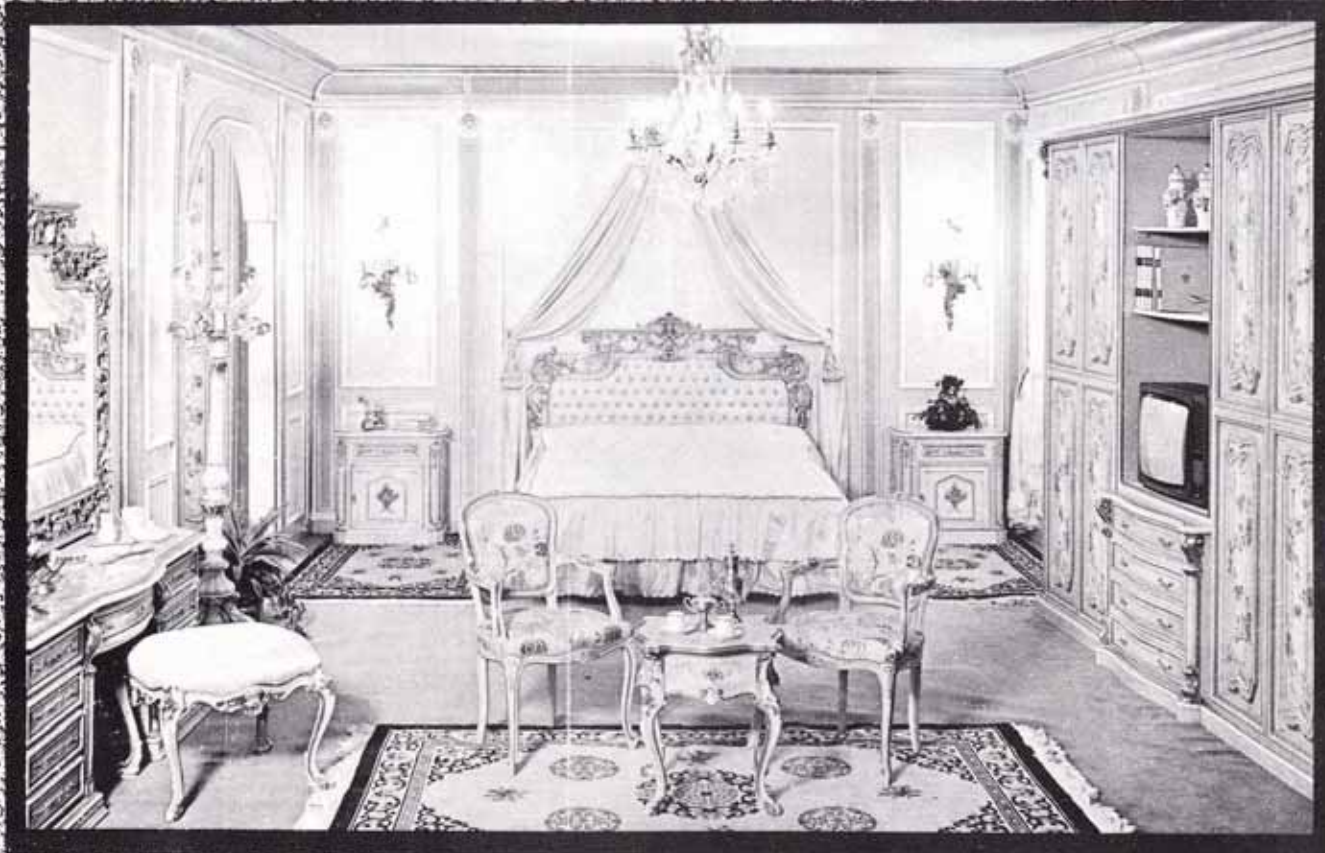
1827 S. Barrington Ave., Suite 107

W. Los Angeles, CA 90025

Tel: (213) 478-8546

FROM ITALY

ایلولیان، نامی بایش از ۲۰ سال اطمینان



شیک ترین مبلمان از ایتالیا

صدها نوع مبلمان، کلیه لوازم اتاق خواب، انواع میز و صندلی ناهارخوری، بوفه مدرن و استیل واردکننده مستقیم میل های استیل و مدرن از معروفترین و سرشناس ترین کارخانه های ایتالیا سفارشات شما از روی کاتالوگهایی که نظیر آنها را درجای دیگر نخواهید یافت، پذیرفته می شود



FROM ITALY

615 N. Western Ave.
Los Angeles, CA 90004
(213) 466-6911

از نمایشگاه عظیم ما دیدن کنید و

بهترین ها را ارزانتر بخرید

وقت تلف نکنید، آنچه می خواهید در «فرام ایتالی» خواهید یافت



CAR ACCIDENT
SLIP & FALL
WE HANDLE ANY & ALL

LAW OFFICE OF
DENISE BREAKMAN NAGHI

8501 Wilshire Blvd., Suite 315
Beverly Hills, CA 90211
(213) 657-2825

دفتر حقوقی دنیس ناگی

کلیه حقوق قانونی شما را در نظر گرفته و شما را در امر تصادف،
لیز خوردگی و افتادن، تصادف با موتورسیکلت و اتوبوس
و هرگونه صدمات روحی و بدنی کمک و یاری می کند

WE CAN:

- DO ALL INVESTIGATION
- OBTAIN MONEY FOR YOUR PAIN & SUFFERING
- GET YOUR CAR REPAIRED OR REPLACED
- HAVE YOUR MEDICAL BILLS PAID
- RECOVER LOSS OF EARNINGS
- ADVANCE YOUR COSTS

- ما انجام کلیه تحقیقات را بعهده می گیریم
- دریافت حقوق شما در اثر جراحات
- تعمیر و یا تعویض اتومبیل شما
- پرداخت صورت حساب درمان شما
- دریافت حقوق شما در طی مدت مداوا
- تعیین حق الزحمه در اولین جلسه

تلفن ۲۴ ساعته ۶۵۷-۲۸۲۵ (۲۱۳)

BULK RATE
U.S. POSTAGE
PAID
Van Nuys, Ca.
Permit 431

SHOFAR
IRANIAN JEWISH FEDERATION
6505 Wilshire Blvd., Suite 1101
Los Angeles, Ca. 90048
ADDRESS CORRECTION
REQUESTED: